

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

پیشگفتار

- ۳ حقوق بنیادین بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری / محمد آشوری و ابوالقاسم خدادی
- ۳۷ مفهوم و ماهیت‌شناسی تبعید / محمدابراهیم شمس ناتری و منصوره قنبریان بانویی
- ۶۳ جعل در بستر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات / فاطمه قنّاد
- ۸۹ پرونده شخصیت در حقوق کیفری ایران و فرانسه / باقر شاملو و مهدی گوزلی
- از سزاگرایی کلاسیک تا سزاگرایی نوین (ارزیابی اندیشه سزاگرایی)
- ۱۱۹ عبدالرضا جوان جعفری و سیدمحمدجواد ساداتی
- ۱۴۹ جایگاه بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان / سیدعلیرضا میرکمالی
- ۱۷۳ حمایت‌های مادی دیوان بین‌المللی کیفری از بزه‌دیدگان / حسام‌الدین لسانی و مرضیه دیرباز
- ۱۹۹ تحلیل حقوقی - جرم‌شناختی تجاوز به عنف / ارژنگ چلبی

ترجمه چکیده‌ها

- ۲۲۱ ترجمه عربی (موجز المقالات) / محمد سلامی
- ۲۳۴ ترجمه انگلیسی (Abstracts) / رحمت‌الله کریم‌زاده

راهنمای تدوین مقالات

- مقالات باید علمی، پژوهشی، مستند و دارای نوآوری باشند.
 - مقالات ارسالی نباید قبلاً در نشریه دیگری چاپ شده یا برای نشریه دیگری ارسال شده باشد.
 - مقالات برای یک شماره آماده شود و دنباله‌دار نباشند.
 - مقاله ارسالی از ۲۵ صفحه حروف چینی شده (هر صفحه ۲۵۰ کلمه) بیشتر نباشد.
 - دو نسخه از مقاله حروف چینی شده در محیط word به همراه دیسکت یا لوح فشرده آن ارسال گردد.
 - تیرهای اصلی با شماره‌های ۱، ۲، ۳ و... و زیرمجموعه آنها با ۱-۱، ۲-۱، ۳-۱، ... و ۱-۲، ۲-۲، و... مشخص شود.
 - چکیده مقاله که آئینه تمام‌نما و فشرده بحث است، به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی، حداکثر در ده سطر ضمیمه باشد و واژگان کلیدی مقاله (سه تا هفت واژه) به دنبال هر چکیده بیاید.
 - ارجاعات در متن مقاله بین پراکنش به صورت (نام خانوادگی مؤلف، سال انتشار: شماره صفحه یا شماره جلد/صفحه) نوشته شود.
 - اگر ارجاع بعدی بلافاصله به همان مأخذ باشد از (همان یا همان: صفحه) و اگر به مأخذ دیگری از همان نویسنده باشد (همان، سال انتشار: صفحه) استفاده شود.
 - منابع لاتین، به صورت لاتین و از سمت چپ در بین پراکنش (صفحه: سال انتشار، نام خانوادگی) و در ارجاع بعدی اگر بلافاصله باشد (Ibid.) نوشته شود.
 - نقل قولهای مستقیم به صورت جدا از متن با تورفتگی (یک و نیم سانتی متر) از راست درج شود.
 - شکل لاتینی نامهای خاص، واژه‌های تخصصی و ترکیبات خارجی در پاورقی درج شود.
 - یادداشتهای توضیحی (توضیحاتی که به نظر مؤلف ضروری به نظر می‌رسد) در پاورقی درج شود.
 - ارجاع در یادداشتهای به همان ترتیب متن و مشخصات تفصیلی مأخذ در فهرست پایان مقاله بیاید.
 - اگر مقاله ترجمه است، متن اصلی، معرفی نویسنده و معرفی کتاب یا مجله مأخذ، همراه ترجمه ارسال گردد.
 - منابع مورد استفاده در متن، در پایان مقاله و بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی یا نام مشهور نویسنده (نویسندگان) به شرح زیر آورده شود:
کتاب: نام خانوادگی، نام (نویسنده/ نویسندگان)، نام کتاب، نام مترجم، محقق یا مصحح، نوبت چاپ (در صورتی که چاپ نخست باشد نیاز نیست)، محل نشر، نام ناشر، تاریخ انتشار ش. ق. یا م. (به ترتیب برای سالهای شمسی، قمری یا میلادی).
 - مقاله: نام خانوادگی، نام (نویسنده/ نویسندگان)، «عنوان مقاله داخل گیومه»، نام نشریه، دوره/ سال، تاریخ انتشار، شماره جلد، شماره صفحات مقاله.
 - پایگاههای اینترنتی: نام خانوادگی، نام نویسنده، «عنوان موضوع داخل گیومه»، نام و آدرس پایگاه اینترنتی.
- نام کامل نویسنده، رتبه دانشگاهی یا عنوان علمی و نام مؤسسه متبوع وی به دو زبان فارسی و انگلیسی قید شود و همراه با نشانی پستی، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی ارسال گردد.
- مجله در ویرایش مقالات آزاد است.
 - رعایت دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی الزامی است.
 - مقالات رسیده به هیچ وجه عودت داده نمی‌شود.
 - نویسندگان می‌توانند مقاله‌های خود را به نشانی دفتر مجله (مشهد، صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۴۶۱) یا نشانی الکترونیکی (razaviunmag@gmail.com) ارسال کنند.



حقوق بنیادین بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری*

□ محمد آشوری^۱

□ ابوالقاسم خدادادی^۲

چکیده

ارتکاب جرم علیه یک شخص، علاوه بر آنکه آسیبهای متعدد جسمانی، مالی، روانی و عاطفی برای بزه‌دیده به بار می‌آورد، از یک سو او را در پیچ و خمهای مختلف مراکز پزشکی، پلیسی و قضایی قرار می‌دهد و از سوی دیگر با مداخله‌گران متعدد و پرونده‌های گوناگون اعم از کیفری، حقوقی، اداری و غیره مواجه می‌سازد. این در حالی است که وی به خاطر آسیبهای وارداآمده، دیگر از توان مادی و روانی سابق برخوردار نیست. بر این اساس پی‌ریزی حقوق بزه‌دیدگان در فرایند دادرسی کیفری در کنار شناخت مشکلات و نیازهای ایشان، باید بر شالودهٔ محکمی استوار گردد. بی‌تردید، حفظ کرامت و ارزش والای انسانی به عنوان یکی از حقوق بنیادین، برابر و انتقال‌ناپذیر بشر، مبنایی استوار در این سازماندهی است. این حقوق مشتمل بر سه حق

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۵.

۱. استاد دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (ashouri_mohammad@yahoo.com).

۲. دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی از دانشگاه تهران (نویسندهٔ مسئول) (a.khodadi@gmail.com).

اساسی شناسایی، همراهی و حمایت و جبران خسارت بزه‌دیده است که در این نوشتار، ابعاد و مصادیق این سه حق بررسی می‌شود. واژگان کلیدی: حقوق بزه‌دیده، حفظ کرامت بشر، فرایند دادرسی کیفری، حقوق ناظر به شناسایی، حقوق همراهی و حمایت، حقوق ناظر به جبران خسارت بزه‌دیده.

مقدمه

با ارتکاب جرم، برخی از افراد جامعه آماج آن قرار می‌گیرند و آسیبهایی به آنها به عنوان بزه‌دیده وارد می‌شود. بزه‌دیده، علاوه بر تحمل خسارات و درد و رنجهای ناشی از بزه‌دیدگی، کرامت و ارزش انسانی خویش را از دست رفته می‌بیند و به دنبال بازسازی این وضعیت آشفته برمی‌آید. با ورود بزه‌دیده در پیچ و خمهای دادرسی اعم از تعدد پلیس، دادسرا، مراجع کارشناسی، پرونده‌ها و سردرگمی بزه‌دیده در آن و سوء رفتارهای احتمالی مداخله‌گران پلیسی، قضایی و اجرایی، ناملايمات و خسارات مادی و روانی جدیدی بر وی بار می‌شود و نه تنها زمینه بزه‌دیدگی یا ناملايمات ثانوی و تکرار آن ایجاد می‌گردد، بلکه لطمه جبران‌ناپذیری به کرامت انسانی او وارد می‌شود. شناخت این واقعیت، ضرورت تصویب قوانین مؤثر و مناسب با حقوق بزه‌دیدگان را در کل فرایند دادرسی ایجاب می‌کند. رویکرد حمایت از حقوق بزه‌دیده از دیدگاه شکلی، به طور کلی دو هدف را دنبال می‌کند. نخست مراقبت از کرامت افراد و حقوق انسانی آنان و سپس تقویت و تحکیم جایگاه بزه‌دیده به عنوان کنشگر فعال در فرایند کیفری (7: 2006, Cario). پیچیدگی بزه‌دیدگی و همچنین تدابیر اندیشیده‌شده برای پیشگیری و کنترل بزه‌دیدگی، اهمیت حمایت مؤثر از حقوق مناسب برای بزه‌دیده را موجب می‌شود. این حقوق متعدد است و حقوقی همچون شناسایی، دسترسی به عدالت، پذیرفته شدن، همراهی و حمایت، گوش فرا دادن، آگاهی یافتن، راهنمایی شدن، حق جبران خسارات تحمیلی اعم از جسمانی، مادی، روانی و یا اجتماعی و سرانجام بر عهده گرفتن هزینه‌های بزه‌دیده را شامل می‌شود. این حقوق به بزه‌دیده، نماینده قانونی و به وراثش تعلق می‌گیرد.

نکته مهم این است که این حقوق باید در طی فرایندی به قربانی تعلق گیرد که ضامن کرامت انسانی او باشد. وقتی که بزهدیده در فرایند کیفری به صورت محترمانه، شفاف و در تمامی ابعاد پذیرفته شود، در برابر ناملایمات به وجود آمده، احساس جبران می کند و کرامتی که به روح و روان انسان مربوط است در او آرامش می یابد. این کرامت یکی از حقوق بنیادین، برابر و انتقال ناپذیر بشر است که همه مردم از هر قوم و قبیله، رنگ و نژاد و زبان باید از آن برخوردار باشند (ر.ک: *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، اصل دوم، بند ۶ و اصل نوزدهم و بیستم). بنابراین، حفظ کرامت و ارزش والای انسانی به عنوان یکی از حقوق برابر و انتقال ناپذیر بشر، به عنوان حقی بنیادین برای بزهدیدگان شناخته شده و بر اساس آن، در این مقاله، حقوق ناظر به شناسایی، حقوق همراهی و حمایت و حقوق ناظر به جبران خسارت بزهدیده با توجه به اعلامیه «اصول اساسی عدالت برای بزهدیدگان و قربانیان سوء استفاده از قدرت» مصوب ۱۹۸۵ سازمان ملل متحد، ناظر بر رفتار منصفانه با بزهدیده و حق جبران خسارت وی، به عنوان جلوه های حقوق بنیادین افراد بزهدیده بر مبنای حفظ کرامت و ارزش انسانی ایشان و برای پیشگیری از بزهدیدگی و ناملایمات ثانوی و تکرار آن بیان می شود. همچنین از آنجا که برخی از بزهدیدگان بنا بر دلایلی مانند نژاد، جنس، سن، ناتوانی جسمی یا روانی و مانند اینها، بیشتر در آستانه بزهدیدگی قرار می گیرند، ضرورت رعایت این حقوق نسبت به آنها اهمیت بیشتری پیدا کرده و بر این اساس، ابعاد و مصادیق مختلف این حقوق در فرایند دادرسی کیفری یعنی از اولین مواجهه بزهدیده با مأمور تعقیب یا مقام تحقیق تا اجرای حکم با تأکید بر حقوق بزهدیدگان خاص یعنی کودکان، زنان، سالمندان، ناتوانان و اقلیتها بررسی شده است.

با این وصف، در ابتدا حقوق ناظر به شناسایی بزهدیده، برای پذیرش وی در نظام عدالت کیفری جهت احقاق حقوق، سپس حقوق مربوط به همراهی و حمایت بزهدیده برای آگاهی از فرایند دادرسی کیفری و تضمین امنیت وی در این مسیر و در نهایت حقوق ناظر به جبران خسارت، برای ترمیم و جبران آسیبها و خسارتهای وارده، بیان می شود.

الف) حقوق ناظر به شناسایی بزه‌دیده

کمبودها و ناتوانی‌های برخی از گروه‌های جامعه که در معرض بزه‌دیدگی قرار دارند، خود عاملی برای دور شدن آنها از مناسبات اجتماعی یا به عبارتی کاهش اعتماد به نفس آنهاست. چنانچه این آسیبها با اختلالات ناشی از جرم همراه شود، نمی‌توان امیدی به بازگشت این افراد به روند معمول زندگی داشت. مصادیق بزه‌دیدگی کودکان، زنان، سالمندان، ناتوانان و اقلیتها، این حقیقت را بهتر روشن می‌کند که تا چه میزان با بزه‌دیدگی این افراد با تسامح برخورد می‌شود و این نشانهٔ عدم شناخت نسبت به حقوق تضییع شدهٔ آنهاست.

شناخته شدن به عنوان قربانی جرم، ابتدایی‌ترین حقی است که بزه‌دیده از جامعه طلب می‌کند و اگر این حق را برای بزه‌دیدگان خاص ایجاد نماییم، ضمن تشویق آنها به دادخواهی حقوق از دست‌رفتهٔ خود نزد مراجع کیفری، می‌توانیم به اصلاح مفاسد و معایب مکتوم جامعه نیز بپردازیم. حقوق مربوط به شناخته شدن بزه‌دیدگان عبارتند از: حق مورد توجه قرار گرفتن، حق دسترسی به عدالت و حق پذیرش.

۱- حق مورد توجه قرار گرفتن

با وقوع جرم، بزه‌دیده به درون یک فاجعهٔ مبهم و چند وجهی پرتاب می‌شود. او جایگاه و روابط اجتماعی خود را در جامعه از هم گسیخته می‌بیند و به دنبال احیای روابط خود با دیگران و بازیابی جایگاه سابق خود است. لذا، باید این امکان به وی داده شود که مجدداً جایگاه قبلی خود را باز یابد. چه اینکه بزه‌دیده با وقوع جرم احساس می‌کند، انسانیتش پایمال شده و به هویتش لطمه وارد شده است. چه بسا، بزه‌دیده به ویژه در جرایم جنسی و خشونت‌های جسمی، تعادل روانی خود را از دست داده، حیثیت و آبرویش در محیط کار، خانواده، نزد دوستان و همسایگان خدشه‌دار شده باشد. برای شناخت بهتر حق مورد توجه قرار گرفتن بزه‌دیدگان، باید به مسئلهٔ بزه‌دیدگی پنهان اشاره کرد، در میان انواع جرایمی که علیه کودکان، زنان، سالمندان، ناتوانان و اقلیتها صورت می‌گیرد مانند اقسام جرایم خانوادگی، کودک‌آزاری، همسرآزاری، آزار سالمندان و معلولان، تعداد بسیار کمی از آنها به پلیس گزارش

می‌شود. وقتی فرد خود را بزه‌دیده نداند یا هرگز تصور احقاق حقوق خویش را نکند و یا خود را در معرض تهدید و سرزنش دیگران ببیند و امیدی به بهبود وضعیت خود نداشته باشد، به عبارت بهتر وقتی وی امیدی به مورد توجه قرار گرفتن نداشته باشد، دیگر اعلام شکایتی از بزه‌دیدگی خود به مراجع ذیربط نمی‌کند. حتی خانواده فرد قربانی، نهادها و یا مؤسسه مربوط نیز گزارشی از آن نمی‌دهند. به عنوان مثال طی تحقیقی که در مورد خشونت از سوی خانواده‌ای در کانادا به عمل آمده است هفت درصد از اشخاص مسن در طی پنج سال قبل از انجام آن تحقیق، بدون اینکه اقدام به اعلام شکایتی کرده باشند، مورد خشونت و تعرضات روانی متنوعی قرار گرفته‌اند (La violence familiale au Canada, 2002: 22).

همچنین گزارش سازمان بهداشت جهانی نیز به ذکر حقایق در یکی از مراکز نگهداری سالمندان در ایالات متحده آمریکا می‌پردازد. در این گزارش، ۳۶ درصد از پرسنل پرستار و پرسنل سایر بخشها اعتراف نمودند که حداقل در صحنه یکی از موارد خشونت فیزیکی صورت گرفته توسط سایر پرسنل در طول سال جاری حضور داشته‌اند، حال آنکه ده درصد نیز اعتراف کرده‌اند که خودشان نیز حداقل یک بار مرتکب عمل خشونت آمیز فیزیکی علیه فرد سالمند شده‌اند. دست کم یک مورد آزار روانی علیه فرد بیمار توسط گروه نمونه گیری در محل مشاهده شده است و ۴۰ درصد پرسنل مرکز نیز پذیرفتند که خودشان نیز مرتکب چنین عملی (خشونت روانی) شده‌اند (Pillemer, 1995: 5).

در واقع، اگر به حق مورد توجه قرار گرفتن در فرایند دادرسی کیفری اهمیت داده نشود، بزه‌دیدگی پنهان در جامعه افزایش می‌یابد. دلایل عدم آشکارسازی بزه‌دیدگی متعدد است، خصوصاً در مواردی که طرح شکایت موجب محکومیت و مورد سرزنش قرار گرفتن خود فرد شود. برخی از این دلایل عبارت است از: خجالت کشیدن؛ احساس شرمساری به دلیل آسیب‌پذیری؛ عدم مطابقت با ارزشهای حاکم و غالب در جامعه مانند داشتن جوانی، زیبایی، سلامتی و درآمد؛ احساس شرمساری از بدنامی در خانواده یا محیط مدرسه، محله و مؤسسه؛ ترس از موارد سرکوب و ازهم‌پاشیدگی خانواده و ترس از فرستاده شدن به مؤسسه نگهداری؛

ترس از اخراج شدن از خانواده، مدرسه یا مؤسسه نگهداری، احساس غرور از داشتن اراده‌ای قوی برای بر عهده گرفتن تمام مسئولیتهای زندگی و یا حل مشکلات خود و خانواده.

از سوی دیگر اعضای خانواده ممکن است واکنشی نسبت به بزه‌دیدگی این افراد نداشته باشند که علت آن می‌تواند ترس از تعقیب کیفری یکی از اعضای خانواده یا متهم شدن خودشان به خاطر بی‌توجهی و سهل‌انگاری در همراهی و مراقبت از بزه‌دیده باشد (Jaspard, 2000: 25). تهدید بزه‌دیده به فرستاده شدن به مراکز نگهداری نیز همواره عاملی برای منصرف شدن او از طرح دعوی است (Fougères, 2003: 180).

در این میان، بزه‌دیدگی زنان در جرم تجاوز جنسی از مصادیق بارز جرایمی است که رقم سیاه آن در آمار جنایی بسیار بالاست. تأثیر این جرم بر نگرش عمومی نسبت به بزه‌دیدگان، نشان‌دهنده جایگاه حق مورد توجه قرار گرفتن بزه‌دیدگان در کاهش یا افزایش آمار این جرم است. به نظر می‌رسد تنها زمانی می‌توان حداکثر مبارزه با تجاوز را به عمل آورد که برای بزه‌دیدگان تجاوز جنسی، جایگاهی اجتماعی قائل شد (ر.ک: لیز، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

همچنین نگرش اطرافیان بزه‌دیده و سرزنش او برای آنچه رخ داده است و ترغیب بزه‌دیده به فراموش کردن جرم و نادیده گرفتن آثار بزه‌دیدگی می‌تواند آثار منفی برای وی در پی داشته باشد. گاه اطرافیان بزه‌دیده سعی در حذف مسئله بزه‌دیدگی دارند و تلاش می‌کنند تا این‌گونه جلوه دهند که اصلاً جرمی اتفاق نیفتاده است. این در حالی است که ترغیب وی به ادامه زندگی بدون توجه به آسیبهای متعدد وارد شده، این تصور را برای بزه‌دیده ایجاد می‌کند که دیگران مشکلات او را انکار می‌کنند و این تصور مشکلات بزه‌دیده را دو چندان می‌سازد. وضعیت تأسف برانگیز وقتی است که وی مورد سرزنش نیز قرار گیرد. چه اینکه برخی از افرادی که بزه‌دیده با آنان بیشتر در تماس است مانند خانواده، دوستان و همکاران ممکن است با سرزنش بزه‌دیده، بخواهند خودشان را از تنش ناشی از جرم دور کنند. آنان ممکن است رفتار بزه‌دیده را به گونه‌ای بنگرند که خودش در

بزه‌دیدگی سهیم بوده یا حتی وی را علت اصلی واقعه بدانند.

تأسف برانگیزتر آنکه شمار زیادی از اعضای جامعه که دولتها تصور می‌کنند آنها را تحت پوشش حمایتی خود قرار داده و مانع بزه‌دیدگی آنان شده‌اند، در واقع قربانیان روزمره جرم هستند. به عبارت دیگر، یکی از دستاوردهای مهم حق مورد توجه قرار گرفتن بزه‌دیدگان، آگاهی از ناآگاهی دولتها نسبت به واقعیت مسئله جرم در کشورشان است.

بدین ترتیب، باید به دنبال تدابیری برای «مورد توجه قرار گرفتن بزه‌دیدگی» بود. در این زمینه راهکارهایی مانند برگزاری گردهماییها و جلسه‌های بحث و تبادل نظر در خصوص حقوق، نیازها و مطالبات بزه‌دیدگان، توزیع بروشورها و تهیه کتابچه راهنمای همگانی برای آگاهی عموم افراد جامعه نسبت به نیازها و حقوق بزه‌دیده پیشنهاد می‌شود. علاوه بر این، رسانه‌های جمعی می‌توانند مشارکت فعالانه‌ای داشته باشند؛ یکی از ابزارهای مهمی که دولتها برای عملی ساختن خدمات‌رسانی به بزه‌دیدگان و افزایش آگاهی همگانی می‌توانند به طور خاص استفاده نمایند، رسانه‌های گروهی مانند صدا و سیما، مطبوعات و نشریه‌ها می‌باشد. این رسانه‌ها از یک سو با شناسایی و تحلیل معضلاتی که افراد بزه‌دیده پس از تجربه نمودن بزه‌دیدگی با آنها روبه‌رو می‌شوند و از سوی دیگر با تهیه برنامه‌هایی که عموم را در قبال وضعیت بزه‌دیده حساس می‌گرداند و نیز با تبیین نیازها و مطالبات متمایز بزه‌دیدگان خاص یعنی کودکان، زنان، سالمندان، ناتوانان و اقلیتها، می‌توانند در کاهش میزان بزه‌دیدگی آنان و نحوه صحیح کمک‌رسانی به ایشان نقش بسزایی ایفا کنند (سماواتی پیروز، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

چنین راهبردهایی می‌تواند هم جامعه را برای برخورد مناسب با بزه‌دیدگان آماده نماید و هم در بازگشت هرچه سریع‌تر بزه‌دیده آسیب‌پذیر به جامعه مؤثر واقع شود. به عنوان نمونه، در ایالات متحده آمریکا یک هفته در پایان آوریل هر سال، هفته ملی حقوق بزه‌دیدگان اعلام می‌شود و جایزه‌هایی ملی به خادمان برجسته به بزه‌دیدگان در سراسر کشور داده می‌شود. همچنین این هفته فرصتی را برای مقامهای محلی فراهم می‌آورد تا از بزه‌دیدگان دلجویی کنند. وزارت دادگستری آمریکا از تهیه

یک کتابچه راهنمای همگانی برای برنامه‌های کمک به بزهدیدگان جهت استفاده در طرح‌ریزی فعالیتهای این هفته، حمایت مالی می‌کند. در این کتابچه راهنما، صدها رهنمود برای افزایش آگاهی همگانی از موضوعهای مربوط به بزهدیده ارائه شده است. این رهنمودها، روشن کردن شب با شمع به صورت دسته‌جمعی، گشتها، گردهماییها، دیوارهای یادبود، کاشت درختها، برگزاری جلسه‌های بحث و تبادل نظر، انتشار سرمقاله‌ها، پخش اعلامیه‌های خدمات عمومی، نمایش پوسترها و آرهما (نشانها)، توزیع بروشورها و دیگر اطلاعات در دادگاهها، کتابخانه‌ها، مدرسه‌ها و بنگاههای خرده‌فروشی محلی را در بر می‌گیرد. برگزاری جشن سالانه روز اروپایی بزهدیده در ۲۲ فوریه، نمونه دیگری از مصادیق حقوق ناظر به مورد توجه قرار گرفتن است (اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

۲- حق دسترسی به عدالت کیفری

یکی دیگر از حقوق ناظر به شناسایی بزهدیده، حق دسترسی به عدالت کیفری است. از نشانه‌های جوامع پیشرفته و دموکراتیک وضع قوانینی برای دسترسی افراد به عدالت و تظلم‌خواهی است. در واقع باید شرایطی فراهم شود تا اطمینان حاصل گردد تمامی انسانها می‌توانند از حقوق خود بهره‌مند شوند و طی یک چارچوب رسمی به وسیله اشخاص، سازمانها و اجتماعات مختلف بتوانند به مراجع رسیدگی، دادرسان، و کلا و کارشناسان خبره مرتبط با موضوع خود دسترسی یابند.

گاه موانعی در احقاق این حق وجود دارد. این موانع در اثر ناتوانی جسمانی و روانی، نادانی، ترس، بُعد مسافت، پیچیدگی روند دادرسی و تخصصی بودن موضوعات، تعدد مراجع و کارشناسان رسمی و غیر رسمی، هزینه‌های بسیار اعم از هزینه دادرسی یا دسترسی به وکیل یا پزشک خبره و غیره به وجود می‌آید. بنابراین در کنار راهکارهای دسترسی به عدالت برای بزهدیدگان باید موانع رجوع بزهدیده به سازوکار عدالت کیفری را برطرف کرد (Lopez, 2007: 14). در همین چارچوب، دسترسی قربانی به وکیل باید تسهیل شود و هزینه‌های فرایندهای دادرسی و اداری اعم از هزینه‌های استفاده از کارشناس، پرداخت تضمینی خسارت احتمالی، ودیعه،

هزینه‌های کپی، قبوض مختلف و دیگر هزینه‌های جبران‌نشده‌ی کاهش یابد یا از طریق نهادهای حمایت‌گر پرداخت شود.

بر مبنای همین رویکرد به بزه‌دیدگی، طرح و ثبت شکایت بزه‌دیده و ویژگی‌هایی دارد: هر شکایتی باید توسط پلیس قضایی ثبت و به مقامات تعقیب ارسال شود. انجام شکایت باید به ساده‌ترین شکل ممکن و بدون ترتیبات رسمی باشد. یک نامه سفارشی یا حتی ارسال دورنگار، بدون توجه به اینکه جرم کجا واقع و یا بزه‌دیده کجا دیده شده است، کافی است. برای آنکه وقوع هر جرمی به اطلاع دادگستری برسد، لازم است که بزه‌دیدگان در اقامه شکایت خود مورد حمایت قرار گرفته، با احترام مورد پذیرش واقع شده و از طریق مراکز پلیس نسبت به حقوق خود اطلاع پیدا کنند. یکی از تکالیف نظام عدالت کیفری نسبت به بزه‌دیده در کنار تضمین پذیرش محترمانه، فراهم کردن زمینه برای مشارکت وی در فرایند دادرسی است. به دیگر سخن، وقتی بزه‌دیده در موضعی فعال در فرایند دادرسی کیفری قرار می‌گیرد که همراه با دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری اعم از مأموران پلیس، مقام تعقیب یا مقام قضایی، به کشف حقیقت کمک کند. این در حالی است که متولیان نظام عدالت کیفری گاه به سبب ذهنیت منفی نسبت به افراد بزه‌دیده، با این پیش‌فرض که آنها قادر به ارائه هیچ‌گونه مساعدتی جهت پیشبرد روند رسیدگی کیفری نیستند، امکان مشارکت فعال را از بزه‌دیدگان سلب می‌کنند (سماواتی پیروز، ۱۳۸۸: ۱۶۳).

از دیگر جلوه‌های این حق، سرعت در دادرسی است. سرعت در دادرسی به نفع بزه‌دیده و نیز بزه‌کار است، زیرا به او اجازه می‌دهد که به گونه‌ای مؤثرتر از حقوق خود دفاع کند. در این فرضیه، سیستم قضایی باید به صورت فوری عمل کند و دستورات لازم را در تأمین حقوق وی صادر کند. بر این اساس بند یک ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی مقرر می‌دارد: «همه اشخاص حق دارند که به دعوی‌شان... در مهلتی معقول رسیدگی شود...». این حق علاوه بر بزه‌کار برای بزه‌دیده به ویژه برای آنکه اجرای دستور مقام قضایی متناسب با جبران خسارت تعیین شده، در اولین فرصت صورت گیرد، مورد تأکید قرار گرفته است (برای مطالعه بیشتر در مورد ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی،

ر.ک: آشوری، ۱۳۸۳: ۳۲۵ به بعد). از دیگر آموزه‌های این حق آن است که بزه‌دیده بتواند در فرایند دادرسی اظهار نظر کند. بدین معنا که دیدگاه بزه‌دیده در اتخاذ تدابیری مانند فردی کردن مجازات، تعلیق تعقیب، تعلیق مجازات، اجازه مرخصی یا اعطای آزادی مشروط به بزه‌کار مورد توجه واقع گردد.^۱

۳- حق پذیرفته شدن

حق پذیرفته شدن بزه‌دیده در تمامی مراجع رسمی و غیر رسمی یکی دیگر از جلوه‌های حقوق ناظر به شناسایی است. این مراجع شامل پلیس، دادگستری، نهادهای رسمی و مدنی، واحدهای خدمات اجتماعی و بهداشتی به بزه‌دیده، شهرداریها و اداره‌های بیمه می‌شود. این مراکز خاص علاوه بر دسترسی آسان، دائمی و دایر بودن در هر ساعت از شبانه روز حتی روزهای آخر هفته و تعطیل باید به صورت کاملاً صمیمی از این افراد پذیرش کنند و به ویژه در مورد بزه‌دیدگان کودک یا آنان که قربانی خشونت خانگی هستند، توجه بیشتری داشته باشند. امکانات این مراکز باید به نحوی باشد که بتوانند در لحظات ابتدایی، خاطرات قربانیان را از حادثه تلخ به وجود آمده ثبت کنند. در تمامی مراکز فوق، آزمایشات جسمانی و روانی زیر نظر گروه کارشناسان از رشته‌های مختلف (پزشکی،

۱. در ماده ۸۱ لایحه آیین دادرسی کیفری، برای برخورداری متهم از تعلیق تعقیب رضایت بزه‌دیده در ارائه خدمات در جهت رفع یا کاهش آثار زیان‌بار مادی یا معنوی ناشی از جرم و در مواد ۳۸ تا ۴۰ قانون مجازات اسلامی اصلاحی ۱۳۷۷/۲/۲۷ موافقت بزه‌دیده در نحوه پرداخت خسارت برای برخورداری محکوم از آزادی مشروط، لحاظ شده است اما توجه به نظرات بزه‌دیده در تعلیق اجرای مجازات (مواد ۲۵ تا ۳۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و مواد ۴۵ تا ۴۷ لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰) رعایت نشده است. در مورد اجازه مرخصی به محکوم در تبصره ۳ ماده ۵۲۰ لایحه آیین دادرسی کیفری مقرر گردیده که اگر زندانی دارای شاکی خصوصی است و بنا به تشخیص دادستان یا قاضی اجرای احکام، اعطای مرخصی در جلب رضایت شاکی مؤثر باشد، در طول مدت حبس یک نوبت و حداکثر به مدت هفت روز از مرخصی استفاده نماید. با این وجود، باید مراقب بود این امکان، موجب فشار و در تنگنا قرار گرفتن بزه‌دیده در اخذ رضایت نشود. علی‌الخصوص آنکه بزه‌دیده در وضعیت مناسبی پس از بزه‌دیدگی قرار ندارد و در صورت فشار و اصرار بزه‌کار و اطرافیان وی برای اخذ رضایت در معرض بزه‌دیدگی ثانوی قرار می‌گیرد. بنابراین پیشنهاد می‌شود به محض اعلام نارضایتی بزه‌دیده در اثر فشارها و اصرارهای نامتعارف، مرخصی محکوم از زندان لغو گردد.

روان‌شناسی و مددکاران اجتماعی) صورت گیرد یا حداقل، کارشناس عمومی برای پذیرش بزه‌دیده حضور داشته باشد و تمام این امور با رعایت رازداری و محرمانه بودن انجام پذیرد (Cario, 2001: 189).

بُعد دیگر حق پذیرفته شدن، مربوط به شناسایی این حقوق، در برخورد پلیس با بزه‌دیدگان جرایم است. پلیس اولین مقام مسئول در نظام عدالت کیفری است که با بزه‌دیده برخورد می‌کند و رسالتی بزرگ در رفع نیازهای اولیه بزه‌دیده بر عهده دارد. این نیازها جنبه‌های مختلفی دارد که عبارتند از: نیازهای درمانی و پزشکی، نیازهای عاطفی، نیازهای اطلاعاتی و مشاوره‌ای. شناسایی هر یک از این جنبه‌ها و به تبع آن ایجاد یک ساختار حمایتی در نیروهای انتظامی، می‌تواند کمک شایان توجهی برای بازگشت فرد به جامعه نماید.^۱

عامل مهم‌تر در این زمینه، ذهنیت مأمور پلیس درباره پرونده است که این کار حتی شاید از عملیات اجرایی پلیس مهم‌تر باشد. به عنوان مثال، برخورد جدی پلیس با مسئله می‌تواند رضایت بزه‌دیده را به همراه داشته باشد. نبود ساختار و تشکیلات مناسب با توجه به نیازهای مختلف بزه‌دیدگان خاص و نیز نقایص و کمبودهای شناخت فردی مأموران پلیس نسبت به وضعیت این دسته، مانعی در تحقق این حق است. چه اینکه، عقاید تعمیم‌یافته جامعه در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی به مأموران پلیس نیز سرایت می‌کند و آنها هم به مانند دیگر مردم، علاقه‌ای به وارد شدن در تنشها و اختلافهای درون خانوادگی ندارند و اصولاً تا زمانی که آن اختلافها به جرح شدید یا قتل منجر نشود، خود را مکلف به کنترل اوضاع نمی‌بینند. علاوه بر این، در اقسام جرایمی که خارج از حریم خانواده نیز اتفاق می‌افتد، تأثیر دیدگاه مأمور بر تألمات بزه‌دیده قابل مشاهده است. به عنوان مثال چنانچه زن بزه‌دیده‌ای به عنوان مقصر در بزه‌دیدگی تلقی شود، حتی در فرضی که این عوامل هم در بزه‌دیدگی او تأثیر گذار بوده باشد، بیان اینکه طرز رفتار، نحوه لباس پوشیدن

۱. هرچند در کلاترهای ایران، واحدهای خدمات قضایی ایجاد شده است، عملاً اطلاعات و مشاوره حقوقی ارائه نمی‌کنند و سازوکاری نیز در برآوردن نیازهای درمانی و پزشکی و نیازهای عاطفی وجود ندارد (برای مطالعه بیشتر ر.ک: رنگرز، ۱۳۸۹: ش ۱۵).

و شکل ظاهری وی، عامل رخ دادن چنین جرمی بوده و به دلیل بی‌دقتی و بی‌مبالاتی یا حتی رفتارهای تحریک‌کننده، مورد سرزنش قرار گیرد، در واقع، به جای دلجویی از چنین فردی، امکان مراجعه و پذیرش وی دچار مشکل می‌شود. به همین دلیل، تکلیف پلیس در برخورد با خشونت‌های خانگی، کودک‌آزاری و جرایم علیه سالمندان، ناتوانان در رفتاری محترمانه، دلسوزانه، بی‌طرفانه و توأم با همدردی و رازداری است. پلیس می‌تواند با عبارتهای متداول مانند: «از اتفاقی که برای شما پیش آمده، بسیار متأسفم»، «شما تقصیری نداشته‌اید که حادثه رخ داده»، «شما اکنون در کنار من امنیت دارید و علاقه‌مندم که ماجرا را از زبان شما بشنوم» اطمینان خاطر را دوباره به بزهدیده بازگرداند (اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد، ۱۳۸۴: ۵۲).

همان‌طور که بیان شد، محور اصلی بزهدیدگی اقشار آسیب‌پذیر، ناتوانیهای جسمی و ذهنی است که به خودی خود باعث دوری آنها از جامعه می‌شود. با این وصف، آماج جرم واقع شدن نیز در اغلب اوقات، آسیبهای روانی و جسمی زیادی را به بزهدیده وارد می‌کند و چنانچه با توجه به کمبودهای جسمی و حرکتی و آسیبهای فزاینده ناشی از جرم، با این دسته از بزهدیدگان همانند بزهدیدگان جرایم دیگر برخورد شود، نمی‌توان اجرای عدالت را در جامعه، به نحوی برابر دانست. نتیجه آن می‌شود که بر اساس تحقیقی از میان گروه مورد بررسی سالمندان، فقط ۴۳ درصد از سالمندان بزهدیده، نزد مقام قضایی شکایت کرده بودند و از این میان در میزان رضایت از نحوه عملکرد فرآیند کیفری، ۵۱ درصد با واژه کم، ۳۵ درصد با واژه متوسط و ۱۴ درصد با واژه خوب و با اینکه واژه عالی به آنها پیشنهاد شد، هیچ یک از سالمندان بزهدیده از این واژه استفاده نکرده‌اند.^۱

پس از شناخت حقوق ناظر به شناسایی بزهدیده، برای همراهی و حمایت وی در فرایند دادرسی، نیاز به پی‌ریزی حقوق متناسب با نیازهای او در گوش فرا دادن به تأملات روانی و جسمانی، اطلاع‌رسانی نسبت به امکانات و حقوق بزهدیده در فرایند

۱. شایان توجه است درصدهای ذکر شده با توجه به منابع آماری تحقیق، توسط نگارنده استخراج شده است (برای بررسی این منابع ر.ک: زندگی، ۱۳۸۴: ۲۴۴ و ۲۴۶).

دادرسی کیفری و حمایت از وی در برابر تهدیدات و خطرات احتمالی از سوی بزه‌کار است.

ب) حقوق همراهی و حمایت

حق همراهی و حمایت، مبنایی برای ایجاد یک سلسله از خدمات به بزه‌دیده است تا هم بتواند تألمات روانی و جسمی ناشی از جرم را التیام بخشد و هم از چالشها و آسیبهای مضاعف بر او در فرآیند رسیدگی پیشگیری شود. فرآیند حقوق مربوط به همراهی و حمایت از اولین برخورد بزه‌دیده با مأموران پلیس آغاز می‌شود و تا زمان صدور حکم و اجرای آن ادامه خواهد داشت. همراهی کردن یعنی به کسی ملحق شدن برای پیمودن راهی که او می‌رود. هر چند که بزه‌دیده در فرآیند دادرسی باید از پشتیبانیهای برخوردار شود. اما در این مسیر نباید ابتکار عمل را از بزه‌دیده گرفت و وی را به انفعال کشاند زیرا تنها اوست که می‌داند متحمل چه آسیبی شده، مشکلات مهم و اصلی‌اش چیست و چه تجربه‌هایی را پشت سر گذارده یا حتی سرکوب کرده است. حقوق مربوط به همراهی و حمایت بزه‌دیده مشتمل بر حق گوش فرادادن، آگاهی یافتن و حمایت شدن است.

۱- حق گوش فرادادن

نخستین گام در همراهی بزه‌دیده، گوش دادن به شکایات و تألمات اوست. این اظهارات معمولاً با واژگانی دشوار بیان می‌شود. دلسوزی، همدردی و توجه به هنگام گوش دادن ضروری است. زیرا که هر چیز پیش پا افتاده‌ای، ممکن است نزد قربانی جرم بزرگ و بااهمیت باشد. برای به خاطر آوردن واقعه بزه‌دیدگی، تحمل و صرف وقت کافی با بزه‌دیده اجتناب‌ناپذیر است. سخنان او باید به دقت شنیده شود. اما حق گوش فرادادن به معنای قبول بی‌چون و چرای اظهاراتش نیست. هیچ چیز بیش از اینکه سخنان بزه‌دیده بدون تردید و بدون سبک و سنگین کردن پذیرفته شود، نمی‌تواند برای دادرسی عادلانه، آسیب‌زا باشد. اما اگر گوش فرادادن به اظهارات بزه‌دیده اتفاق نیفتد، علاوه بر اینکه تسکین دردهای ناشی از جرم موفقیت‌آمیز

نخواهد بود، درد و رنج و خشم ناشی از جرم بر بزه‌دیده دوچندان سنگینی می‌کند و منجر به احساس تردید وی درباره کارآمدی سیستم می‌شود، یا این احساس در او تقویت می‌شود که سیستم عدالت کیفری بیشتر علاقه دارد مجرم را با روشهای خودش پیدا کند تا شنیدن اظهارات وی. البته نباید فراموش کرد که جستجوی حقیقت، امری ضروری است و اینکه بزه‌دیده چه میزان در ارتکاب جرم نقش داشته باید روشن شود. گوش فرا دادن به اظهارات بزه‌دیده با برگزاری جلسات مختلف و نزدیک به هم با مسئولان مختلفی که پرونده او را در دست دارند، باعث پست‌گرمی او در این فرایند می‌شود چه پرونده به جریان افتد، چه نیفتد.

یکی دیگر از پیشنهادات ناشی از این حق، تشکیل پرونده کیفری بزه‌دیده است. پرونده کیفری نباید منحصر به بزه‌کار باشد، بلکه مشاهده وضعیت بزه‌دیده اقتضا می‌کند تا پرونده کیفری مختص به او تهیه شود و به طور سازمان یافته برای مسائل بزه‌دیده پرونده با رنگ مخصوص ایجاد شود. این پرونده مشتمل بر تمام اطلاعات مرتبط با شناسایی وی مانند آدرس مربوط به امور بانکی، تمامی اطلاعات مرتبط با خسارت تحمیلی و نگاه بزه‌دیده به نتایج بزه‌دیدگی‌اش، بیان مکتوب آلام و آثار ناشی از جرم، تفکیک آسیبه‌های ناشی از جرم با آسیبه‌ها و ناتوانیهای فرد بزه‌دیده قبل از وقوع جرم است (Cario, 2001: 190). در این صورت این حق برای او تضمین خواهد شد که مجبور نباشد اظهاراتش را در مقابل هر مسئول تکرار کند و در مورد اوضاع و احوال موضوع و شرایط بازپروری خودش به صورت مکرر توضیح دهد و نکته دیگر در ثبت اظهارات آن است که باید برای بزه‌دیده این حق را در نظر گرفت که ابتدا رضایت او در ثبت اظهارات جلب شود.

از دیگر لوازم حق گوش فرا دادن به بزه‌دیده، مشارکت در تصمیمات است. بر این اساس، آنگاه بزه‌دیده احساس می‌کند که نظرات، خواسته‌ها و نیازهای او شنیده شده است که به عنوان مثال مداخله‌گران یعنی پلیس، پزشکان یا دادستان، هیچ یک بدون مشورت، نزدیکترین مرکز کمک‌رسانی به محل زندگی بزه‌دیده را برای او برنگزینند، بلکه با هماهنگی او با مراکز مناسب با احوالات بزه‌دیده تماس برقرار کرده و او را به آن مراکز معرفی کنند.

نکته آخر در توجه بیشتر به بزهدیدگان خاص، هنگام گوش فرا دادن و ثبت اظهارات است. چه اینکه تأثیرات روانی جرایم بر این دسته از بزهدیدگان، بسیار گسترده‌تر از افراد عادی است و نمی‌توان به راحتی با گفتگوهای پلیسی معمولی آسیبهای ناشی از جرم را ترمیم کرد.^۱ نوع رفتارهایی که این بزهدیدگان پس از وقوع بزهدیدگی از خود نشان می‌دهند، می‌تواند نشان‌دهنده میزان آسیبهای روانی ناشی از ضربات فیزیکی و عاطفی غیر قابل تحمل باشد. از این رو، لزوم همراهی یک روان‌شناس در مراجعات اولیه بزهدیده به متولیان نظام عدالت کیفری، به ویژه در مورد این افراد کاملاً احساس می‌شود تا بزهدیده بتواند با بیان درد و رنجهای خود و برخورد قاعده‌مند و هوشمندانه او، آسیبهای روانی خود را بهبود بخشد (Lopez, 1995: 315)، مضافاً اینکه در بسیاری موارد، بزهدیده به سبب آسیب‌پذیری حتی از اعلام وقوع جرم علیه خود عاجز بوده و حتی اگر جرمی نیز کشف شود، ممکن است در بادی امر صرفاً به نظر رسد که این جرم برای مرتبه نخست روی داده است، لیکن اقدامات پزشکی بر روی این افراد می‌تواند راهگشا باشد و باعث تشخیص این مسئله شود که چنین فردی مدتها بزهدیده تجاوز جنسی یا دیگر آزارها بوده است.

۲- حق آگاهی یافتن

نمود عینی رعایت احترام به بزهدیده باید در ارائه خدمات حمایتی سهل الوصول متجلی شود. آگاه کردن بزهدیده از تحولات پرونده بدون اینکه لزومی به مراجعه حضوری او باشد، یا رسیدگی خارج از نوبت برای بزهدیدگان خاص، می‌تواند موجب تمایل هرچه بیشتر آنان به کمک و همراهی در فرآیند تحقیق و دیگر

۱. ماده ۴۲ لایحه آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «بازجویی و تحقیقات از زنان و افرادی که سن آنان پانزده سال و یا کمتر از آن است، در صورت امکان، توسط ضابطان آموزش‌دیده زن انجام می‌شود». با این ماده، امکان بازجویی از زنان و اطفال بزهدیده توسط مأموران زن آموزش‌دیده، فراهم شده است، اما نهاد متولی آموزش این بازجویان، تعیین نشده است. به نظر می‌رسد با توجه به ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ و ماده ۲۸ لایحه آیین دادرسی کیفری که ضابطان دادگستری را مأمورانی تحت نظارت و تعلیمات مقام قضایی در بازجویی دانسته و حسب بند ب ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ که ریاست و نظارت بر ضابطان دادگستری را با دادستان می‌داند، وظیفه آموزش به ضابطان زن بر عهده دادستان است.

مراحل دادرسی شود.

همراه شدن با بزهدیده همچنین شامل حق مطلع شدن وی نسبت به شکل و ماهیت دعاوی اعم از دعاوی کیفری، مدنی، اداری یا انضباطی نیز می‌شود. ارائه اطلاعات با حقوق بزهدیده از آن جهت در ارتباط است که ارائه دقیق آن می‌تواند بزهدیده را در رسیدن به خواسته‌هایش یاری نموده، در تعیین نوع جرم و مجازات بزهکار مؤثرتر و حتی در جبران خسارت اثرگذار باشد. بزهدیده حق دارد به صورت کاملاً واضح و شفاف در مورد روند رسیدگی، شانس موفقیت، فراز و نشیب کارشناسیها، شکل و استراتژی دفاع بزهکار، مکانها، زمانها و ساعات مختلف دادرسی، مدت متوسط فرایند دادرسی، واخواهی و اعتراض بزهکار به تصمیمات قضایی خصوصاً وقتی که این تصمیمات مناسب حال وی نیست مانند قرار موقوفی یا منع تعقیب، رأی برائت، قرار تعلیق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، نیمه‌آزادی و آزادی مشروط اطلاع یابد.^۱ همچنین حق دارد از گزارشهای پزشکی قانونی و دیگر گزارشهای پزشکی، روان‌شناسی و مددکاران اجتماعی و سازمانهای مختلف رسمی و غیر رسمی که در جبران خسارت نقش دارند به صورت پرداخت دیده، خسارت یا توان‌بخشی اطلاع یابد.

بر این اساس بعضی از نظامهای حقوقی، افرادی را مسئول اطلاع‌رسانی به بزهدیدگان قرار می‌دهند تا از این طریق دسترسی به اطلاعات را برای بزهدیده تضمین کنند. این کار برای نمونه در استرالیا، کانادا، هلند و ایالات متحده آمریکا انجام شده است^۲ و در مواردی ضمن اطلاع‌رسانی از روند پیشرفت پرونده، بزهدیده را در اتخاذ بعضی

۱. توجه به اطلاع‌رسانی به بزهدیده در مورد صدور قرار تعلیق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات، نیمه‌آزادی، آزادی مشروط و دستور یا دستورهای قاضی اجرای احکام کیفری و آثار عدم تبعیت از آنها، در ماده ۵۵۵ لایحه آیین دادرسی کیفری لحاظ شده، اما لازم است در این ماده تصریح گردد که در صورت نقض شرایط از سوی بزهکار، مراتب به اطلاع بزهدیده برسد.

۲. در این زمینه می‌توان به طرح حمایت از بزهدیدگان در مشهد اشاره کرد که توسط معاونت اجتماعی و پیشگیری از جرم استان خراسان رضوی به صورت آزمایشی در مجتمع کامیاب مشهد در حال اجراست. از جمله اهداف این طرح، شناسایی مشکلات بزهدیده، اطلاع‌رسانی بهتر به بزهدیده در مسیر دادرسی و کمک‌رسانی فوری به بزهدیدگان است (برای مطالعه بیشتر ر.ک: بهروزیه، ۱۳۹۰: پیش‌شماره ۱/۲۳).

تصمیم‌گیریها مشارکت می‌دهند، به طور مثال در مورد جرمهای شدید مانند تجاوز جنسی و قتل، مقام تعقیب، بزه‌دیده یا خانواده‌وی را برای یک بحث خصوصی دعوت می‌کند و طی آن در مورد تصمیمهایی که باید اتخاذ شود، توضیح می‌دهد.

پژوهشهای انجام‌شده درباره آگاهی دادن به بزه‌دیده نشان می‌دهد، بزه‌دیدگانی که مقامهای قانونی، آنان را از روند دادرسی آگاه کرده‌اند، احساس می‌کنند که فرصتی برای ابراز تمایلات خود یافته‌اند و مقامهای قانونی این تمایلات را در نظر گرفته و به این شکل بزه‌دیدگان اطمینان یافته‌اند که بر پیامد پرونده، تأثیر داشته‌اند (اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد، ۱۳۸۴: ۸۲).

از دیگر جلوه‌های حق آگاهی یافتن، «حق مشاوره» است. این حق بدین معناست که مشاوره‌های لازم به بزه‌دیده داده شود. توصیه‌هایی برای شناخت پرونده‌ها اعم از کیفری و حقوقی، اشخاص و کارشناسان مختلف، تفاوت‌های مراحل دادرسی از بدو شکایت تا جبران خسارت، سازمانهای مرتبط مانند تأمین اجتماعی، بیمه، ستاد پرداخت دیه، احیاناً کمیسیون پرداخت غرامت به بزه‌دیدگان و دیگر کمکهای اجتماعی و مردمی مانند کمیته امداد و شرایط استفاده از این کمکها داده شود. برای فهمیدن مسیر دعوی در سیستم دادگستری به یک راهنما و مفسر نیاز است که این فرد معمولاً وکیل دادگستری است. مراجعه به وکلا برای کسانی که مشکل مالی دارند باید تسهیل شود.^۱ بدین ترتیب همراهی بزه‌دیدگان مستلزم معاضدت قضایی ایشان در طی طریق است، به ویژه در مورد بزه‌دیدگان خاص که معمولاً از همراهی نزدیکان در این مسیر برخوردار نبوده و دچار ناتوانی‌اند. در این صورت معاضدت و مشایعت ایشان با کمک حکومت، میسر خواهد بود (Lopez, 2007: 15).

۳- حق حمایت شدن

بلافاصله پس از بزه‌دیدگی فرد، لزوم تضمین سلامت و امنیت بزه‌دیده ایجاب

۱. در تبصره ماده ۳۴۷ لایحه آیین دادرسی کیفری، برای تضمین حق دسترسی بزه‌دیده به وکیل در صورتی که دادگاه، حضور و دفاع وکیل را برای شخص بزه‌دیده فاقد تمکن مالی ضروری بداند، امکان برخورداری از وکیل تسخیری را پیش‌بینی شده است، اما با این وجود، حمایت ویژه‌ای برای بزه‌دیدگان خاص دیده نمی‌شود.

می‌کند تا ضمن ارائه خدمات درمانی و مشاوره‌ای، از بزه‌دیده در برابر بزه‌کار حمایت شود. نباید به این قناعت کرد که تنها شکایت بزه‌دیده پذیرفته شود سپس او را با تمام مشکلات و تهدیدات رها کرد (Ibid.: 17). تهدید و ارعاب به هر طریقی از طرف محکوم یا اطرافیان‌ش علیه بزه‌دیده یا بستگان وی می‌تواند بزه‌دیده را از توسل به نظام عدالت کیفری برای احقاق حق خود باز دارد، این امر هنگامی که بزه‌دیده و مجرم ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند، خطرناک است؛ مانند آنکه دو طرف اعضای یک خانواده‌اند یا در یک محل کار می‌کنند. البته برای حمایت از بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر تمهیدات ویژه‌ای باید در نظر گرفت. برای نمونه، در پرونده‌های خشونت خانگی در اتریش، پلیس می‌تواند تصمیمی مبنی بر الزام مظنون به دور ماندن از خانه به مدت دو هفته اتخاذ کند.

تداوم حمایتها و ایجاد امنیت برای بزه‌دیده، سلامت روانی او را تضمین می‌کند. در بسیاری از موقعیتها در مراحل دادرسی اگر کنترل و نظارت کافی بر نیازمندیها و شرایط بزه‌دیده اعمال نشود، امکان وقوع اقسام تهدیدات نسبت به او وجود دارد. آزادی متهم تحت هر عنوانی بدون اطلاع یا مشورت با بزه‌دیده، می‌تواند تهدید بزه‌دیده، فرزندان یا بستگان او را به همراه داشته باشد. حتی مواجهه ناخواسته بزه‌کار و بزه‌دیده در کلاترپها و محاکم می‌تواند موجب تشدید فشار روانی و یادآوری درد و رنج ناشی از بزه‌دیدگی باشد. لذا می‌توان با فراهم کردن اتاق انتظار جداگانه در این مکانها از بزه‌دیده حمایت کرد؛ به گونه‌ای که بزه‌دیده با مظنون یا اعضای خانواده وی برخورد غیر ضروری نداشته باشد. اگر هریک از این موارد یا موارد مشابه دیگر با هوشیاری مقامات قضایی و اجرایی تدبیر و اداره شود، امنیت قضایی بالایی را می‌توان برای بزه‌دیدگان متصور بود. در این زمینه می‌توان به تدابیری در حوزه جرایم علیه بشریت و نسل‌کشی که زنان، کودکان و اقلیتها بیشتر در معرض چنین جرایمی هستند، اشاره کرد. تدابیر حفاظتی بر اساس ماده ۲۲ اساسنامه دادگاه یوگسلاوی سابق و ماده ۲۱ اساسنامه دادگاه رواندا و ماده ۶۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، بر چگونگی محافظت از بزه‌دیدگان و گواهان با اتخاذ تدابیری مانند استفاده از نامهای مستعار، محرمانه نگه‌داشتن هویت بزه‌دیده، شهادت دادن از

طریق ارتباط ویدئو کنفرانس و مانند اینها پیش‌بینی شده است (کیتی شیایزری، ۱۳۸۸: ۵۵۵). لازمهٔ حق حمایت شدن، تقویت بزه‌دیده با اتخاذ تدابیر نظارتی در برابر بزه‌کار است. اگرچه در جرایم بسیار مهم، بزه‌کار در حبس تأمینی قرار می‌گیرد، لیکن در بسیاری از موارد، ممکن است بزه‌کار بدون آنکه نظارت قضایی بر او اعمال شود، آزاد بماند. بنابراین آزادی متهم مستلزم شروطی مانند عدم ملاقات افراد خاص، عدم تردد در اماکن معین و امثال آن است.^۱ به عنوان یک راهکار در این زمینه، بازدید منظم پلیس از مکانی که بزه‌دیده در آن ساکن است، می‌تواند یک اقدام تضمینی مؤثر باشد.

احتمال تعرض دوبارهٔ متهم به زنان، کودکان، سالمندان، معلولان و نیز تعرض اطرافیان و اعضای خانواده و مسئولان مؤسسات نگهداری‌کننده نیز به آنان بیشتر است و با این وصف با اقامهٔ شکایت در مراجع کیفری، این افراد دیگر محل زندگی اولیهٔ خود را از دست داده و بی‌سرپناه می‌شوند، لذا مراجع کیفری باید تدابیری بیندیشند تا آنها بتوانند خود را از معرض خشونت و تجاوزات مجدد مجرم در امان دارند.

در این زمینه دو راهکار یکی بازداشت بزه‌کار و دیگری تأمین اسکان موقت برای بزه‌دیدگان پیشنهاد می‌شود. قبل از آنکه شرایط و مقتضیات اجرای این راهکارها بیان شود و برای آنکه بازده این راهکارها در جامعه کاهش نیابد، لازم است تصمیم‌گیری راجع به آن، چه در عرصهٔ قانون‌گذاری و چه در عرصهٔ اجرا، در کنار ملاحظات حقوق دفاعی و تأمینی بزه‌کار بررسی شود و با هدف کاهش بزه‌دیدگی ثانویه در اختیار مراجع قضایی و اجرایی قرار گیرد.

۱. در قرارهای تأمینی موضوع مواد ۱۳۲ تا ۱۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸، امکان اتخاذ تدابیر نظارتی در تضمین امنیت بزه‌دیده وجود ندارد، اما در مادهٔ ۹۷ لایحهٔ آیین دادرسی کیفری آمده است: «بازپرس به منظور حمایت از بزه‌دیده یا خانوادهٔ او و همچنین خانوادهٔ متهم در برابر تهدیدات، در صورت ضرورت، انجام برخی از اقدامات احتیاطی را به ضابطان دادگستری دستور می‌دهد...». همچنین عدم ارتباط و ملاقات با بزه‌دیده، به عنوان یک تدبیر حمایتی از بزه‌دیده در مادهٔ ۸۱ لایحهٔ آیین دادرسی کیفری در قرار تعلیق تعقیب و در مواد ۴۲ و ۴۷ لایحهٔ مجازات اسلامی ۱۳۹۰ در تعلیق صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات پیش‌بینی شده است.

بازداشت موقت بزهداران و تأمین اسکان موقت بزهدیده هر یک در کنار راهکارهای دیگر می‌تواند به عنوان آخرین راهکار بازدارنده، با جایگاه اجرایی مختص به خود، مورد استفاده قرار گیرد. به طور مثال، مردی که با همسر و فرزندان، پدر یا مادر پیر خود یا معلول ساکن خانه خود با خشونت رفتار می‌کند، به طور طبیعی نمی‌توان حکم به رفتن همه اهل خانه به محل اسکان موقت داد، اما زمانی که تعرضات و تجاوزات به گونه‌ای است که هیچ‌گونه حریم امن و ایمنی برای بزهدیده باقی نمی‌ماند، اسکان موقت بزهدیدگان، کمک زیادی به آرامش و سلامتی آنها می‌کند. هرچند می‌توان به بازداشت بزهدار به عنوان گزینه‌ای حمایتی و در جهت تأمین امنیت بزهدیده نگریست. اما تعیین میزان اثرگذاری بازداشت موقت در بازدارندگی مرتکب جرم، بستگی به شرایط و شخصیت مرتکب جرم دارد.

در واقع، اقتضای عدالت آن است که به بهانه دفاع از بزهدیده، زمینه بازداشت متهم و تشدید رفتار با وی توسعه نیابد؛ بلکه به منظور رعایت احترام به فرض براءت، اصل بر آزادی متهم است و وی تا روز محاکمه، باید از آزادی برخوردار باشد. لذا در صورتی که نتوان با صدور سایر قرارها از توقیف متهم جلوگیری کرد و تنها راه جلوگیری از فرار متهم یا امحای آثار جرم یا تبانی با شرکا و معاونان جرم و شهود قضیه و غیره، توقیف وی باشد، آنگاه با رعایت حقوق دیگر متهم در موجه بودن قرار بازداشت و رعایت حق اعتراض وی بر این قرار و ارزیابی عدم کارایی دیگر قرارهای تأمینی در مورد شخص مظنون، امکان صدور قرار بازداشت موقت وجود دارد (آشوری، ۱۳۷۶: ۲۳-۲۷).

طرح اسکان موقت از دیگر تدابیری است که می‌تواند هم مانع از مواجهه دوباره بزهدار با بزهدیده شود و هم از آسیبهای اجتماعی دیگر پیشگیری نماید. پذیرش در این مراکز باید به دستور مراجع قضایی و اجرایی باشد و با مراجعه مستقیم بزهدیده در هر ساعت از شبانه‌روز صورت گیرد و سعی شود طی مدت زمان کوتاهی از طریق مراجع قضایی و اجرایی، موانع سلب‌کننده امنیت و آرامش برطرف شود و یا با مشاوره مددکاران اجتماعی در صورت داشتن خانواده، بزهدیده نزد آنها بازگردانده شود، در غیر این صورت، بزهدیده به مراکز نگهداری دائمی افراد

بی‌سرپرست معرفی شود. البته ممکن است این انتقاد مطرح شود که چنین طرحی موجب ترغیب و تشویق زنان و دختران به ترک خانه می‌گردد، اما واقعیت آن است که زنان و دختران هیچ‌گاه مایل به ترک محل امن زندگی خود نیستند، بلکه در شرایط حادثه‌مجبور به ترک منزل می‌شوند و با اطلاع از وجود چنین مراکزی از بسیاری آسیبها و خطراتی که در آن ساعت از شب آنها را تهدید می‌کند، در امان خواهند ماند. انتقال زن به مکان امن در بازگشت آرامش و امنیت به وی، کمک بسزایی خواهد کرد؛ زیرا در مکانهای خاص تدارک دیده‌شده برای چنین بزه‌دیدگانی، واحدهای مددکاری اجتماعی، روان‌شناسی و روان‌پزشکی وجود دارند که می‌توانند کمکهای لازم را در این خصوص به زنان ارائه کنند.^۱ در واقع بدون وجود محل اقامتی دیگر، زن بزه‌دیده قادر به اتخاذ تصمیم درباره آینده روابطش با مرد نیست، در این وضعیت وجود محل سکونت نسبتاً دائمی، توانمندسازی و کار مناسب، باعث می‌شود تا وی بتواند با اعتماد به دستگاه عدالت کیفری و بدون هیچ‌گونه ترس و اضطرابی از پلیس استمداد کند (معظمی، ۱۳۸۳: ۲۴۲).

کلیه این اقدامات، حاوی این پیام برای بزه‌دیده و بزه‌کار است که مسئولان عدالت کیفری در حمایت از بزه‌دیده و مقابله با بزه‌کار با شدت و سرعت برخورد می‌کنند و توجه به آسیبهایی که بزه‌دیده در اثر ارتکاب جرم تحمل کرده و تأمین حقوق از دست‌رفته او نقشی اساسی در رسیدگیهای کیفری دارد. البته تمامی این اقدامات تا زمانی که به ترمیم و جبران خسارت بزه‌دیده نینجامد، هرگز نمی‌تواند موفقیتی در برقراری عدالت محسوب شود.

از دیگر نکات مرتبط با حق حمایت از بزه‌دیده، حمایت از وی در مقابل رسانه‌هاست. علاقه عمومی به حوادث، گاهی باعث می‌شود که از چارچوبهای حق

۱. همکاری قوه قضائیه در اجرای این طرح ضروری است؛ زیرا بر اساس مبانی حقوقی، خروج زن از خانه بدون اذن شوهر و اقامت او در خارج از خانه مشکلات بعدی را در پی خواهد داشت، لذا لازم است زمانی که یک زن در هر ساعتی از شبانه‌روز به این مراکز مراجعه می‌کند، سریعاً مجوز قضایی اجازه اقامت موقت او از سوی قاضی کشیک قوه قضائیه صادر شود تا نگهداری این زن در این مراکز موجب بروز مشکلات حقوقی و خانوادگی برای آنان نشود (برای مطالعه بیشتر ر.ک: میرخلیلی، ۱۳۸۸: ۴۳۵-۴۳۶).

اطلاع‌رسانی تجاوز شود. نشان دادن تصویر بزه‌دیده در جریان تراژدی که به آن دچار شده است، نباید بدون رضایت کامل او منتشر شود (Cario, 2001: 192). حتی در مورد بزه‌دیدگی اطفال ممکن است والدین و سرپرستان قانونی آنها از تبعات و آثار نامطلوب انتشار هویت طفل آگاه نباشند و مبادرت به اعلام رضایت کنند. لذا لازم است پس از مشاوره و آگاه ساختن آنان، نسبت به تصمیم‌گیری اقدام کنند. در این زمینه، دادگاه می‌تواند دستور دهد هویت افراد، آدرس و جزئیاتی که باعث شناسایی بزه‌دیده می‌شود، در رسانه‌ها منتشر نشود. بدیهی است صدور چنین دستوری از سوی دادگاه، مستلزم وجود اختیار قانونی است.^۱

پس از بررسی حقوق همراهی و حمایت، نوبت به حقوق ناظر به جبران خسارت به عنوان یکی از مهمترین ارکان حقوق بزه‌دیده در فرایند دادرسی می‌رسد. چه اینکه می‌توان گفت عمده‌ترین هدف بزه‌دیده در طرح دعوی، جبران خسارتهای ناشی از جرم است.

ج) حقوق ناظر به جبران خسارت

از دیگر لوازم اعتبار بخشیدن به شهروندان و به رسمیت شمردن کرامت آنان، حق جبران خسارت است. چه، حفظ تمامیت جسمانی بزه‌دیده در مقابل دیگران، تکلیفی برای جامعه و حتی انکارناپذیر برای اوست. جبران خسارت در مورد آسیبهای روانی و اجتماعی طولانی‌مدت و ماندگار که از جرم ناشی شده‌اند، لازم ولی

۱. با وجود آنکه قانون‌گذار در ماده ۲۲۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۸۷ رسیدگی به جرایم اطفال را غیر علنی اعلام نموده و انتشار جریان دادگاه از طریق رسانه‌های عمومی و یا فیلم‌برداری و تهیه عکس و افشای هویت و مشخصات طفل متهم را ممنوع کرده است اما از طفل بزه‌دیده، چنین حمایتی نشده است، این نقص در لایحه آیین دادرسی کیفری تا حدودی مرتفع گردید، به طوری که ماده ۳۵۳ این لایحه مقرر می‌دارد: «انتشار جریان رسیدگی و گزارش پرونده که متضمن بیان مشخصات شاکی و متهم و هویت فردی یا موقعیت اداری و اجتماعی آنان نباشد، در رسانه‌ها مجاز است. بیان مفاد حکم قطعی و مشخصات محکوم‌علیه فقط در موارد مقرر در قانون امکان‌پذیر می‌باشد. تخلف از مقررات این ماده در حکم افتراست. تبصره ۱- هرگونه عکس‌برداری یا تصویربرداری یا ضبط صوتی از جلسه دادگاه ممنوع است. اما رئیس دادگاه می‌تواند دستور دهد تمام یا بخشی از محاکمات تحت نظارت او به صورت صوتی یا تصویری ضبط شود».

ناکافی است، زیرا این آسیبها منجر به نقص تعادل روانی، آسیب به جایگاه و منزلت اجتماعی و صدمه به فعالیتهای حرفه‌ای فرد می‌شود. برای حقوق جبران خسارت می‌توان حداقل دو حق بر عهده گرفتن هزینه‌های بزه دیده و جبران ضرر و زیان را برشمرد.

۱- حق بر عهده گرفتن هزینه‌های بزه دیده

همان‌گونه که بیان شد از توجهات سیستم امروز عدالت کیفری در غالب کشورهای، نگاه گسترده به حقوق بزه‌دیدگان است. چه اینکه در این نگاه، جبران خسارت بزه‌دیده به اعمال مجازات و جبران ضرر و زیان ناشی از جرم خلاصه نمی‌شود، بلکه فراتر از این به ابعاد روان‌شناختی، روان‌پزشکی و لزوم بر عهده گرفتن بار تحمل آسیبهای متعدد جرم و جبران آن گسترش یافته است (Lopez, 2007: 17).

در این راستا کمک به بزه‌دیده در مخارج ضروری از مهمترین جلوه‌های پذیرش بار مسئولیت وی است. بیشتر بزه‌دیدگان نیازمند کمکهای مالی و مادی ضروری‌اند تا جایی که غالب ایشان در گروههای اجتماعی و اقتصادی کم‌بهره قرار می‌گیرند. وقوع جرم، اختلالاتی در زندگی معمول آنها ایجاد می‌کند. در این وضعیت، کمکهای کوچک و انجام‌پذیر که به منظور رفع نیازهای روزمره بزه‌دیده انجام می‌گیرد، برای آنان بسیار ارزشمند خواهد بود. بزه‌دیدگان در اثر آسیبی که کم و بیش از واقعه مجرمانه ناشی می‌شود، اغلب از کنترل وضعیت جدید و ناعادلانه‌ای که در آن گرفتار آمده‌اند، ناتوانند. هزینه‌هایی چون رفت و آمدهای مداوم به مراکز پزشکی و دادرسی، مهمانان سرزده، جایگزین کردن اشیای شکسته‌شده مثل درها و پنجره‌ها، اجاره اتومبیل، نگهداری، کمبود نقدینگی و عقب‌افتادگی صورت‌حسابها و بدهکاریها، به کارگیری تدابیر امنیتی، مشارکت در فرایند عدالت کیفری مانند حضور در جلسه محاکمه، هزینه تدفین یا مواردی که بزه‌دیدگان احساس نیاز به نقل مکان داشته باشند، هزینه‌های پزشکی و تجهیزات آن، هزینه بیمارستان، هزینه آموزشهای مجدد، نقص در کارکردها و از دست دادن اتکای به خود با نیاز به شخص ثالث، دستگاه یا ماده‌ای خاص، تطبیق دادن مکان

زندگی با شرایط جدید و از دست دادن اموال، هزینه گرفتن مشاوره تخصصی برای کنار آمدن با تأثیرهای عاطفی جرم یا هزینه درمان آسیبهای بدنی از جمله این مواردند.^۱

علاوه بر خسارت‌های مادی مستقیم، دیگر خسارت‌های غیر مستقیم نیز به بزه‌دید تحمیل می‌شود. گرفتن مرخصی کاری یا متوقف شدن دیگر فعالیتهای درآمدزا یا کاهش درآمد کاری در نتیجه تنزل مقام، از دست دادن حقوق و اخراج احتمالی، ناتوانی در انجام کار شخصی، ناتوانی دائمی، جزئی یا کامل، از دست دادن جایگاه اجتماعی، خسارات وارده به جوانی که دچار معلولیت‌های گوناگون شده و مانع پیگیری تحصیل یا دسترسی به موقعیتهای شغلی مشخص در آینده باشد، از جمله مصادیق این دسته از خسارات است.

جبران هزینه‌های مادی که مستقیم و غیر مستقیم به بزه‌دیده وارد شده است، در نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف به رسمیت شناخته شده و تنها در منبع تأمین‌کننده آن و نحوه جبران هزینه‌ها اختلافاتی دیده می‌شود. قسمتی از آسیبهای ناشی از جرم مقارن با آن ایجاد می‌شود و زودگذر است از جمله اینها افزایش ترشح آدرنالین در بدن، افزایش ضربان قلب، تنفس سریع، ریختن اشک، بی‌حسی،

۱. صدور قرار تأمین خواسته بزه‌دیده، برای تضمین جبران ضرر و زیانهای وارد شده یا توقیف سایر اموال و داراییهای متهم، معادل مبلغ ضرر و زیان شاکی در ماده ۶۸ و ماده ۶۸ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ سابقه داشته است. اما با این وجود، تأمین ضرر و زیان شاکی در دادسرا از سوی مقامات قضایی کمتر صورت می‌گیرد و علی‌رغم تصریح ماده ۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸، صدور قرار تأمین خواسته را مربوط به دادگاه می‌دانند. حتی با اینکه در شق ۲ از بند ۳ ماده ۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ قرار تأمین خواسته در مرحله دادسرا را از جمله قرارهای قابل اعتراض دانسته است، اما عملاً در دادسرا کمتر به صدور این قرار توجه می‌شود تا اینکه در لایحه آیین دادرسی کیفری، به موضوع تأمین ضرر و زیان شاکی تصریح گردید. ماده ۱۰۷ لایحه مذکور مقرر می‌دارد: «شاکی می‌تواند تأمین ضرر و زیان خود را از بازپرس بخواهد. هرگاه این تقاضا مبتنی بر ادله قابل قبول باشد، بازپرس قرار تأمین خواسته صادر می‌کند». همچنین در تبصره آن آمده: «چنانچه با صدور قرار تأمین خواسته، اموال متهم توقیف شده باشد، بازپرس مکلف است هنگام صدور قرار تأمین کیفری این موضوع را مد نظر قرار دهد». نیز در ماده ۱۰۸ لایحه بیان داشته است: «در صورتی که خواسته شاکی، عین معین نبوده یا عین معین بوده، اما توقیف آن ممکن نباشد، بازپرس معادل مبلغ ضرر و زیان شاکی را از سایر اموال و داراییهای متهم توقیف می‌کند».

احساس یخزدگی یا تداعی تجربه‌های تلخ در ذهن و خاطره، خشکی دهان، از دست دادن کنترل خود بر عمل دفع مدفوع، امری متداول است (اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد، ۱۳۸۴: ۱۳). اما پس از وقوع جرم و فروکش کردن هیجانات ناشی از آن، آنچه در بلندمدت موجبات آزار روانی و جسمانی بزده‌دیدگان را فراهم می‌کند، آثار به جامانده از تعرضات و تهاجمات است.

آسیبهای روانی و عاطفی نیز در کنار آسیبهای مادی مستقیم و غیر مستقیم به بزده‌دیده وارد می‌شود، بدین ترتیب، شناخت قلمرو این دو مفهوم از یکدیگر ضروری است. درد و رنج عاطفی مفهومی است که در قلمرو «روان‌شناسی» قرار می‌گیرد، در حالی که آسیب روانی، مفهومی پزشکی است که در قلمرو «روان‌پزشکی» می‌گنجد. بنابراین، از آنجا که وظیفه روان‌پزشکی تشخیص و درمان بیماریهای روانی است، درمان آسیبهای روانی بزده‌دیدگان بخشی از «حمایتهای پزشکی» را در کنار درمان آسیبهای بدنی تشکیل می‌دهد. حال آنکه وظیفه روان‌شناسی، بررسی پدیده‌ها و کارکردهای روانی یعنی مجموعه‌ی قوای ذهنی دربردارنده‌ی هوش، حافظه، عاطفه و درمان نابسامانیهای روانی است. آسیبهای روانی چه به شکل هزینه‌های درمان پزشکی و چه به شکل یک حکم جبران خسارت از نظر مالی برآورد پذیرند (رایجیان اصلی، ۱۳۸۴: ۸۷).

اما در مقابل، درد و رنجهای عاطفی به دلیل برآوردناپذیری مالی و نیز مادی بودن مبنای آنها و اختلاف در نحوه‌ی تقویم و جبران‌پذیری، از جبران خسارت‌های مادی و روانی جدا می‌شود. مانند خسارت در اثر خشم، درد و رنجهای ناشی از ترس، کینه، در خود فرو رفتن، خسارت زیبایی‌شناختی، خسارتی که باعث می‌شود از حمایت خانواده محروم شود، رنجهایی که توسط بزده‌دیده تحمل شده یا نیاز به تدابیر درمانی مربوط به اختلال عصبی پسا‌ضربه‌ای^۱ یعنی اختلال عصبی ناشی از تحمل ضربه‌ی روانی دارد. همچنین آثار آسیبهای بزرگ می‌تواند بعد از حادثه با تأخیر ظاهر شود. در چنین شرایطی این آسیبها به هیچ شکلی قابل شناسایی و درمان نیستند. در ادبیات

1. Posttraumatic.

حقوقی ایران، درد و رنجهای عاطفی به عنوان خسارت معنوی شناخته می‌شود.^{۲۱}

۲- حق جبران ضرر و زیان

ترمیم و اصلاح آثار ناشی از جرم در نظامهای حقوقی مختلف اشکال گوناگونی دارد. بعضی ترمیم و جبران خسارت را تنها توسط بزهکار جایز دانسته‌اند و حتی تدابیری هم برای تشویق بزهکار به جبران خسارت بزه‌دیده اندیشیده‌اند. مشروط قرار دادن تخفیف مجازات، تعلیق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط به جبران خسارت بزه‌دیده از آن جمله‌اند.^۳

این روش جبران خسارت معیبنی نیز دارد. نکته اینجاست که به صرف وقوع بزه و ایجاد بزه‌دیدگی، حق جبران خسارت برای بزه‌دیده ایجاد می‌شود. اما در برخی جرایم، مجرم، فرار یا فوت می‌کند یا اصلاً استطاعت مالی برای جبران خسارت از بزه‌دیده ندارد. در این صورت است که بزه‌دیده، بدون جبران خسارت رها می‌شود،

۱. دیدگاههای مختلفی در تعریف، مبانی، مستندات و چگونگی جبران این خسارتها وجود دارد. اما در مجموع می‌توان گفت که بنا بر قول بسیاری از فقها در اطلاق «قاعده لاضرر» و قابلیت جبران عدم النفع محقق، اعم از منافع مستوفات و غیر مستوفات و منافع ممکن الوصول و بنای عقلا و به استناد اصل ۱۷۱ قانون اساسی و مواد ۱، ۲، ۸ و ۱۰ قانون مسئولیت مدنی و بند ۲ ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری جبران آن امکان‌پذیر است (برای مطالعه بیشتر ر.ک: آشوری، ۱۳۸۴: ۱/۲۶۱-۲۶۴).
۲. شایان ذکر است که اخیراً در رویه قضایی ایران در پرونده موصوف به خونهای آلوده دادنامه‌ای در تعیین جبران خسارت معنوی صادر شده است. در این دادنامه خسارت معنوی به دو نوع تقسیم گردیده است: اول تألمات و درد و رنجهای جسمی ناشی از ایجاد صدمه که ارتباط مستقیمی با جسم بیمار دارد و دوم تألمات روحی و روانی ناشی از صدمه که ارتباط مستقیمی با زندگی اجتماعی بیمار دارد مانند تنگناهای شغلی، خانوادگی و یا علمی و همچنین بدنامی به دلیل ابتلا به ویروس هپاتیت C، ایدز و در نهایت با استناد به منابع فقهی و قانونی و با این استدلال که نمی‌توان درد ناشی از دست دادن یک عضو یا یک صدمه جسمی و نیز آلام روانی مرتبط با آن را که ممکن است تا ابد با شخص همراه باشد، کمتر از خود صدمه دانست، خسارتی به میزان ارش تعیین شده برای صدمه جسمی تعیین کرده است (برای مطالعه بیشتر ر.ک: صابری، ۱۳۸۸: ش ۱۵/۴۳۵-۴۵۱).
۳. اقدامات و کوشش متهم به منظور تخفیف آثار جرم و جبران زیان ناشی از آن، از جهات شناخته‌شده برای اعمال تخفیف مجازات در صدور حکم است (ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ماده ۳۷ لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰)، همچنین جبران ضرر و زیان بزه‌دیده یا تدارک جبران آن، شرط برخورداری بزهکار از تعلیق صدور حکم، تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط تعیین شده است (مواد ۳۹، ۴۵ و ۵۵ لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰).

به طوری که می‌توان گفت تنها تعداد کمی از بزه‌دیدگان آنگاه که مورد ضرب یا تجاوز واقع می‌شوند با ملائت مالی بزه‌کار امکان دستیابی به حقوق خود را خواهند داشت. حتی اگر بزه‌کار، دستگیر شود و وضعیت مالی خوبی هم داشته باشد، روند مراحل دادرسی و طولانی شدن احراز اتهامات بزه‌کار، تأخیر صدور حکم نهایی و جبران خسارت از بزه‌دیده را در پی دارد که خود عاملی برای بزه‌دیدگی یا ناملایمات ثانویه و تکرار بزه‌دیدگی است.

با این وصف، باید ویژگیهای حق جبران ضرر و زیان توضیح داده شود. برای نمونه عملکرد متشکلت شرکتهای بیمه در هنگام وجود قرارداد، معمولاً برای بزه‌دیدگان خسارت آور است. گاه در مورد یک حادثه، کارشناسان بیمه اختلافهای بسیار زیادی در برآورد خسارت دارند. به طوری که این گمان را ایجاد می‌کند که در مورد افراد به صورت برابر و عادلانه رفتار نمی‌شود. نکته دیگر آنکه شرکتهای بیمه باید خسارات بزه‌دیده را به نحو شایسته تحت پوشش قرار دهند، فارغ از اینکه منشأ اصلی بزه‌دیدگی اش چیست (حمله، حادثه کاری، تصادف حمل و نقل، واقعه درمانی و...) و فارغ از اینکه مجرم، مقصر شناخته شود یا نه و فعل خسارت آور عامدانه باشد یا خیر.

افزون بر این، مراجعه به متخصصان قضایی - پزشکی باید همراه با یکپارچگی باشد، چه اینکه تنوع و شدت آسیبهای جسمی و روانی، گاه مستلزم مراجعه مکرر به متخصصان قضایی - پزشکی است. لازمه یکپارچگی آن است که در دفعات مراجعه، بزه‌دیده با متخصصان متعدد و نظرات مختلف و ناهمگون مواجه نشود. در واقع، از همان اولین مراجعه این فرایند باید کاملاً مشخص باشد و کارشناسی کارآمد و لایق تعیین شود تا بتواند واقعیت و میزان اهمیت آسیب را ارزیابی نماید.

پس از تثبیت وضعیت بزه‌دیده، ارزیابی میزان ناتوانیهای وی امری ضروری است، چرا که این ارزیابی میزان احتیاج او را به کمکهای مادی در شرایطی که این عوارض دائمی بوده و از جرم ناشی شده باشد، مشخص می‌سازد. چندگانگی مقیاسهای عمل‌کننده و به عبارت بهتر ناهمگون بودن آنها مانند کارشناسان اداره کار، مؤسسات بیمه، پزشک بیمارستان، پزشک دادگاه، کارشناسان قضایی و غیره،

و در واقع، انباشتگی اشخاص که بسیار اتفاق می‌افتد، برای بزه‌دیدگان غیر قابل فهم است. بنابراین حضور یک «کارشناس عمومی» یا «پزشک بزه‌دیده» در کنار تمامی دیگر کارشناسان متخصص توصیه می‌شود (Lopez, 1995: 312).

یکپارچگی مراجع و دعاوی به نفع بزه‌دیده از دیگر ویژگیهای یک جبران مناسب است. نفی مجرمیت مرتکبی که دارای مشکل روانی یا عصبی است و پذیرش عدم تشخیص یا کنترل آنان بر رفتارهایشان به ضرر بزه‌دیدگان یا نزدیکان آنهاست. همچنین، تعدد دعاوی کیفری و حقوقی و پیچ و خمهای پذیرش مسئولیت مجرم برای جبران خسارت، به حال بزه‌دیده نامناسب است. این در حالی است که جبران خسارت باید سریع، فراگیر، مؤثر، منظم و در ارتباط با تغییر وضعیت بزه‌دیده باشد. لازمه این گونه جبران خسارت آن است که خسارت فعلی یا آینده، مستقیم یا غیر مستقیم و در صورتی که مرتکب آن دستگیر شود یا نشود، همگی جبران شود. بدین ترتیب، دسترسی به نهادهای جبران خسارت به ویژه در مواردی که مجرم شناخته نمی‌شود یا مسئول نیست باید عمومی و آسان باشد. بنابراین، در مجموع می‌توان موارد فوق الذکر را از مؤلفه‌های یکپارچگی مراجع و دعاوی به نفع بزه‌دیده دانست.^۱

در ادامه توضیح ویژگیهای جبران مناسب خسارت، به ویژه در مورد بزه‌دیدگان خاص در برابر مرتکب ناشناس، غیر مسئول یا معسر، لازم است جبران خسارت به

۱. اما در مقابل این توصیه، شاهد تشّت رویه قضایی در پرداخت خسارتهای بزه‌دیده و بلا تکلیفی وی هستیم. بحث پرداخت خسارات مازاد بر دیه از مهمترین مصادیق این سردرگمی است، چه اینکه بر اساس نظریه موافقان پرداخت خسارت، به استناد قاعده لاضرر، نفی حرج، قاعده تسبیب، اتلاف و بنای عقلا و مستفاد از مواد ۱، ۲، ۳ و ۵ قانون مسئولیت مدنی و همچنین به استناد ماده ۱۲ قانون اصلاح قوانین و مقررات استاندارد و تحقیقات صنعتی مصوب ۱۳۷۱/۱۱/۲۵ و با تکیه به رأی اصراری ۱۳۷۵/۴/۵-۶ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، هر گونه هزینه معالجه و جبران تقویت قوای کاری بیش از دیه و ارش را جایز می‌دانند اما مخالفان، پرداخت مازاد را فاقد مجوز شرعی می‌دانند و به استناد رأی اصراری ۱۳۶۸/۹/۱۴-۱۰۴ و رأی وحدت رویه ۱۳۶۲/۳/۲۳-۱۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور، ثبوت ضمان بیش از دیه مقدر را جایز نمی‌دانند. لذا برای خروج از این سردرگمی لازم است که با توجه به نظرات و قواعد فقهی مذکور و لحاظ مقتضیات زمان در تطبیق احکام با شرایط و نیازهای امروز جامعه و تعدد آرای موافق پرداخت خسارات مازاد در رویه قضایی نسبت به این موضوع تعیین تکلیف شود (برای مطالعه بیشتر در این مورد ر.ک: آشوری، ۱۳۸۴: ۲۶۴-۲۶۸؛ صادقی، ۱۳۸۹: ۲۵۹-۲۶۰؛ مرعی، ۱۳۷۹: ۴۳-۴۰/۲).

یک‌باره بر دوش یک سازمان پرداخت‌کننده و منبع مستقل دیگری قرار گیرد. جبران خسارت از بیت‌المال یا به عبارتی مستقیماً توسط دولت، بسیاری از کاستیها و نقایص پرداخت توسط بزه‌کار را می‌پوشاند و در عوض خسارات اخذشده از بزه‌کار به حساب دولت ریخته می‌شود. شاید بهتر باشد از عنوان جبران دولتی خسارت بزه‌دیده استفاده کرد. چه، به این نحو می‌توان میان این نوع از جبران خسارت با جبران خسارت بزه‌دیده توسط بزه‌کار تفاوت قائل شد. در مبنای این کار حداقل سه دلیل عمده ارائه شده است:

دلیل اول، قرارداد اجتماعی که بر اساس آن دولت موظف به تأمین بسیاری از خدمات اجتماعی است و یکی از آنها امنیت عمومی و کنترل جرم است. شهروندان بوجهٔ چنین اقداماتی را از طریق پرداخت مالیات تأمین می‌کنند. زمانی که شهروندان بدون انجام خطا یا اشتباهی بزه‌دیده می‌شوند، این بدان معناست که دولت نتوانسته خدمات امنیتی مورد تعهد خود را به بزه‌دیدگان ارائه دهد. بنابراین مسئولیت اخلاقی دولت اقتضا دارد تا وضعیت و موقعیت بزه‌دیدگان را به حالت قبل از بزه‌دیدگی برگرداند (Doerner, 2010: 996-1002).

دلیل دوم، ناظر به وظیفهٔ دولت در برقراری رفاه اجتماعی است. دولت موظف است حداقلهای زندگی را برای افراد ناتوان و دیگر اعضای آسیب‌دیده از جرم فراهم سازد. وقتی افراد بزه‌دیده شوند، رنج بی‌دلیل و دیگر محرومیتها را تحمل می‌کنند. در نتیجه، دولت باید در چنین شرایطی مداخله کرده و این شهروندان رنج‌کشیده را یاری کند (Ibid.).

دلیل سوم به همبستگی اجتماعی باز می‌گردد. بر این اساس، دولت به نمایندگی از آحاد جامعه و برای آنکه همبستگی همهٔ افراد جامعه را با بزه‌دیده‌ای که نتوانسته از بزه‌کار، خسارت خود را دریافت کند، نشان دهد، از محل بودجهٔ عمومی پرداخت می‌کند (دلماز مارتی، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۱).

این روش در کشورهای اروپایی و به شکل رسمی نخستین بار در نیمهٔ ۱۹۶۰ توسط نیوزیلند انجام شد. سپس در دیگر کشورها همچون انگلیس، آلمان، فرانسه و استرالیا تجربه شد. در این زمینه حداقل می‌توان به کنوانسیون اروپایی پرداخت

خسارت به بزه‌دیدگان جرم‌های خشونت‌بار مصوب ۱۹۸۳ در سطح منطقه‌ای (پرادل، ۱۳۸۶: ۳۵۰-۳۵۶) و کمیسیون جبران خسارت بزه‌دیدگان جرایم در فرانسه ناشی از قانون مصوب ۱۹۷۷^۱ صندوق تضمین خسارت قربانیان اعمال تروریستی و سایر جرایم^۲ در فرانسه اشاره کرد (برای مطالعه بیشتر ر.ک: لپز، ۱۳۸۸: ۱۱۹-۱۲۳). در ایران نیز بر اساس قاعده فقهی «لا یبطل دم امرئ مسلم» در جبران خسارت بزه‌دیدگان، حاکم شرع باید برای هدر رفتن خون مسلمان، دیه مقتول را از بیت المال بدهد^۳ (ر.ک: مواد ۲۵۵، ۲۶۰، ۳۱۲ و ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی). اما تحمیل هزینه‌های سرسام‌آور به بودجه دولتی و بروز اشکالات و نقایص دیگر، مانع از آن است تا بتوان این گونه طرح‌ها را در بلندمدت راهگشا دانست.

به غیر از مسئولیت مرتکب، مسئولیت بیمه در پرداخت غرامت و پرداخت از طریق بیت المال، منبع دیگری که می‌توان به جبران خسارت اختصاص داد، استفاده از کاربری نهادهای عمومی است. عمده تفاوت دولت و نهادهای عمومی، در شیوه پرداخت خسارت است. اگر پرداخت خسارت به طور مستقیم از خزانه عمومی صورت گیرد، گفته می‌شود که جبران توسط دولت صورت گرفته است؛ اما در شیوه دوم، جبران خسارت به طور غیر مستقیم و توسط نهادهای عمومی صورت می‌گیرد. در هر دو شیوه، جبران‌کننده در نهایت دولت می‌باشد، اما گاه جبران مستقیم و گاه غیر مستقیم است (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸: ۱۵۲). به واقع، با توجه به گستره جرایم و بزه‌دیدگان و نوع خسارات واردشده، جبران خسارت به طور مستقیم هزینه سرسام‌آوری را بر بیت المال تحمیل می‌کند؛ به همین دلیل بسیاری از کشورها از پذیرفتن آن اِبا دارند. پرداخت خسارت بزه‌دیده از طریق نهادهای عمومی چنین مشکلی را ندارد و یا این مشکل کمتر در این شیوه نمود پیدا می‌کند. این بدان جهت است که نهادهای عمومی می‌توانند از طریق به کار انداختن سرمایه‌ای که دولت در اختیار آنها قرار داده و بودجه‌ای که هر سال در اختیارشان قرار می‌گیرد،

1. La Commission d'indemnisation des victims d'infraction (CIVI).

2. Le fonds de garantie pour les actes de terrorisme et d'autres infraction.

۳. همچنین عملاً وزارت دادگستری در بودجه سالانه کشور مبلغی را برای تأدیه این موارد در نظر می‌گیرد.

ضمن ایجاد اشتغال، درآمد خود را بالا ببرند و در نهایت به جایی برسند که وابستگی آنها به بودجه عمومی کمتر شود. این مطلب با در نظر گرفتن فعالیت نهادهایی همچون بیمه‌ها و صندوقهای بازنشستگی ملموس‌تر است. این نهادها به منظور انجام وظایفشان از طریق خریداری سهام کارخانه‌ها و ایجاد شرکت‌های تولیدی به درآمدزایی و خودکفایی پرداخته‌اند و در نتیجه بهتر می‌توانند به تأمین رفاه اشخاص مورد نظر پردازند و یا از طریق وام دادن به بزه‌دیده و بزه‌کار یا با ایجاد اشتغال برای ایشان به ترمیم خسارت بزه‌دیده پردازند (همان) و در آخر باید به تأمین خسارت از طریق منابع خیریه اشاره کرد. یقیناً یکی از مصادیق امور خیریه، تأمین خسارتهای جبران‌نشده بزه‌دیدگان است.^۱

نتیجه‌گیری

در سالهای اخیر، شاهد گسترش مباحث بزه‌دیده‌شناسی دست‌کم در متون حقوقی و جرم‌شناختی ایران هستیم. این توجه، به ویژه با رویکرد حمایت از بزه‌دیده یا به تعبیری بزه‌دیده‌شناسی حمایتی یا ثانویه است. به نظر می‌رسد دلیل آن از سویی به دشواری علمی و عملی روش تحقیق کمی و کیفی در بزه‌دیده‌شناسی اولیه یا علمی که به شناخت علل بزه‌دیدگی می‌پردازد و از سوی دیگر به دلیل سابقه جایگاه بزه‌دیده در حقوق کیفری ایران عمدتاً به عنوان شاکی و مدعی خصوصی برمی‌گردد. اما با این وجود، هنوز ساختار مناسبی در پی‌ریزی حقوق بزه‌دیده دیده نمی‌شود و طرح این مباحث دچار پراکندگی و بی‌مبنایی است. این بی‌سازمانی به خصوص با گسترش علوم روان‌شناسی و روان‌پزشکی در شناخت بهتر از آسیبها و نیازهای بزه‌دیده به گونه‌ای واضح‌تر خود را نشان می‌دهد. در حمایت از بزه‌دیدگان احتمالی و قبل از اینکه جرمی ارتکاب یابد، اقدامات کنشی در پیشگیری اجتماعی و

۱. در ایران سازوکارهایی در کمیته امداد، هلال احمر و ستاد مردمی پرداخت دیه، برای پرداخت وام به بزه‌کاران معسر جهت پرداخت دیه دیده شده است. اما به نظر می‌رسد هنوز این تمهیدات با نیازهای جامعه، همخوانی ندارد، بلکه لازم است از یک سو با گسترش پوشش بیمه از پرداخت نشدن خسارات بزه‌دیده در هر حال پیشگیری کرد و از سوی دیگر در مورد جبران خسارتهای بزه‌دیده به عنوان عملی خیر و انسانی فرهنگ‌سازی کرد.

وضعی از بزه‌کاری و اقدامات واکنشی در حمایت کیفری افتراقی و تشدید مجازات انجام می‌گیرد.

اما با ارتکاب جرم، نوبت به حمایت از بزه‌دیده در فرایند دادرسی می‌رسد. این حمایت باید متناسب با نیازهای بزه‌دیده برای جبران آسیبهای وارد شده به وی باشد، حال از دیدگاه بزه‌دیده‌شناسی، مبنای استوار برای پی‌ریزی حقوق بزه‌دیده چیست؟ حقیقت آن است که در ورای تمامی این آسیبه‌ها، بزه‌دیده با وقوع جرم، کرامت و ارزش انسانی خویش را ازدست‌رفته می‌بیند و به دنبال بازسازی این وضعیت آشفته است. او فکر می‌کند که انسانیتش پایمال شده و به هویتش لطمه وارد شده، تعادل روانی خود را از دست داده، حیثیت و آبرویش در محیط کار، خانواده، نزد دوستان و همسایگان خدشه‌دار شده است. این کرامت یکی از حقوق بنیادین، برابر و انتقال‌ناپذیر بشر است. از این پس تمامی حقوق بزه‌دیده، ناشی از این حق بنیادی است. وقتی که بزه‌دیده در فرایند کیفری به صورت محترمانه، شفاف و در تمامی ابعاد شناخته و پذیرفته شود، احساس جبران می‌کند و کرامتی که به روح و روان انسان مربوط است در او آرامش می‌یابد (حقوق ناظر به شناسایی). پیمودن مسیر پس از بزه‌دیدگی تا بازسازی مادی و روانی در پیچ و خمهای دادرسی، مستلزم آن است که بزه‌دیده در این مسیر از پشتیبانیهای برخوردار شود. این حق مبنایی برای ایجاد یک سلسله خدمات به بزه‌دیده است تا هم بتواند تألمات روانی و جسمانی ناشی از جرم را التیام ببخشد و هم از چالشها و آسیبهای مضاعف بر او در فرایند رسیدگی پیشگیری شود (حقوق ناظر به همراهی و حمایت). همچنین حفظ تمامیت جسمانی بزه‌دیده در مقابل دیگر انسانها یک تکلیف برای جامعه و حتی انکارناپذیر برای وی است. بر این اساس بر عهده گرفتن هزینه‌های بزه‌دیده و جبران ضرر و زیان وی از دیگر حقوق بزه‌دیده است (حقوق ناظر به جبران خسارت). سرانجام می‌توان گفت در این مقاله، سعی شده است سازماندهی حقوق بزه‌دیده با توجه به شناخت همه‌جانبه از آسیبه‌ها و نیازهای وی بر مبنایی خدشه‌ناپذیر بنا گردد و مشتمل بر تمامی حقوق متصور برای بزه‌دیده به ویژه برای اقشار آسیب‌پذیر و با هدف پیشگیری از بزه‌دیدگی و ناملایمات ثانوی و تکرار بزه‌دیدگی باشد.

کتاب شناسی

۱. آشوری، محمد، *آیین دادرسی کیفری*، ج ۱، چاپ نهم، تهران، سمت، ۱۳۸۴ ش.
۲. همو، *حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت*، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
۳. همو، *عدالت کیفری*، چاپ اول، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶ ش.
۴. اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد، *عدالت برای بزه‌دیدگان*، ترجمه علی شایان، چاپ اول، تهران، سلسبیل، ۱۳۸۴ ش.
۵. پرادل، ژان و گرت کورستنز، *حقوق کیفری اروپایی*، ج ۱، ترجمه محمد آشوری، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۸۶ ش.
۶. حاجی ده‌آبادی، احمد، *جبران خسارت بزه‌دیده*، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸ ش.
۷. دلماس مارتی، مری، *نظامهای بزرگ سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۸۱ ش.
۸. رایجیان اصلی، مهرداد، *بزه‌دیده‌شناسی حمایتی*، چاپ اول، تهران، دادگستر، ۱۳۸۴ ش.
۹. رنگرز، رضا، «وظایف پلیس در قبال زنان بزه‌دیده خشونت خانوادگی»، *فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم*، شماره ۱۵، ۱۳۸۹ ش.
۱۰. زندی، فاطمه، *بزه‌دیدگی سالمندان از دیدگاه جرم‌شناسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. سماواتی پیروز، امیر، *ناتوانان بزه‌دیده در پرتو رویافتهای جرم‌شناسی و قوانین کیفری در حقوق ایران و انگلیس*، رساله دکتری دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸ ش.
۱۲. صابری، علی، «نگاهی به دادنامه پرونده خونهای آلوده»، *مجله پژوهشهای حقوقی*، شماره ۱۵، ۱۳۸۵ ش.
۱۳. صادقی، محمدهادی، *حقوق جزای اختصاصی (۱)*، چاپ هیجدهم، تهران، میزان، ۱۳۸۹ ش.
۱۴. کیتی شیاپزری، کریانگ ساک، *حقوق بین‌الملل کیفری*، ترجمه بهنام یوسفیان و محمد اسماعیلی، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
۱۵. لیز، ژار و ژینا فیلیزولا، *بزه‌دیده و بزه‌دیده‌شناسی*، ترجمه روح‌الدین کردعلیوند و احمد محمدی، چاپ دوم، تهران، مجد، ۱۳۸۸ ش.
۱۶. مرعشی، سیدمحمدحسن، *دیدگاههای نو در حقوق کیفری اسلام*، جلد دوم، چاپ اول، تهران، میزان، ۱۳۷۹ ش.
۱۷. معظمی، شهلا، «حمایت از زنان در برابر خشونت‌های خانوادگی»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، سال سوم، ۱۳۸۳ ش.
۱۸. میرخلیلی، سید محمود، *پیشگیری وضعی از بزهکاری*، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸ ش.
19. Cario, R., *Considérations victimologiques et pénales sur les maltraitements à l'égard des aîné(e)s*, JIDV 11, Tome 4, numéro 1, Janvier 2006.
20. Cario, R., *Victimologie*, Ed. L'Harmattan, vol. 4, 2e éd, 2001.
21. Doerner, W.C., *Victimology, encyclopedia of victimology and crime prevention*, vol. 2,

- Sage, 2010.
22. Fougères, A.T., *La maltraitance des personnes âgées*, In R.D., sanit. et soc, 2003.
 23. Jaspard, M., *Violence et maltraitance? le poids des mots et des chiffres*, In Gérontologie et société, 2000.
 24. *La violence familiale au Canada: un profil statistique*, Pub. Statistique Canada, 2002.
 25. Lopez, G. & S. Bornstein, *Victimologie Clinique*, Ed. Malion, 1995.
 26. Lopez, G. & S. Portelli, *Clément, Les droits des victimes*, Ed. Dalloz, Coll. États de droit, 2e éd, 2007.
 27. Pillemer, K.A. & D. Moore, *Highlights from a study of abuser of patients in nursing homer*, In Journal of Elder Abuse and Neglect, 1995.

مفهوم و ماهیت‌شناسی تبعید*

- محمدابراهیم شمس ناتری^۱
- منصوره قنبریان بانوئی^۲

چکیده

تبعید به عنوان یکی از واکنش‌های علیه جرم، دارای معانی مختلف لغوی و اصطلاحی است که بعضی از آنها کاملاً متفاوت می‌باشند و حقوق دانان را دچار سردرگمی می‌کنند. در اصطلاح فقها نیز تبعید با توجه به جرایم مختلفی که به عنوان کیفر برای آنها اعمال می‌شود، دارای تعریفهای گوناگونی است. این اختلاف نظرها در اصطلاح حقوق دانان نیز مشهود است. علاوه بر این اختلاف تعاریف، واژگان اقامت اجباری و ممنوعیت از اقامت نیز در ارتباط با تبعید مورد استفاده قرار می‌گیرند که بیش از پیش بر ابهام این کیفر افزوده‌اند. همچنین در مورد اینکه تبعید مجازات است یا اقدامی تأمینی، اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد. برای بازشناسی مفهوم و ماهیت تبعید این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به این سؤالات است؛ مفهوم و ماهیت تبعید چیست؟ آیا تبعید

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۰/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۳۱.

۱. استادیار دانشگاه تهران، پردیس قم، (نویسنده مسئول) (shams_m_e@yahoo.com).

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی (ghanbarian.banooe@gmail.com).

همان اقامت اجباری است و صرفاً به عنوان مجازات اعمال می‌گردد؟ به نظر می‌رسد تبعید که به معنای دور کردن و الزام به سکونت محکوم به تبعید در محلی خاص می‌باشد، دارای ماهیت دوگانه مجازات و اقدام تأمینی است و در طبقه‌بندی مجازاتها، بسته به نوع جرم می‌تواند مجازاتی حدی، تعزیری و یا بازدارنده باشد.

واژگان کلیدی: تبعید، اقامت اجباری، ممنوعیت از اقامت، اقدامات تأمینی، مجازات.

مقدمه

مفهوم و ماهیت تبعید علی‌رغم قدمتش در معنای اصطلاحی کیفری - که به زمان ظهور اسلام در قرن ششم میلادی برمی‌گردد - کاملاً روشن نیست. برخی تبعید را به معنای دور کردن و اجبار به سکونت در محلی و برخی نابود کردن و حبس کردن می‌دانند. علاوه بر این اختلاف در معانی، تعبیر اقامت اجباری و ممنوعیت از اقامت، واژگانی هستند که در ارتباط با تبعید و گاهی در یک معنا به کار می‌روند و دایره معانی آن را گسترده‌تر می‌کنند. در مورد ماهیت تبعید که مجازات است یا اقدامی تأمینی و در صورت مجازات بودن، مجازاتی حدی است یا تعزیری و یا بازدارنده نیز اختلاف نظر وجود دارد. با وجود این اختلاف نظرها سؤالاتی مطرح می‌شود. از جمله: مفهوم تبعید با توجه به اختلاف تعاریف و تعبیر چیست و با توجه به کاربرد مترادف اقامت اجباری با مفهوم تبعید، آیا نیاز به استفاده از دو اصطلاح متفاوت در قوانین می‌باشد؟ و جایگاه تبعید در طبقه‌بندی واکنشهای علیه جرم کدام است؟

با توجه به ریشه کلمه تبعید که «بعد» می‌باشد، می‌توان تبعید را دور کردن شخص محکوم و الزام به سکونت در محلی که دادگاه مشخص می‌کند، دانست. با وجود اینکه اقامت اجباری، در ماهیت هیچ فرقی با تبعید ندارد، به نظر می‌رسد قانون‌گذار در صدد بوده تا تبعید و اقامت اجباری هر کدام تابع آیین‌نامه‌های جداگانه‌ای باشند؛ زیرا رویکرد آیین‌نامه مربوط به تبعید همراه با سخت‌گیری بیشتری است. همچنین تبعید، گاه به عنوان مجازات و گاه به عنوان اقدامات تأمینی اعمال می‌گردد.

با وجود اختلاف نظرها و پرسشهای موجود در مورد مفهوم و ماهیت تبعید، ضرورت دارد تا تبعید به عنوان یک واکنش جزایی دیرپا که هم‌اکنون نیز در قوانین جایگاه خاصی دارد، مورد مطالعه قرار گیرد. لذا محققان در این پژوهش در صدد پاسخ‌گویی به سؤالات موجود و رسیدن به شناختی جامع در خصوص مفهوم و ماهیت تبعید می‌باشند و با روش توصیفی - تحلیلی به مطالعه این نهاد پرداخته‌اند. در واقع هدف این پژوهش، تبیین تبعید به عنوان یکی از واکنشهای علیه جرم و ارائه پیشنهادهایی به قانون‌گذار جهت برطرف کردن ابهامات مربوط به مفهوم و ماهیت این نهاد که حقوق‌دانان را دچار سردرگمی کرده است، می‌باشد. بنابراین نیاز است که ابتدا مفهوم لغوی و اصطلاحی تبعید بررسی گردد. سپس ماهیت و جایگاه آن در بین واکنشهای علیه جرم مطالعه شود.

بند اول: مفاهیم

برای تبعید معانی مختلفی بیان شده است که بعضاً کاملاً از هم متفاوت می‌باشند؛ مانند دور کردن از وطن و نابود کردن تبعیدی که یکی متضمن ایجاد محدودیت در آزادی تبعیدی و دیگری متضمن کشتن اوست. لذا برای روشن شدن معنای این واژه نیاز است که معنای لغوی و اصطلاحی آن لحاظ شود. علاوه بر این واژگانی در ارتباط با آن و گاهی به جای آن مورد استفاده قرار می‌گیرند. بنابراین برای روشن شدن دایره شمول تبعید، واژگان مرتبط نیز بررسی می‌گردند.

الف) تبعید

در این قسمت، ابتدا مفهوم لغوی واژه تبعید و سپس مفهوم اصطلاحی آن در فقه و اصطلاح حقوق‌دانان بررسی می‌گردد.

۱. مفهوم لغوی

تعاریف واژه «تبعید» به هم نزدیک هستند و در ادامه بررسی می‌شوند:

۱- واژه تبعید که از ریشه بعد می‌باشد به معنای «دور کردن، بیرون کردن کسی از وطنش به جهت جرم سیاسی و غیر آن، اخراج از بلد و نفی بلد» آمده است

(دهخدا، ۱۳۷۳: ۵۵۹۳/۴؛ افریقی مصری، ۱۴۲۶: ۳۱۶/۱؛ ابن فارس، ۱۴۱۱: ۲۶۸/۱).

در واقع، تبعید نوعی مجازات است که بر اساس آن، محکوم را بنا به دستور محاکم دادگستری و یا سایر مراجع صلاحیت‌دار از شهر یا ناحیه‌ای اخراج یا او را مجبور به سکونت در محلی خاص برای مدت محدودی می‌نمایند (دهخدا، ۱۳۷۳: ۵۵۹۳/۴). این تعریف، بیانگر تشابه تبعید با اقامت اجباری است. در اقامت اجباری نیز شخص محکوم را ملزم به سکونت در مکانی خاص می‌کنند.

۲- واژه ابعاد نیز در معنای تبعید آمده است و به معنای انتقال از جایی به جایی و حتی حذف نیز تعریف شده است (آذرنوش، ۱۳۸۴: ۴۳). به نظر حذف تبعیدی با توجه به ریشه کلمه تبعید تعریفی بعید می‌باشد.

۳- از دیگر واژگانی که در معنای تبعید به کار می‌رود، نفی است که به صورت «وعدۀ بد، دور کردن، دور گردیدن، بیرون کردن کسی از دیارش و فرستادن او به شهری دیگر و اخراج کردن» تعریف شده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ۲۰۰۲۱/۱۳؛ معلوف، ۱۳۸۲: ۸۲۸؛ افریقی مصری، ۱۴۲۶: ۳۹۹۲/۴).

۴- اصطلاح نفی بلد نیز در معنای تبعید به کار رفته است (صدری افشار، ۱۳۸۲: ۱۲۶۵) که به معنای جزئی‌تر تبعید یعنی دور کردن از وطن اشاره دارد.

۵- عبارت «نفی من الأرض» نیز که بسیار در متون فقهی به آن اشاره شده است مترادف با واژه تبعید به کار می‌رود و در مفهوم لغوی، کشتن و از بین بردن تعریف شده است و خون شخص را در این مورد هدر می‌دانند (افریقی مصری، ۱۴۲۶: ۳۹۹۲). در این تعریف به معنای ظاهری کلمه ارض بسنده شده و دور کردن شخص از کره زمین که مساوی با نابودی اوست، معنا شده است.

وجه مشترک همه این تعاریف دور کردن از وطن و اخراج از آن می‌باشد. با توجه به مطالبی که بیان شد به نظر می‌رسد تعریفی که به صورت جامع و مانع می‌توان از تبعید ارائه کرد، دور کردن و اخراج از وطن و سپس اجبار به سکونت در محلی دیگر و گاهی نابود کردن است. این تعریف به معنای دور کردن، با مجازات تبعید در جرم زنای غیر محصن و قوادی و به معنای نابود کردن، با اعتقاد برخی از فقها در مجازات تبعید محارب، منطبق است.

۲. مفهوم اصطلاحی

مفهوم تبعید در اصطلاح فقها با توجه به جرایم مختلف متفاوت می‌باشد. اما در اصطلاح حقوق دانان نزدیک به تعریف لغوی است.

۱-۲. تعریف فقها و اختلاف نظرها

سه جرم حدی که تبعید به طور مشخص در آنها به عنوان مجازاتی اصلی تعیین شده است در این قسمت بررسی می‌گردد.

زنا: تبعید در زنا به معنای دور کردن زانی از مکان اجرای حد زنا یا محل سکونت و یا محل وقوع زنا و به اعتقاد برخی از هر سه این مکانها به مکان دیگری که حاکم تشخیص دهد می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۸: ۳۰۷).

از مباحث فقها در مورد مکانی که زانی را از آن تبعید می‌کنند، این طور برداشت می‌شود که تبعید در زنا به معنای دور کردن زانی و الزام او به سکونت در مکانی که حاکم تعیین می‌کند می‌باشد (برای اطلاع بیشتر، رک: قنبریان بانویی، ۱۳۸۹: ۵۹-۶۲). در واقع، منظور از تبعید زانی دور کردن و الزام به سکونت در مکانی است که حاکم تعیین می‌کند، نه نابود کردن، یا صرف اخراج و یا حبس کردن.

قوادی: در مورد تبعید قوآد دو نظر وجود دارد:

۱- برخی تبعید را به معنای حبس می‌دانند و به روایتی استناد می‌کنند که در آن منظور از تبعید قوآد، حبس دانسته شده است و اندازه مدت آن در اختیار حاکم می‌باشد. روایت مرسله‌ای وجود دارد که منظور از حبس را حبس یک‌ساله می‌داند (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹: ۳۱۸/۸۷-۳۱۹). ولی به اعتقاد برخی، التزام به این گفته ممکن است از باب غلبه باشد نه حصر؛ زیرا غرض از تبعید حضور نداشتن قوآد در محل ارتکاب قوآدی است و این امر با حبس نیز محقق می‌شود (منتظری، بی‌تا: ۱۹۳).

۲- طبق نظری دیگر منظور از تبعید در روایت مرسله، تبعید از شهر محل سکونت قوآد است که به معنای اخراج از شهری به شهر دیگر است (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۳۵۱؛ حلی، بی‌تا: ۴۵۵) و در رد نظر اول آمده است که دلیلی بر رفع ید از ظاهر روایت که نشان‌دهنده اخراج از شهر می‌باشد، نیست (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۳۵۱؛ منتظری، بی‌تا: ۱۹۳).

با توجه به تعریف لغوی تبعید که منظور از آن دور کردن شخص از محل سکونت یا ارتکاب جرم می‌باشد، در این مورد نیز ظاهر روایت نشان‌دهنده مفهوم اصلی و اولیه تبعید است، نه حبس. و اگر منظور حبس باشد باید در روایت مطرح می‌شد یا دلیل دیگری در این مورد ارائه می‌گردید و همان طور که اشاره شد روایت موجود در این مورد، مرسله می‌باشد.

محارب: در مورد مفهوم تبعید محارب نیز اختلاف نظرهایی وجود دارد که در ادامه بررسی می‌گردد:

- ۱- طبق نظری، منظور از نفی این است که محارب را تعقیب کنند تا او را پیدا کرده و آنچه را که از مجازاتهای سه گانه^۱ مستحق می‌باشد، اجرا کنند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۶۷۴). از شافعی نیز روایت شده که نفی، تعقیب محارب تا هنگام غلبه بر اوست (مطلوب، ۱۹۸۴: ۲۴۱؛ طوسی، ۱۳۵۱: ۴۸). همچنین به اعتقاد برخی، تبعیدی باید برای اقامه حدود خواسته شود و سپس دور شود (فتوحی بهنسی، ۱۴۰۳: ۱۷۸؛ حسینی جرجانی، ۱۳۶۲: ۶۷۷). البته این تعبیر خلاف ظاهر آیه ۳۳ سوره مائده است و با حرف «أو» که در آیه آمده، قابل جمع نیست. بلکه با این تعبیر کلمه «و او» سازگار و مناسب‌تر است: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۶۷۴).
- ۲- طبق نظری دیگر، منظور از نفی محارب، غرق کردن است که به صلب و قتل شبیه است (همان).

این تعریف از تبعید محارب نیز مانند تعبیر قبلی به نظر بعید می‌باشد و نمی‌توان به صرف اینکه مجازات تبعید با سه مجازات دیگر هم‌سطح نیست آن را به معنای غرق کردن و نابود کردن دانست. در مورد مجازات محارب با توجه به حرف «أو» در آیه شریفه، قاعده اختیار حاکم صحیح است. به عبارتی بهتر است با توجه به میزان جنایت ارتكابی محارب، برای او مجازات مناسبی در نظر بگیرد. اگر تبعید، هم‌سطح با مجازاتهای دیگر نیست حاکم می‌تواند آن را در مورد جرایم مهمی که

۱. منظور، مجازاتهای پیش‌بینی شده در آیه ۳۳ سوره مائده است که کيفر «نفی من الأرض» نیز در آن پیش‌بینی شده است.

محارب مرتکب شده است در نظر نگیرد و اشکال هم‌سطح نبودن این مجازات با سایر مجازات‌ها بر طرف می‌شود؛ زیرا مهم هم‌سطح بودن این چهار مجازات نیست، بلکه اصل بر تناسب جرم و مجازات است و این چهار مجازات با هم مقایسه نمی‌گردند، بلکه هر مجازاتی با جرم ارتكابی به لحاظ اهمیت و تناسب سنجیده می‌شود.

۳- برخی، منظور از نفی محارب را حبس او دانسته‌اند (همان)، زیرا انتقال او به شهری دیگر به تنهایی تبعید را کامل نمی‌کند، جز با ایجاد محدودیت در آزادی تبعیدی تا به شهر باز نگردد. بنابراین باید در شهری غیر از شهری که محاربه در آن واقع شده حبس گردد. همین‌طور حنفیها نیز این نظر را قبول دارند، چون معتقدند که امکان ندارد مراد، معنای حقیقی نفی باشد؛ زیرا با توجه به آیه شریفه، خروج از سرزمین خداوند محال است، پس ناگزیر معنای مجازی آن مد نظر است و عقوبت و مجازاتی را اراده می‌کند که با حبس محقق می‌شود (ابوزهره، بی‌تا: ۱۴۲-۱۴۳). علاوه بر این، تبعید مسلمان به خارج از سرزمین اسلام جایز نیست و اگر محارب آزاد باشد، غرض از این مجازات محقق نمی‌شود، زیرا دوباره مرتکب جرم می‌شود، پس باید زندانی شود (ابوحسان، ۱۴۰۸: ۳۷۰). علاوه بر این، در عرف نیز «خروج از دنیا» به معنای زندانی کردن به کار رفته، چنان که یکی از زندانیان این‌طور بیان کرده است: «ما از این جهان بیرون رفته‌ایم و حال آنکه اهل این جهان هستیم. به این ترتیب ما نه زنده‌ایم، نه مرده. هنگامی که زندانبان کاری دارد و نزد ما می‌آید شگفت‌زده می‌شویم و می‌گوییم این از دنیا آمده است» (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۵۵). اما این نظر، مورد انتقاد قرار گرفته و مجاز دانسته شده است (همان).

این نظریه‌ها دلایل محکمی برای این تعبیر از «نفی من الأرض» نیست. زیرا اولاً «نفی من الأرض» مترادف حبس نیست، ثانیاً حتی در تبعید زانی نیز احتمال تکرار جرم وجود دارد و این امر مختص جرم محاربه نمی‌باشد تا به موجب آن حبس محارب ضروری باشد و ثالثاً از نظر زندانیان، زندانی شدن دور شدن و خارج شدن از دنیاست، تصویری است که مختص به ایشان است و نمی‌توان بر اساس آن قضاوت کرد و برای عبارت «نفی من الأرض» معنای منحصر به عرفی خاصی را در نظر گرفت.

۴- تعبیر دیگری که برای «نفی من الأرض» بیان شده این است که محارب نباید در مکانی استقرار پیدا کند و مقرری برای استقرار دائمی داشته باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۶۷۴؛ زحیلی، ۱۴۲۷: ۵۴۷۵؛ طباطبایی، ۱۴۲۲: ۶۱۷؛ محقق اردبیلی، ۱۴۲۱: ۶۴؛ موسوی سبزواری، ۱۴۱۷: ۱۲۸). در واقع، منظور آواره کردن محارب می‌باشد، به طوری که در شهر او را ترک نکنند تا در آن مأوی گزیند و این حالت ادامه دارد تا اینکه قوت و قدرتشان از بین برود و حتی روایت شده که دلیل انجام این کار آن است که آنها به سرزمین کفر ملحق شوند. زیرا به دلیل آزاری که رسانیده‌اند باید از بین بروند. طبق این نظر، مقتضی تبعید، دوری و ابعاد می‌باشد و مکان اقامت تبعیدی مشخص نشده است، پس واجب است که اخراج و طرد مستمر شود تا اینکه توبه کند و به راه راست هدایت شود و یا در حالی که ترک شده است، از سرزمین اسلام خارج شود (ابوزهرة، بی تا: ۱۴۲). اگر هم قصد سرزمین کفر کند او را از ورود به آن منع می‌کنند و اگر اهالی آن سرزمین مانع ورودش نشوند با آنها مبارزه می‌شود (جعی عاملی، ۱۴۱۹: ۸؛ حلی، بی تا: ۵۰۵). این معنا از تبعید با عبارت «نفی من الأرض» به این دلیل سازگار است که چون در جایی استقرار نمی‌یابد مانند بیرون رفتن از تمام زمین است (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۵۴). مستند این نظر روایتی از امام صادق (ع) است که ایشان حد نفی محارب را آواره نمودن یک ساله او از زمینی که در آن مرتکب محاربه شده است می‌دانند و بعد از آن به اهل شهری که او را فرستاده‌اند می‌گویند: با او نخورید و نیاشامید تا آنکه به شهر دیگری رود و همین طور به آن شهر نیز این چنین نوشته می‌شود و این حال به مدت یک سال و تا زمانی که توبه کند، ادامه دارد (حلی، ۱۳۷۴: ۱۸۸۸). دلیل ممنوعیت معاشرت با تبعیدی، قرار دادن او در تنگنای اقتصادی و اجتماعی است (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۰: ۵۰۱) تا مجبور شود از آنجا به جایی دیگر برود و به این ترتیب «نفی من الأرض» محقق گردد.

البته به نظر برخی، این محدودیت در ارتباطات محارب تبعیدی نباید به اندازه‌ای باشد که بقای وی را به خطر اندازد، بلکه به مقدار ضرورت که مستلزم بقای اوست صحیح می‌باشد (حسینی شیرازی، ۱۴۰۹: ۲۵۶؛ خوانساری، ۱۴۰۵: ۱۷۱). در انتقاد از این نظر باید گفت که منظور از تبعید محارب عدم استقرار او در مکانی خاص است و مراد

آوارگی اوست و اگر در حد بقایش با او معامله شود، چه بسا در همان مکانی که تبعید شده، بماند و این امر مخالف فلسفه تبعید محارب است.

مشهور فقها نیز معتقدند که مراد از تبعید محارب، آواره کردن دایمی اوست و همان طور که بیان شد به عبارت «نفی من الأرض» نزدیک تر است. البته به نظر برخی از فقها اگر این امر مفسده داشته باشد و حاکم شرع مصلحت را در حبس او بداند مانعی ندارد (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۰: ۵۰۱)؛ زیرا مراد از تبعید، تحت نظر قرار دادن تبعیدی است و اگر این امر متوقف بر زندانی کردن او باشد، در محل تبعید زندانی می شود (روحانی، ۱۳۷۸: ۱۴۷). اما اگر مفسده‌ای در تبعید و آوارگی محارب نباشد به نظر می رسد که بهترین تعبیر از تبعید، تعبیری است که مشهور فقها دارند.

به نظر می رسد تعریف چهارم قوی ترین نظریه در مورد تبعید محارب است؛ زیرا طبق این تعریف، محارب در هیچ جا سکونت ندارد و به نوعی از همه جا رانده شده است و این گونه در هیچ جایی از زمین ساکن نیست و عبارت «نفی من الأرض» به خوبی تحقق می یابد و این آوارگی او را به سرزمین کفر سوق می دهد، چون حق سکونت در سرزمین اسلام را ندارد و اگر به سرزمین شرک هم برود از آنجا هم باید او را نفی کنند، در غیر این صورت با اهالی آنجا مبارزه می شود. به این ترتیب، محارب در هیچ جای زمین مستقر نیست و این نزدیک ترین معنا به عبارت «نفی من الأرض» است.

۲-۲. تبعید در اصطلاح حقوقی

در علم حقوق تعاریف مختلفی برای آن ارائه شده است که عبارتند از:

۱- اخراج مجرم از محل ارتکاب بزه و یا از اقامتگاهش (که غالباً در قدیم یکی بود). در صورتی که محل ارتکاب بزه با اقامتگاه فرد متفاوت باشد، دور کردن او از هر دو محل به معنای تبعید است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۱۱۳۸/۲). علاوه بر این، تبعید را به معنای دور کردن و از محلی به محل دیگر راندن تعریف کرده اند که از انواع رژیمهای مجازاتی و تدابیر تأمینی می باشد و برای تأمین امنیت یک شهر یا منطقه و تنبیه مجرم و ایجاد ارعاب در ذهن مجرمان بالقوه استفاده می شود (شاملو احمدی، ۱۳۸۰:

۱۱۶). برخی تبعید را بیرون راندن کسی از شهر یا آبادی معین، به نقطه دیگر از کشور یا خارج از کشور تعریف کرده‌اند که غالباً به صورت اقامت اجباری در نقطه معین یا ممنوعیت از اقامت در محل معین اعمال می‌گردد و هم به عنوان مجازات بازدارنده و هم مجازات حدی و گاهی به عنوان تنمिम حکم تعزیری یا بازدارنده به کار می‌رود (ایمانی، ۱۳۸۲: ۱۱۲).

بازدارنده بودن تبعید در قسمت ماهیت بررسی خواهد شد. نکته مهمی که در تعریف اخیر قابل انتقاد است، برشمردن ممنوعیت از اقامت در محل معین، به عنوان مصداق تبعید است؛ در حالی که ممنوعیت از اقامت در محل معین، صرفاً در دور نمودن شخص، با تبعید مشابه است، ولی در تبعید، شخص مجرم را از محل خاصی دور کرده و او را ملزم به سکونت در مکانی مشخص با حکم دادگاه می‌کنند. به عبارت دیگر، تبعیدی از سکونت در هر مکانی جز تبعیدگاه منع شده است، اما در ممنوعیت از اقامت، شخص ممنوع تنها از اقامت در مکانی تعیین شده، ممنوع می‌باشد.

۲- تغریب نیز کیفری است که به موجب آن مجرم را از محل ارتکاب جرم به نقطه دیگری در داخل یا خارج کشور می‌فرستند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱: ۱۳۵۸/۲). در این تعریف، تبعید صرف اخراج مجرم از محل وقوع جرم نیست.

۳- نفی را نیز یکی از مجازاتهای سالب آزادی تعریف کرده‌اند که بر اساس آن مجرم را از اقامتگاهش یا از محل ارتکاب جرم به نقطه دیگری در داخل یا خارج از کشور می‌فرستند (همان: ۳۶۶۱/۵). انتقادی که بر این تعریف وارد است آن است که تبعید را یکی از مجازاتهای سالب آزادی می‌داند، در حالی که جزء مجازاتهای محدودکننده آزادی است.

۴- از دیگر واژگان مترادف با تبعید، ابعاد می‌باشد که به معنای روانه کردن کسی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر در داخل یا خارج کشور، به جهت جرم و فسادی که کرده است، به مدتی محدود یا نامحدود تعریف شده است (همان: ۷۵/۱). البته نامحدود بودن تبعید تنها در مورد جرم محاربه صدق می‌کند در صورتی که مجازات تبعید برای این جرم در نظر گرفته شود که آن هم مقید به یک سال در

صورت تحقق توبه است. در غیر این صورت، نامحدود است تا زمانی که توبه کند. ولی در مورد سایر جرایم نامحدود بودن مدت آن، مغایر با حقوق مجرم است. با توجه به تعاریفی که از دیدگاه حقوق‌دانان برای تبعید ارائه شد می‌توان تبعید را دور کردن مجرم از محل ارتکاب جرم و اقامتگاهش برای مدتی معین و اجبار به سکونت در محلی خاص که به موجب حکم دادگاه تعیین می‌شود (خواه آن محل داخل کشور و خواه خارج کشور باشد) دانست. لازم به ذکر است که در تبعید به خارج از کشور نمی‌توان تبعیدی را ملزم به سکونت در کشور خاصی نمود، بلکه تبعید او به صورت اخراج می‌باشد. زیرا با توجه به حق حاکمیت کشورها، در صلاحیت قاضی نیست که کشور دیگری را به پذیرش شخص تبعیدی ملزم کند. در قانون مجازات اسلامی و قوانین فعلی نیز تبعید به خارج از کشور بر خلاف قانون مجازات عمومی پیش‌بینی نشده است. با توجه به اینکه ایران کشوری استعمارگر نبوده و مستعمره نداشته و اخراج از کشور نیز همان تبعید نمی‌باشد، این اقدام قانون‌گذار شایسته بوده است.

ب) تبعید در ابهام واژگان مرتبط

از آنجا که ممنوعیت از اقامت و اقامت اجباری واژگان مرتبط با تبعید و ضمناً محدودکننده آزادی هستند و گاهی نیز در معنای تبعید به کار می‌روند، در این قسمت به تعریف آن واژگان پرداخته می‌شود.

۱. اقامت اجباری یا تبعید

جهت روشن شدن تفاوت بین تبعید و اقامت اجباری، ابتدا مفهوم اقامت اجباری و سپس تفاوت آن با تبعید بررسی خواهد شد.

۱-۱. مفهوم اقامت اجباری

معنای حقوقی اقامت، همان معنای لغوی آن می‌باشد (همان: ۵۱۶/۱). اقامت در لغت مانند گار شدن، سکنی گزیدن، (دهخدا، ۱۳۷۳: ۲۶۶۳/۲؛ صدری افشار، ۱۳۸۲: ۱۲۶) معتدل کردن (عمید، ۱۳۸۱: ۲۰۵) می‌باشد.

اقامت اجباری را در اصطلاح حقوقی همان تبعید معنا کرده‌اند (ایمانی، ۱۳۸۲: ۷۱)؛ زیرا در کیفر تبعید نیز شخص ملزم به اقامت در مکانی است که دادگاه مشخص می‌کند.

برخی نیز اقامت اجباری در نقطه معین را همان آزادی تحت نظر کامل پلیس می‌دانند (پاد، ۱۳۱۹: ۵). یعنی در مکانی که سکونت می‌کند، مانند سایر اشخاص از آزادی مطلق و تام برخوردار نمی‌باشد و باید تحت نظر پلیس که ضابطه قوه قضاییه است باشد و این تا حدودی آزادی شخص را محدود می‌کند.

۲-۱. تفاوت تبعید و اقامت اجباری

با تعاریفی که از اقامت اجباری شد، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اقامت اجباری همان تبعید است؟ در پاسخ باید گفت که ماهیت اقامت اجباری، همان تبعید می‌باشد و همان عناصری که در تبعید وجود دارد در اقامت اجباری نیز وجود دارد.

تنها تفاوت بین این تبعید و اقامت اجباری در شرایط شکلی آنهاست. طبق ماده ۱۴ ق.م.ع. مصوب ۱۳۰۴، محکومان به تبعید باید تحت الحفظ به جایی که محکمه معین می‌کند اعزام شده و در آنجا تحت نظر بمانند. در صورت تبعید به خارج از مملکت، محکوم علیه را باید تحت الحفظ تا سرحد برده از مملکت اخراج کنند. طبق ماده ۱۶ نیز، محکومان به اقامت اجباری بدون مستحفظ به نقطه‌ای که مجبور به اقامت در آنجا می‌باشند رفته و در آنجا تحت نظر نخواهند بود. این ماده صورت ملایم‌تری به اقامت اجباری می‌دهد و شخص محکوم به اقامت اجباری از آزادی بیشتری نسبت به محکوم به تبعید برخوردار است.

برخی تبعید و اقامت اجباری را به لحاظ شیوه اجرا، دو مجازات محدودکننده آزادی و متفاوت با یکدیگر می‌دانند و دایره آزادیهای تبعیدی را در مقایسه با محکوم به اقامت اجباری، محدودتر دانسته و هر یک را تابع سیاستهای قضایی جداگانه‌ای می‌دانند (اردبیلی، ۱۳۸۲: ۱۶۶).

در حال حاضر که قانون مجازات عمومی به موجب قانون مجازات اسلامی نسخ

شده است، آیین‌نامه‌های اجرایی مربوط به تبعید و اقامت اجباری که تا حدی متفاوت از هم می‌باشند، جایگزین مواد مورد بحث شده‌اند. این آیین‌نامه‌ها تفاوت شکلی جزئی با هم دارند. ولی به نظر می‌رسد که رویکرد آیین‌نامهٔ مربوط به تبعید نسبت به آیین‌نامهٔ مربوط به اقامت اجباری سخت‌گیرانه باشد. برای نمونه مادهٔ ۱ آیین‌نامهٔ اجرایی قانون اصلاح تبصرهٔ الحاقی مادهٔ ۱۹ ق.م.ا. مصوب ۱۳۸۰/۳/۲۳ چنین می‌گوید:

دادگاه با توجه به علل و جهات ارتکاب جرم و شخصیت متهم، نوع جرم، میزان محکومیت، دوری و نزدیکی محل اقامت اجباری با محل ارتکاب جرم، امکان اشتغال یا عدم امکان اشتغال محکوم علیه در محل و همچنین با در نظر گرفتن نقاطی که از طرف وزارت کشور برای اقامت اجباری مناسب تشخیص داده نشده‌اند، شهری را به عنوان محل اقامت اجباری محکوم علیه معین می‌نماید.

طبق این ماده دادگاه باید به امکان اشتغال محکوم به اقامت اجباری در محل تبعید توجه کند و به این امر بیشتر از مادهٔ ۱۴ آیین‌نامهٔ اجرایی تبصرهٔ مادهٔ ۲۹۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب ۱۳۸۰/۶/۱۴ توجه شده است. زیرا در آن آیین‌نامه، تنها به بلامانع بودن اشتغال محکوم به تبعید اشاره شده است. اما در این آیین‌نامه، دادگاه در مورد این امر مسئول می‌باشد. گویا در تبعید بنا بر سخت‌گیری و شدت می‌باشد، حتی اگر تبعیدی در معاش خود دچار مضیقه شود. بر خلاف اقامت اجباری که با توجه به ضوابط مورد اشاره در این ماده، واکنشی ملایم‌تر از تبعید می‌باشد. بنابراین این دو، تفاوت ماهوی ندارند، بلکه با توجه به ظاهر آیین‌نامه، اقامت اجباری مانند گذشته ملایم‌تر از تبعید است.

نکتهٔ دیگر این است که با توجه به ظاهر مادهٔ ۱ آیین‌نامهٔ مربوط به اقامت اجباری، محکوم به اقامت اجباری باید از محل ارتکاب جرم دور گردد و اگر فرض شود که محل ارتکاب جرم و محل اقامت محکوم یکی است می‌توان گفت که اقامت اجباری مانند تبعید باعث دور کردن محکوم از محل ارتکاب جرم و محل اقامت او می‌گردد و فرض اینکه اقامت اجباری در محل سکونت محکوم نیز ممکن است، با این برداشت از آیین‌نامه بعید به نظر می‌رسد. همان طوری که از ظاهر این

ماده برمی آید به میزان دوری و نزدیکی محل اقامت اجباری با محل ارتکاب جرم نیز اشاره شده است؛ یعنی فرد باید به اندازه مسافتی از محل ارتکاب جرم دور گردد و این دور کردن وجه اشتراک اقامت اجباری و تبعید است. بنا بر مطالبی که بیان شد تبعید و اقامت اجباری در ماهیت تفاوتی با هم ندارند و تنها آیین‌نامه‌های مربوط به نحوه اجرای آنها متفاوت می‌باشد و تفاوت آیین‌نامه‌هایشان در حال حاضر و تفاوت مربوط به ق.م.ع. مربوط به امور شکلی است.

۲. ممنوعیت از اقامت

محرومیت از اقامت از انواع اقدامات تأمینی دورکننده است که در عین حال می‌تواند به عنوان مجازات نیز به کار رود و هدف آن، منع بزهکار از حضور در برخی از مکانهایی است که احتمال می‌رود در آنجا مرتکب جرم گردد. مانند محرومیت یا ممنوعیت از اقامت در یک محله معین یا یک مسافرخانه یا قهوه‌خانه خاص و... (شاملو احمدی، ۱۳۸۰: ۴۱۳). در واقع، ممنوعیت از اقامت نوعی اخراج است. همان طور که در اخراج، فرد را از اقامت در مکانی باز می‌دارند و او را از آنجا اخراج می‌کنند، در ممنوعیت از اقامت نیز فرد نمی‌تواند در مکانی سکونت گزیند که از اقامت در آن منع شده است و از آن مکان برای مدتی که حکم دادگاه مشخص می‌کند اخراج می‌گردد.

با تعاریف ارائه شده، می‌توان ممنوعیت از اقامت را مجازات یا اقدام تأمینی دانست که به موجب آن شخص را از اقامت در مکانهایی که احتمال ارتکاب جرم در آن از سوی او وجود دارد یا وجود او برای جامعه خطرناک است و یا اینکه قاضی به هر دلیلی صلاح بداند، ممنوع می‌کند. بنابراین، نمی‌توان ممنوعیت از اقامت را از مصادیق تبعید دانست؛ زیرا تبعید همان اقامت اجباری است که فرد تبعیدی ملزم به سکونت در مکان مشخص شده در حکم دادگاه می‌باشد. بر خلاف ممنوعیت از اقامت که فرد را ملزم به سکونت در مکانی خاص نمی‌کند. بلکه با منع کردن او از سکونت در اماکن ممنوعه، آزادی او را تا اندازه‌ای که نسبت به تبعید و اقامت اجباری کمتر است، محدود می‌کند.

بند دوم: ماهیت

از آنجا که مجازات یا اقدام تأمینی بودن تبعید و همچنین در صورت پذیرفتن آن به عنوان کیفر، صرف حدی یا تعزیری و بازدارنده بودن آن، مورد اختلاف است، در این قسمت، سعی بر شناسایی ماهیت تبعید به عنوان یکی از واکنشهای علیه جرم است.

الف) ماهیت تبعید به لحاظ مجازات یا اقدام تأمینی بودن

در اینکه تبعید مجازات است یا اقدامی تأمینی، بین صاحب نظران حقوق کیفری اتفاق نظر وجود ندارد. به نظر برخی، محاکم این عناصر فاسد را از محیط اجتماع دور می‌کنند، نه برای اعمالی که مرتکب شده‌اند، بلکه به خاطر وحشتی که در جامعه به وجود آورده‌اند و آن را اقدامی تأمینی علیه مجرمان خطرناک می‌دانند و مجازات نمی‌شمارند. اما از برخی جهات به مجازات شباهت دارد؛ زیرا مانند مجازات اجرای آن، باید در نتیجه حکم قضایی باشد (خامد، ۱۳۷۲: ۱۱۹؛ نوری، ۱۳۵۶: ۸۸). ولی باید گفت که طبق ماده ۱ قانون اقدامات تأمینی و تربیتی، اقدامات تأمینی نیز باید در حکم دادگاه قید شود و این امر مختص به مجازات نیست.

از طرفی، تبعید را چیزی جز جانشینی زندان با زندان نمی‌دانند. طبق عقیده برخی دیگر از حقوق دانان، تأمینی بودن تبعید بر ماهیت کیفری آن تغلیب دارد. با توجه به خصوصیت‌پردکنندگی که در تبعید وجود دارد، می‌توان گفت که اگر اجرای تبعید توأم با مراقبتهای لازم بر تبعیدی باشد، وجه تأمینی بودن آن بر جنبه کیفری برتری دارد و در واقع رویه عملی قانون‌گذار بر این بوده که تبعید را به دو صورت مجازات و اقدام تأمینی مقرر کند (خامد، ۱۳۷۲: ۱۲۰).

در گذشته، تبعید بیشتر به صورت مجازات اعمال می‌شد نه اقدام تأمینی. برای نمونه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شخصی به نام حکم بن العاص را به طائف تبعید کردند به این دلیل که وی با تقلید حرکات، آن حضرت را تمسخر می‌کرد. مورد دیگر شخص مخنثی است که دست و پای خود را با حنا رنگ می‌کرد و خود را به صورت زنان می‌آراست که به یفتع تبعید شد (رهامی، ۱۳۷۹: ۱۴). در این موارد، تبعید

رنگ مجازات ندارد، بلکه جنبه تأمینی و تربیتی داشته و برای اصلاح و تربیت شخص تبعیدی اعمال می‌شود و در مقابل کاری که انجام داده، قرار نمی‌گیرد، بلکه اقدامی پیش‌گیرانه است.

علاوه بر این، در ماده ۱۹ ق.م.ا. و بند ۲ ماده ۳ ق.ا.ت. مجازات تبعید از نوع اقدامات تأمینی و تربیتی می‌باشد (همان). در انتقاد از این نظر باید گفت که در ماده ۱۹، تبعید به عنوان مجازاتی تکمیلی است، نه اقدامی تأمینی، مگر اینکه برای جلوگیری از تکرار جرم و درباره مجرمان خطرناک اعمال شود.

بنا بر نظرات مختلفی که در مورد ماهیت تبعید ارائه شد، ابتدا باید روشن شود که مجازات به چه معناست و فرق آن با اقدامات تأمینی و تربیتی چیست؟ سپس مشخص خواهد شد که ماهیت تبعید با کدام یک از آنها منطبق است.

مجازات کیفری است که در مقابل جرم ارتكابی شخص مجرم و به تناسب آن جرم، بر او اعمال می‌شود. ویژگی‌هایی که برای مجازات برشمرده‌اند عبارتند از: رنج‌آوری، رسواکنندگی، معین بودن، قطعی بودن، وجود هراس در مجرم و جبران ضرر و زیان ناشی از جرم. اهدافی که از این ویژگی‌ها محقق می‌شوند عبارتند از: ارباب، مکافات و سزادهی و اصلاح می‌باشد (اردبیلی، ۱۳۸۲: ۱۲۸-۱۳۴؛ نوربها، ۱۳۸۲: ۳۹۰-۳۹۶). با توجه به ویژگی‌ها و اهدافی که برای مجازات برشمرده‌اند مشخص می‌شود که جنبه تنبیهی آن بر جنبه اصلاح و بازسازی غلبه دارد و هرگاه تبعید با توجه به اهداف مجازات‌ها و برای ارباب و سزادهی به کار رود و جنبه رنج‌آوری و رسواکنندگی داشته باشد، ماهیت مجازات دارد، مانند تبعید محارب.

اما اقدام تأمینی و تربیتی طبق ماده ۱ ق.ا.ت. تدابیری است که دادگاه برای جلوگیری از تکرار جرم (جنحه یا جنایت) درباره مجرمان خطرناک اتخاذ می‌کند. طبق این ماده، مجرمان خطرناک کسانی هستند که سوابق و خصوصیات روحی و اخلاقی آنان و جرم ارتكابی و کیفیت ارتكاب، آنان را در مظان ارتكاب جرم در آینده قرار دهد، اعم از اینکه قانوناً مسئول یا غیر مسئول باشند و صدور حکم اقدام تأمینی از طرف دادگاه وقتی جایز است که کسی مرتکب جرم گردیده باشد. ویژگی‌هایی که برای اقدامات تأمینی و تربیتی برشمرده‌اند، فقدان صبغه اخلاقی به

این معنا که اقدام تأمینی بر خلاف مجازات نتیجه تقصیر و خطا نیست و هیچ تناسبی با قصد خطا کارانه مرتکب ندارد و هدف سزادهی را دنبال نمی‌کند، نامعین بودن مدت، جلوگیری از تحقیر بزه‌کار و تجدیدنظرپذیری است. اهداف این اقدامات، پیشگیری با درمان و بازسازی، پیشگیری با بی‌اثر ساختن و مراقبت و جانشین کردن مجازاتها با اقدامات تأمینی و تربیتی می‌باشد (اردبیلی، ۱۳۸۲: ۱۳۵-۱۴۲؛ نوربها، ۱۳۸۲: ۵۳۲-۵۳۶).

با تعریفی که از اقدام تأمینی و تربیتی ارائه شد، باید گفت که دو عنصر مهم آن، جلوگیری از تکرار جرم - که تنها هدف اقدامات تأمینی و تربیتی دانسته شده است - و اعمال آن در مورد مجرمان خطرناک می‌باشد که در هر صورت در حکم دادگاه قید می‌شود. با توجه به این تعریف، اگر تبعید صرفاً برای جلوگیری از تکرار جرم و در مورد مجرم خطرناک اعمال شود، ماهیت تأمینی دارد، مانند تبعید مجرمان به عادت. بنابراین آنچه ماهیت کیفر تبعید را مشخص می‌کند، هدفی است که از به‌کارگیری آن حاصل می‌شود؛ در صورتی که با اهداف مجازاتها منطبق باشد مجازات می‌باشد و در صورتی که با هدف اقدامات تأمینی منطبق باشد، رنگ اقدام تأمینی به خود می‌گیرد.

ب) ماهیت تبعید به لحاظ حدی، تعزیری یا بازدارنده بودن

آیا تبعید به عنوان مجازات، تنها کیفری حدی است که در شرع مقدّر شده یا اینکه به عنوان مجازات تعزیری نیز اعمال می‌شود؟ آیا این کیفر به عنوان مجازات بازدارنده نیز اعمال می‌گردد؟ برای پاسخ به این سؤالات باید دید که آیا مجازات تبعید در زمره مجازاتهای تعزیری که در اختیار حاکم قرار گرفته‌اند، مانند حبس، شلاق و... می‌باشد و جایگاهی بین مجازاتهای بازدارنده دارد؟

طبق نظر فقهای امامیه از جمله ابن فهد حلی، تعزیر موكول به نظر امام است که می‌تواند ضرب، حبس یا توبیخ باشد (۱۴۱۳: ۷۳ و ۸۹-۹۰). علامه مجلسی نیز حبس را تنها یکی از انواع تعزیر می‌داند (طوسی، ۱۴۱۶: ۲۵). طبق نظر امام خمینی رحمته‌الله علیه نیز مجازاتهای مختلفی از جمله: حبس، تبعید از محل زندگی و تعطیلی محل کسب در

اختیار حاکم شرع و نایب او می‌باشد (همان: ۲۸). از مجموع این نظرات این طور برداشت شده که تعزیر، تنها منحصر به ضرب نیست، بلکه اعم از آن است و ملاک در اعمال تعزیر، تحقیر و خواری مجرم می‌باشد و نوع آن منوط به نظر امام و مصلحتی است که در نظر می‌گیرد و تبعید از بارزترین مصادیق تحقیر مجرم است که حاکم در صورت مصلحت به آن حکم می‌دهد (همان: ۲۷). طبق نظر فقهای امامیه تبعید نیز یکی از انواع مجازاتهایی است که ویژگی مجازاتهای تعزیری را که برای تأدیب و تحقیر مجرم به کار می‌رود، داراست و علاوه بر اینکه به عنوان مجازات حدی برای جرایم محاربه، قوادی و زنای غیر محصنه مشخص شده است، در صورت تعیین توسط حاکم در جرایمی غیر از جرایم نام‌برده، مجازاتی تعزیری محسوب می‌شود.

نمونه‌ای از اعمال مجازات تبعید به عنوان تعزیر، تبعید کسی است که با حیوان نزدیکی کرده است و تبعیدی که برای این شخص در نظر گرفته شده است، منوط به نظر حاکم می‌باشد و تعزیری است (نجفی، ۱۳۶۳: ۵۹۸). از آنجا که تبعید نزدیکی کننده با حیوان در شرع مقدس مقدر نشده است، این مجازات را تعزیری و منوط به نظر حاکم دانسته‌اند.

اما در میان فقهای اهل سنت، نظر ماوردی در مورد ۹۹ ضربه شلاق تعزیری چنین است: واجب نیست در هر موردی که تعزیر باید اعمال شود تا ۹۹ ضربه شلاق در نظر گرفته شود، بلکه با توجه به اختلاف و متغیر بودن خصوصیات و شرایط ارتکاب جرم توسط شخص، تعزیر او متفاوت و موقوف به نظر حاکم است. اگر رأی به تعزیر با شلاق دهد، در مورد تعداد ضربه‌ها تصمیم می‌گیرد و اگر رأی به تعزیر با حبس دهد، آن را اعمال می‌کند و چه بسا حاکم نظر به تعزیر فرد با گفتار دهد. علاوه بر این تبعید را به عنوان مجازاتی تعزیری نیز پذیرفته‌اند (طبسی، ۱۴۱۶: ۲۷-۲۸). در واقع، طبق این نظر تعزیر می‌تواند اعم از شلاق، حبس، تعزیر با گفتار و تبعید باشد و مجازات تبعید صرفاً حدی نیست.

همچنین بنا بر آنچه که از نظر جزیری برداشت می‌شود، مجازات تعزیری باب وسیعی دارد و حاکم اختیار دارد در مورد جرایمی که شارع برای آن حد یا

محرومیت از بعضی یا همه حقوق اجتماعی و اقامت اجباری در نقطه معین یا ممنوعیت از اقامت در محل معین باید متناسب با جرم و خصوصیات مجرم در مدت معین باشد. در صورتی که محکوم به تبعید یا اقامت اجباری در نقطه‌ای یا ممنوعیت از اقامت در نقطه‌ای معین در اثنای اجرای حکم، محل را ترک کند و یا به نقطه ممنوعه باز گردد، دادگاه می‌تواند با پیشنهاد دادرسی مجری حکم، مجازات مذکور را تبدیل به جزای نقدی یا زندان نماید.

طبق این ماده در صورتی که محکوم به تبعید یا اقامت اجباری در اثنای اجرای حکم محل را ترک کند، دادگاه با پیشنهاد دادرسی مجری حکم، می‌تواند مجازات مذکور را به جزای نقدی و یا زندان تبدیل نماید. البته دادگاه می‌تواند به جای تبدیل حکم، دوباره محکوم به اقامت اجباری را مکلف به سپری نمودن مدت باقی‌مانده نماید. در مورد کلمه تبعید به کاررفته در ماده ۲۰ باید گفت که قانون‌گذار، ضمانت عدم اجرای اقدامی را بیان نموده که اساساً هیچ اشاره‌ای قبلاً به آن نکرده است. البته چند فرض برای توجیه این قسمت از ماده بیان کرده‌اند که به آن پرداخته می‌شود. فرض اول اینکه از عبارت «یا» در متن ماده شاید بتوان گفت که «یا اقامت اجباری» عبارت دیگر تبعید می‌باشد. اما با توجه به عبارت «یا ممنوعیت از اقامت» این فرض رد می‌شود؛ زیرا حرف «یا» بعد از تبعید، بعد از اقامت اجباری نیز آمده و این امر نشان‌دهنده این است که این سه عبارت متفاوت و مجزاً از هم هستند.

فرض دوم اینکه تبعید یکی از انواع مجازاتهای بازدارنده است و به کار بردن عبارت «از قبیل» در ماده ۱۷ ق.م.ا. مؤید این امر می‌باشد. زیرا موارد تصریح شده در این ماده از باب تمثیل است و حصری نمی‌باشد. بنابراین، مقنن برای جلوگیری از سردرگمی محاکم می‌خواهد تبعید را به عنوان یک اقدام بازدارنده در نظر بگیرد و کیفیت اجرای تبعید و ضمانت اجرایی تخلف محکوم را نیز در ماده ۲۰ پیش‌بینی نموده است. فرض سوم اینکه امکان دارد مقنن مسامحتاً تبعید را در ماده ۲۰ آورده باشد و این فرض با توجه به عدم اسناد امر لغو و موهوم به مقنن، مردود می‌باشد. فرض آخر اینکه ماده مورد بحث در قسمت کلیات قانون آمده و مقنن خواسته است

از باب تکمیل مقررات، به نحوه اجرای تبعید هم اشاره کرده باشد تا در سایر مواردی که تبعید مقرر شده، بتوان از حکم ماده ۲۰ در مرحله اجرای حکم استفاده نمود. اما این فرض در مورد مجازاتهای حدود و قصاص که چگونگی اجرای آنها دارای احکام خاصی است منتفی می‌باشد (خامد، ۱۳۷۲: ۱۳۳). ضمن اینکه برای اجرای مجازات تبعید، آیین‌نامه تبصره ماده ۲۹۷ ق.آ.د.ک. تصویب شده و دیگر نیاز به توضیح مختصری که در ماده ۲۰ آمده است، برای اجرای مجازات تبعید نمی‌باشد. با این اوصاف به نظر می‌رسد که فرض دوم صحیح‌تر باشد. به این ترتیب، تبعید نیز مانند اقامت اجباری و ممنوعیت از اقامت و سایر مجازاتهای اشاره‌شده در ماده ۱۷ می‌تواند یکی از اقدامات بازدارنده باشد که کیفیت تعیین و اجرای آن در ماده ۲۰ مشخص شده است. حتی با این فرض روشن می‌شود که تبعید می‌تواند علاوه بر مجازات حدی، به صورت مجازات بازدارنده نیز اعمال شود و در صورت بازدارنده بودن آن و ترک محل تبعید، این اختیار برای قاضی وجود دارد که طبق ماده ۲۰ آن را تبدیل به جزای نقدی یا حبس نماید، در صورتی که تبعید از نوع حدی را نمی‌توان تبدیل نمود. ضمناً مجازات تبعید اعم از حدی، بازدارنده و تعزیری تابع آیین‌نامه مربوط به تبعید، و اقامت اجباری تابع آیین‌نامه تبصره اصلاح تبصره الحاقی ماده ۱۹ می‌باشد. بنابراین کیفر تبعید می‌تواند به صورت مجازات بازدارنده اصلی نیز تعیین گردد. اما، مانند تبعید تعزیری در هیچ یک از مواد ق.م.ا. به تبعید بازدارنده تصریح نشده است و به نظر می‌رسد که تعیین تبعید به عنوان مجازاتی بازدارنده خلاف اصل قانونی بودن مجازاتهاست، مگر اینکه در مواردی مانند ماده ۶۸ به مجازات بازدارنده در مورد جرمی خاص در قانون اشاره شود و تعیین مصداق آن در اختیار قاضی باشد.

علاوه بر مواردی که قانون‌گذار از کلمه تبعید استفاده کرده است، در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی از عبارت اقامت اجباری استفاده شده است که در ماهیت مترادف با تبعید می‌باشد. اما در این ماده، اقامت اجباری مجازاتی تکمیلی است نه اصلی. در مورد اینکه اقامت اجباری در این ماده، مجازاتی بازدارنده محسوب می‌شود یا مجازاتی تعزیری، باید گفت که ماهیت مجازاتهای تعزیری بازدارندگی

است. اما اینکه اقامت اجباری ماده ۱۹ جزء مجازاتهای بازدارنده در راستای حفظ نظم و مصلحت اجتماع است یا اینکه مجازاتی تعزیری است که ریشه فقهی دارد و برای ارتکاب محرمات شرعی در نظر گرفته می‌شود، باید به جرم ارتكابی و کیفری توجه کرد که به عنوان کیفر اصلی تعیین شده است. اگر کیفر اصلی، کیفری تعزیری باشد و جرم ارتكابی حرام شرعی باشد که برای آن تعزیر در نظر گرفته می‌شود، اقامت اجباری به تبع کیفر اصلی، مجازاتی تکمیلی و تعزیری است. ولی اگر جرم اصلی صرفاً به دلیل برهم زدن نظم و مصلحت اجتماع و تخطی از نظامات حکومتی جرم‌انگاری شده باشد، کیفر تکمیلی‌اش به تبع کیفر اصلی بازدارنده می‌باشد. بنابراین اقامت اجباری در قانون مجازات اسلامی به عنوان کیفری تکمیلی محسوب می‌شود که بسته به جرم ارتكابی می‌تواند تعزیری یا بازدارنده باشد.

به عنوان مجازاتی اصلی اقامت اجباری تنها در دو قانون خاص پیش‌بینی شده است. یکی از این موارد ماده ۱ لایحه مجازات حمل چاقو و انواع دیگر اسلحه سرد مصوب ۱۳۳۶ می‌باشد که با تصویب ماده ۶۱۷ ق.م.ا. نسخ شده است. مورد دیگر، اقامت اجباری پیش‌بینی شده در لایحه قانونی حفظ امنیت اجتماعی مصوب ۱۳۳۵ می‌باشد که تنها قانون فعلی موجود در زمینه اقامت اجباری است. در مورد پیش‌بینی کیفر تبعید در قوانین خاص باید گفت که این کیفر تنها در ماده واحده قانون تشدید مجازات اشخاص بدسابقه و شرور مصوب ۱۳۳۲ پیش‌بینی شده بود که به موجب لایحه قانونی الغای قوانین مصوب ۱۳۵۸ نسخ شد.

نتیجه‌گیری

تبعید، یکی از واکنشهای علیه جرم می‌باشد که آزادی تبعیدشده را محدود می‌کند. با توجه به ریشه «بعد» در این کلمه، تبعید متضمن دور کردن تبعیدی از موطنش می‌باشد و از آنجا که با نهاد اخراج متفاوت است، در اجرای آن به صرف دور کردن بسنده نمی‌شود، بلکه تبعیدی ملزم به اقامت در مکانی است که در حکم دادگاه مشخص می‌شود. در واقع، تبعید در لغت و در اصطلاح حقوق دانان و فقها می‌تواند علی‌رغم برخی اختلاف تعاریف و تعاریف خاص در برخی جرایم مانند

محاربه - که در این مورد تعبیر «نفی من الأرض» آمده است نه تبعید - تعبیر به دور کردن و الزام به سکونت در محل خاص شود.

در مورد اقامت اجباری که مترادف با تبعید استفاده می‌شود باید گفت که واژه اقامت اجباری ریشه فقهی نداشته و واژه‌ای جدید است که ریشه در قانون مجازات عمومی سال ۱۳۰۴ دارد. در آن قانون، تبعید و اقامت اجباری به لحاظ شکلی نه ماهوی تفاوت‌هایی با هم داشتند. در قوانین فعلی نیز این دو تنها تفاوت شکلی دارند و مترادف با هم به کار می‌روند و تابع دو آیین‌نامه جداگانه بوده و به لحاظ شکلی اندکی با هم تفاوت دارند.

در خصوص ماهیت تبعید باید گفت که هر گاه با اهداف مجازات به کار رود، ماهیت کیفری‌اش غلبه می‌یابد و آنجا که هدف از اعمال آن پیشگیری از جرم باشد و در مقابل مجرمان خطرناک اعمال گردد، ماهیت اقدامات تأمینی دارد. هر گاه مجازات تبعید در شرع برای جرمی مقدر شده باشد، کیفری حدی است، ولی اگر مجازات جرمی واقع شود که در شرع مقدر نشده، بلکه مجازات آن به حاکم واگذار شده است، کیفری تعزیری است. در قانون مجازات اسلامی نیز به کیفر تبعید به عنوان کیفری حدی در جرایم زنا، قوادی و محاربه تصریح شده است و می‌تواند به عنوان یکی از تعزیرات در جرایمی که حرام شرعی است در نظر گرفته شود.

با توجه به موارد یادشده پیشنهاد می‌شود:

۱- اگر واژه تبعید در ماده ۲۰ ق.م.ا. صرفاً به عنوان مجازاتی که در فقه ریشه دارد و برای جرایم شرعی استفاده می‌گردد، به کار رود، دیگر پیش‌بینی آن به عنوان مجازاتی بازدارنده در این ماده صحیح نیست و بهتر است در این موارد از عبارت اقامت اجباری استفاده شود. مگر اینکه با توجه به شدید بودن رویکرد آیین‌نامه مربوط به تبعید، قانون‌گذار با استفاده از کلمه تبعید در این مورد در صدد شدت بخشیدن به این مجازات باشد. در این صورت بهتر بود قانون موادی را به مجازات تبعید بازدارنده اختصاص می‌داد؛ زیرا این گونه فرصتی برای تعیین این مجازات وجود ندارد و این امر مخالف اصل قانونی بودن مجازات‌هاست.

۲- در مورد ماده ۱۹ ق.م.ا. در جایی که اقامت اجباری، کیفری تکمیلی و تعزیری است، باید از کلمه تبعید که می‌تواند مجازاتی تعزیری نیز باشد و دارای ریشه فقهی است، استفاده می‌شد. به نظر می‌رسد بهتر است قانون‌گذار با توجه به یکسان بودن تبعید و اقامت اجباری به لحاظ ماهوی دیدگاه خود را در به کارگیری متفاوت این کلمات مشخص کند تا شبهات ایجادشده برطرف گردد. با توجه به اینکه تنها تفاوت تبعید و اقامت اجباری در مسائل شکلی است، ظاهراً قانون‌گذار از به کار بردن کلمه تبعید مجازات نسبتاً شدیدتری را با توجه به رویکرد سخت‌گیرانه آیین‌نامه مربوط به تبعید اراده کرده است و جایی که از عبارت اقامت اجباری استفاده می‌کند، دیدگاه ملایم‌تری را نسبت به این کیفر دارد. اما همان‌طور که در بالا توضیح داده شد، این نحوه استفاده از واژگان در مواردی مشکل‌آفرین است و پیشنهاد می‌شود که قانون‌گذار صریحاً تفاوت کیفر تبعید با اقامت اجباری را بیان کند. همچنان که طبق تعریفی که یکی از نویسندگان از تبعید نموده است (ر.ک: همین مقاله) این کیفر گاهی به عنوان تتمیم حکم تعزیری یا بازدارنده به کار می‌رود. این عبارت نشان می‌دهد که این نویسنده، تبعید را همان اقامت اجباری دانسته است؛ زیرا در ماده ۱۹ ق.م.ا. آنچه به عنوان کیفری تکمیلی آمده است، اقامت اجباری است نه تبعید، در حالی که وی در صدد تعریف تبعید بوده است. شاید این امر نشانگر این باشد که امروزه حقوق‌دانان هیچ تفاوتی بین تبعید و اقامت اجباری نمی‌بینند.

در نتیجه، تبعید گاهی به عنوان مجازات حدی یا تعزیری (و در جایی که در معنای اقامت اجباری به کار می‌رود به عنوان مجازات تکمیلی بازدارنده یا تعزیری) و گاه به عنوان اقدامی تأمینی - به معنای دور کردن تبعیدی از محل وقوع جرم، اقامتگاه و الزام به سکونت او برای مدتی معین در مکانی که دادگاه مشخص می‌کند- تعیین می‌گردد.

کتاب شناسی

۱. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، بر اساس فرهنگ عربی - انگلیسی هانس ور، چاپ ششم، تهران، نی، ۱۳۸۴ ش.
۲. ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغة، تحقیق و ضبط عبدالمسلم محمد بن هارون، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۱ ق.
۳. ابوحسان، محمد، احکام الجرمه و العقوبه فی الشریعه الاسلامیه «دراسة مقارنة»، الزرقاء، مكتبة المنار، ۱۴۰۸ ق.
۴. ابوزهره، محمد، العقوبه (الجریمه و العقوبه فی الفقه الاسلامی)، قاهره، دار الفكر العربی، بی تا.
۵. اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، چاپ ششم، تهران، میزان، ۱۳۸۲ ش.
۶. افریقی مصری، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۶ ق.
۷. ایمانی، عباس، فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، تهران، آریان، ۱۳۸۲ ش.
۸. یاد، ابراهیم، «اقامت ممنوع و اقامت اجباری»، مجموعه حقوقی، سال چهارم، شماره اول، ۱۳۱۹ ش.
۹. جیبی عاملی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق.
۱۰. جزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، دار الفكر، ۱۴۲۸ ق.
۱۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۱ ش.
۱۲. حسینی جرجانی، سید امیر ابوالفتح، تفسیر شاهی او آیات الاحکام، تهران، نوید، ۱۳۶۲ ش.
۱۳. حسینی شیرازی، سیدمحمد، الفقه، کتاب الحدود و التعزیرات، الطبعة الثانية، بیروت، دار العلوم، ۱۴۰۹ ق.
۱۴. حلی، احمد بن محمد، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، تحقیق مجتبی عراقی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۱۵. حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام، ترجمه ابوالقاسم یزدی، به کوشش محمدتقی دانش پزوه، چاپ ششم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.
۱۷. خامدا، علیرضا، اقدامات تأمینی و تربیتی و جایگاه آن در حقوق ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۸. خوانساری، سیداحمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، الطبعة الثانية، تهران، مكتبة الصدوق، ۱۴۰۵ ق.
۱۹. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، مؤسسة انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۲۰. روحانی، سیدمحمدصادق، استفتانات قوة قضائیه و مؤسسه حقوقی و کلاسی بین الملل، بی جا، بی نا، ۱۳۷۸ ش.
۲۱. رهامی، محسن، «اقدامات تأمینی و تربیتی در قرآن و سنت»، مجله ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، شماره ۱۵۵، ۱۳۷۹ ش.
۲۲. زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، الطبعة الثالثة، تهران، احسان، ۱۴۲۷ ق.
۲۳. شاملو احمدی، محمدحسین، فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، اصفهان، دادیار، ۱۳۸۰ ش.

۲۴. صدری افشار و دیگران، غلامحسین، فرهنگ فارسی معاصر، چاپ سوم، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۲ ش.
۲۵. طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۲۲ ق.
۲۶. طبسی، نجم‌الدین، النفی و التغریب فی مصادر التشريع الاسلامی، قم، مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، بی‌جا، عنیت نشره - المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۵۱ ق.
۲۸. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، چاپ بیست و پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱ ش.
۲۹. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، الحدود، الطبعة الثانية، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۴۲۷ ق.
۳۰. همو، جامع المسائل (استفتائات)، چاپ دهم، قم، امیرالمؤمنین، ۱۳۸۰ ش.
۳۱. فتحی بهنسی، احمد، العقوبة فی الفقه الاسلامی، الطبعة الثانية، بیروت، دار الرائد العربی، ۱۴۰۳ ق.
۳۲. قبریان بانوئی، منصوره، تحلیل فقهی - حقوقی و جرم‌شناختی کیفر تبعید در عصر ارتباطات، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، پردیس قم، ۱۳۸۹ ش.
۳۳. محقق اردبیلی، زبدة البیان فی براهین احکام القرآن، الطبعة الثانية، قم، مؤمنین، ۱۴۲۱ ق.
۳۴. محمدی، ابوالحسن، حقوق کیفری اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۷۴ ش.
۳۵. مطلوب، محمود و خالد رشید جمیلی، الفقه الجنائی، بغداد، طبع علی نفقة جامعة بغداد، ۱۹۸۴ م.
۳۶. معلوف، لويس، المنجد فی اللغة، قم، دار العلم، ۱۳۸۲ ق.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه، کتاب الحدود و التعزیرات، تحقیق و تعلیق ابراهیم بهادری، قم، مدرسه الامام علی بن ابی‌طالب، ۱۴۱۸ ق.
۳۸. منتظری، حسینعلی، الحدود فی مباحث الزنا، اللواط، السحق و القياده، قم، دار الفکر، بی‌تا.
۳۹. موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، الطبعة الرابعة، بی‌جا، دفتر آية الله العظمی سبزواری، ۱۴۱۷ ق.
۴۰. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، الطبعة الثانية، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
۴۱. نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، چاپ هفتم، تهران، دادآفرین، ۱۳۸۲ ش.
۴۲. نوری، رضا، مهنامه قضایی، سال دوازدهم، شماره ۱۴۱، ۱۳۵۶ ش.

جعل در بستر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات*

□ فاطمه قنّاد^۱

چکیده

ورود به عصر فناوری اطلاعات و ارتباطات، چالشهای فراوانی را فراروی جوامع بشری گسترده است. همزمان با تحول ابزارها و روشهای زندگی اجتماعی، با تحولات چشمگیری در عرصه ارتکاب جرایم روبه‌رو هستیم. امروزه با گونه‌های نوینی از جرم جعل در رایاسپهر^۲ مواجهیم که با استفاده از راهکارهای فنی از سوی متخصصان بزهکار ارتکاب می‌یابد و مبارزه با آن نیازمند کسب مهارتهای علمی و عملی بی‌شماری است. اوصاف و ارکان جعل رایانه‌ای، ابتدا در سال ۱۳۸۲ به موجب ماده ۶۸ قانون تجارت الکترونیکی مطرح گردید و سپس با تصویب ماده ۶ قانون جرایم رایانه‌ای در سال ۱۳۸۸، به عنوان یکی از جرایم قابل ارتکاب در فضای مجازی به قانون مجازات

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۵.

۱. استادیار دانشگاه علم و فرهنگ (ghanad@gmail.com).

۲. رایاسپهر، معادل واژه بیگانه (cyber space) است که به تصویب فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی رسیده است. اصطلاح فضای مجازی نیز امروزه رواج عرفی دارد و تا کنون چندین مقاله پژوهشی با بهره‌گیری از این اصطلاح به چاپ رسیده است.

اسلامی ملحق شد. این جرم در بستر فناوری اطلاعات و ارتباطات و با بهره‌گیری از روشهای فناورانه تحقق می‌یابد و در نتیجه آن صحت و تمامیت داده‌پیام به عنوان بنیادی‌ترین رکن جامعه اطلاعاتی مخدوش می‌گردد. هدف این مقاله تبیین و شناسایی ماهیت این جرم در مقایسه با جعل سنتی و بیان خصوصیات و چگونگی روشها و فنونی است که به عنوان عملیات اجرایی جرم مزبور از سوی بزهکاران قابل ارتکابند و آشنایی با آن جامعه حقوقی را در تحلیل صورتهای علمی و فنی ارتکاب این جرم یاری خواهد کرد. واژگان کلیدی: فناوری اطلاعات، رایاسپهر/ فضای مجازی، داده‌پیام، جعل رایانه‌ای.

مقدمه

ارتکاب جعل در جریان تراکشها و ارتباطات الکترونیکی از جرایمی است که با پیشرفتهای حاصل از فناوری اطلاعات و ارتباطات^۱ پیوستگی و ارتباط تنگاتنگی دارد و جرمی مبتنی بر فناوری برتر به شمار می‌رود. از این رو، در اسناد بین‌المللی (کنوانسیون بوداپست، ۲۰۰۱؛ ماده ۶؛ گزارش بانکوک، ۲۰۰۵؛ بند ف، ماده ۳۲۷) در دسته‌بندی جرایم مرتبط با رایانه قرار می‌گیرد و علت انتخاب عنوان جعل رایانه‌ای،^۲ در متن

۱. فناوری عبارت است از کلیه فعالیتهای تولیدی و خدماتی که هدف آن کسب سود یا منفعت است یا در نهایت به آن منجر می‌شود و بالا بردن توان رقابتی، ارتقای رفاه عمومی، افزایش قابلیت دفاعی، بهره‌برداری صحیح از منابع طبیعی، حفظ محیط زیست و ارتقای فرهنگ، روابط و ساختارهای اجتماعی از کاربردهای آن است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۵۹). فناوری اطلاعات، مجموع ابزارها، ماشینها، دانش فنی، روشها و مهارتهای استفاده از آنها در تولید، داد و گرفت، پردازش، انباشت، بازیافت، جابه‌جایی، انتقال و مصرف اطلاعات، از ساده‌ترین تا پیچیده‌ترین و از ابتدایی‌ترین تا پیشرفته‌ترین مراحل اطلاعاتی است. در یک تعریف فنی‌تر، فناوری اطلاعات عبارت است از: کاربرد رایانه (سخت‌افزار و نرم‌افزار)، مخابرات، رادیو و تلویزیون و الکترونیک نوری (فیبرهای نوری و انتقال لیزری) و ریزالکترونیک (مدار یک‌پارچه، تراشه‌ها، ریزپردازنده‌ها، رایانه‌های شخصی و نظایر آن) برای تبادل اطلاعات.

۲. قانون، عنوان جعل رایانه‌ای را انتخاب کرده است. این عنوان، دقیق به نظر نمی‌رسد؛ زیرا این جرم صرفاً از طریق رایانه ارتکاب نمی‌یابد بلکه کلیه ابزارها و واسطه‌های الکترونیکی در بستر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات، امکان تحقق جرم جعل در فضای مجازی را فراهم می‌کنند. لذا عنوان جعل الکترونیکی به مقصود نزدیک‌تر است. در کنوانسیون جرایم قابل ارتکاب در فضای مجازی، عنوان کلی جعل مرتبط با رایانه انتخاب شده است که خود زیرمجموعه جرایم قابل ارتکاب در فضای

قانون تجارت الکترونیکی ۱۳۸۲ و قانون جرایم رایانه‌ای ۱۳۸۸ نیز الگوبرداری از ادبیات بین‌المللی در این مورد است. این دو قانون در حوزه جعل رایانه‌ای مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند و عنصر قانونی این جرم را باید در متن هر دو قانون جستجو و تحلیل کرد.

بسیاری از اعمال مجرمانه‌ای که در فضای فیزیکی و ملموس قابل تحقق هستند، در فضای مجازی نیز امکان‌پذیرند. ارتکاب جرایم در فضای مجازی، با تکیه بر ابزارهای ناشی از پیشرفت علوم و فناوریهای اطلاعات و ارتباطات امکان‌پذیر است و شبکه‌های اطلاع‌رسانی رایانه‌ای مانند اینترنت یا شبکه‌های محلی تلفن همراه، بستر مناسبی را برای بسیاری از فعالیت‌های مجرمانه، به ویژه انواع سازمان‌یافته آن فراهم کرده است. ارتکاب جرایم در این فضا، از برخی جهات آسان‌تر و فرار از پیامدهای قضایی آن به مراتب امکان‌پذیرتر است. جرایم اقتصادی و مالی یکی از انواع این

→ مجازی یا جرایم سایبر است. این عنوان، نسبت به عنوان جعل رایانه‌ای دقیق‌تر است، زیرا این جرم در فضای مجازی و در بستر مبادلات الکترونیکی، به نوعی در ارتباط با رایانه نیز قرار می‌گیرد. در این جرم، اطلاعات، نرم‌افزارها، سیستم‌های رایانه‌ای و عملکرد آن، از جمله چیزهایی است که مورد توجه و سوء استفاده جاعل قرار می‌گیرد. برخی نویسندگان معتقدند که اصطلاح جرم رایانه‌ای در مقایسه با اصطلاحاتی نظیر جرم اینترنتی، سایبری، شبکه‌ای و نرم‌افزاری، مناسب‌تر به نظر می‌رسد و کلیه جرایمی را که اینترنت در آن نقش ایفا می‌کند، در بر می‌گیرد و از آنجا که اینترنت متشکل از شبکه‌های محلی و منطقه‌ای است که کاملاً وابسته به رایانه و سیستم‌های رایانه‌ای هستند، جرم رایانه‌ای، کلیه اشکال جرایم فضاهای فوق را در بر می‌گیرد و از این منظر جعل رایانه‌ای نیز اصطلاح قابل توجهی است (عالی‌پور، ۱۳۸۳: ۲۰۶-۲۰۸). ولی به عقیده نگارنده، از آنجا که عنصر مادی این جرم، در بستر مبادلات الکترونیکی رخ می‌دهد و برنامه‌ها و سیستم‌های رایانه‌ای در کنار وسایل ارتباط از راه دور، همگی از ابزارهای ارتکاب جرم هستند، عنوان جعل الکترونیکی مفهوم عام‌تری است که تمامی این حوزه‌ها را در بر می‌گیرد و نسبت به سایر اصطلاحها مناسب‌تر است. اتحادیه اروپا نیز در گزارش توجیهی توصیه‌نامه شماره R-95- مصوب ۱۹۹۵ خود، اصطلاح جرم فناوری اطلاعات را به کار برده است که با یک سیستم رایانه‌ای قابل ارتکاب است (خرم‌آبادی، ۱۳۸۴: ۵۵-۵۴؛ پاکزاد، ۱۳۸۴: ۸۴-۸۶). این سیستم می‌تواند هدف یا بستر ارتکاب جرم باشد و یا دلایل ارتکاب جرم از این محیط قابل جمع‌آوری باشد. در گزارش یازدهمین کنگره پنج‌سالانه پیشگیری از جرم و عدالت کیفری سازمان ملل متحد نیز این جرم در دسته‌بندی جرایم مرتبط با رایانه قرار گرفته است (گزارش کنگره یازدهم بانکوک، ۲۰۰۵: ماده ۳۲۷). فایده این بحث بیشتر از جنبه نظری است و قانون تجارت الکترونیکی مصوب ۱۳۸۲ و قانون جرایم رایانه‌ای مصوب ۱۳۸۸ اصطلاح جعل رایانه‌ای را برگزیده است.

جرایم تلقی می‌شوند و موضوع رشته مطالعاتی مستقلی را تحت عنوان حقوق کیفری اقتصادی تشکیل می‌دهند.^۱ ارزشهایی که مورد حمایت این حقوق قرار می‌گیرند، غالباً ماهیتی فنی دارند. ضمانت اجرای این جرایم نیز عمدتاً جنبه مالی دارد و در قالب جریمه متبلور می‌شود (Ruggiero, 2007: 8-11).

این جرایم که اصطلاحاً جرایم «یقه‌سفیدی» نامیده می‌شوند، ویژگیهای خاصی دارند که ناشی از طبقه اجتماعی و وضعیت بزهکاران آن است (Croall, 2009: 8). بیشتر این جرایم در فضای محرمانه و خلوت کاری افراد اتفاق می‌افتند و به ندرت کشف می‌شوند؛ زیرا حضور فرد تاجر در صحنه جرم کاملاً قانونی و مشروع است (Clarke, 2007: 21) و رویداد جرم در جریان فعالیت حرفه‌ای وی با تکیه بر تجربه و دانش حرفه‌ای، علمی یا توان مالی بزهکار (Croall, 2009: 8) و سوء استفاده از اطمینان بزه‌دیده صورت می‌پذیرد (Shapiro, 1990: 55/346-365).

به گزارش یازدهمین کنگره پنج سالانه پیشگیری از جرم و عدالت کیفری سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۵، جرایم اقتصادی و مالی که به پیشرفتهای فناوری اطلاعات و پدیده جهانی شدن متکی هستند (Ruggiero, 2007: 9)، آثار منفی کوتاه‌مدتی بر اقتصاد و درازمدتی بر حاکمیت مطلوب می‌گذارند (گزارش بانکوک، ۲۰۰۵: بند ۱۷۸). جرایم اقتصادی و مالی در عصر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات، یکی از عناوین این گزارش را تشکیل داده است (Ruggiero, 2007: 9). با آنکه جرم جعل، بیشتر با هدف کسب منافع مالی انجام می‌شود و در بسیاری موارد به بردن مال بزه‌دیده منجر می‌گردد، در زمره جرایم علیه آسایش عمومی قرار دارد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۵: ۲۴۰)، زیرا ارتکاب آن علاوه بر زیانهای مالی که بر افراد جامعه تحمیل می‌کند، موجب سلب آسایش عمومی شده و اعتماد شهروندان به بنیانهای اقتصادی، اداری و قضایی جامعه را متزلزل می‌سازد (همان: ۱۲).

۱. بخش دیگر از اعمال مجرمانه‌ای که ذیل این عنوان، مورد بررسی قرار می‌گیرند، ناظر بر حیات اقتصادی جامعه هستند. جرایم مربوط به تخلفات شرکتهای و تقلبهای مالیاتی در این زمره‌اند. دسته سوم از این جرایم، ناظر بر نظم اقتصادی جامعه هستند. جرایم رشا و ارتشا، ربا، نقض حقوق مصرف‌کنندگان، نقض حقوق رقابتی و قواعد تبلیغات تجاری و تبلیغات خلاف واقع، در این دسته‌بندی جای می‌گیرند.

علی‌رغم تفاوت‌هایی که در روشهای ارتکاب عنصر مادی، میان جعل سنتی و جعل مبتنی بر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات (حاج فتحعلیها، ۱۳۷۲: ۴۶، ۵: Tanaka, 2005) وجود دارد، شباهتهایی نیز میان جعل مرتبط با رایانه و جعل در مفهوم سنتی آن وجود دارد که یکی از آنها قلب حقیقت و مخدوش کردن و تغییر دادن واقعیت است تا به وسیله آن، امر خلاف واقعی را حقیقی قلمداد و در مراجع مختلف به عنوان یک امر معتبر، مورد استفاده قرار گیرد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۵: ۲۴۲-۲۴۳). به علاوه بسته به اینکه دگرگون‌سازی حقیقت، در بُعد مادی و محسوس قابل رؤیت باشد یا به صورت قلب حقیقت در مفاد و شرایط و محتوای موضوع جعل، بدون هرگونه خدشه ظاهری قابل رؤیت، انجام شده باشد، جرم جعل مادی یا مفادی تحقق می‌یابد (همان: ۲۶۴-۲۹۰).

و بالاخره آخرین شباهت در عنصر مادی، مربوط به رکن ضرری هر دو جرم است. به عبارت دیگر، همچون جعل در مفهوم سنتی کلمه، زمانی جرم جعل مرتبط با رایانه محقق می‌شود که علاوه بر قلب حقیقت، به یکی از روشهای مندرج در قانون، داده‌پیام تولیدشده قابلیت بالقوه و امکان اضرار به اشخاص حقیقی یا حقوقی را داشته باشد (همان: ۲۹۶)، هرچند عملاً ضرر ایجاد نشده و صرفاً امکان تحقق آن در آینده وجود داشته باشد و اعم از اینکه ضرر مادی یا معنوی (همان: ۳۰۳)، نسبت به اشخاص حقیقی یا حقوقی دولتی یا غیر دولتی قابل تحقق باشد.^۱ پس ایراد ضرر بالفعل، در تحقق هر دو جرم شرط نیست (همان: ۲۹۳-۳۱۴؛ گلدوزیان، بی‌تا: ۳۹۱-۴۱۰؛ ولیدی، بی‌تا: ۲۱۴-۲۷۳).

درباره عنصر روانی این جرم نیز باید گفت که لازم است جاعل، سوء نیت عام انجام فعل مجرمانه و قلب حقیقت را همراه با سوء نیت خاص فریب اشخاص داشته باشد. سوء نیت خاص اینکه محصول جرم را به عنوان شیء اصلی قلمداد و از این راه به ضرر خود عمل نمایند (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۵: ۳۱۲). از آنجا که سوء نیت خاص با رکن نتیجه ملازمه دارد، در این جرم، قصد ایراد هر نوع ضرر به غیر به عنوان سوء

۱. رأی شماره ۵۱۳ مورخ ۱۳۲۶/۴/۹ و رأی شماره ۱۳۰۵ مورخ ۱۳۱۸/۶/۶ شعبه دوم دیوان عالی کشور.

نیت خاص جرم جعل کفایت می‌کند (همان: ۳۱۳). تحقق ضرر یا امکان ایراد ضرر مادی یا معنوی به اشخاص حقیقی یا حقوقی، دو رکن اساسی عنصر روانی این جرم به‌شمار می‌رود و مسلماً احراز آن با دادگاه خواهد بود. با وجود شباهتهایی که بیان شد، بررسی عناصر قانونی این دو جرم مبین تفاوت‌هایی است که به تفاوت در ساختار و روش ارتکاب جرم منجر می‌شود. هدف اصلی مطالب مندرج در این نوشتار تبیین روش‌های عملی و فنی ارتکاب جعل در رایاسپهر و شناسایی آن به جامعه حقوقی است.

الف) مقایسه ساختاری جعل سنتی و جعل رایانه‌ای

در مقام مقایسه میان دو جرم باید خاطر نشان کرد که جعل رایانه‌ای چند ویژگی اساسی دارد که آن را از جعل سنتی متمایز می‌سازد. نخست اینکه بستر ارتکاب این جرم، مبادلات الکترونیکی است؛ یعنی بزهدکار با بهره‌گیری از فناوریهای اطلاعات و ارتباطات و ابزارهای متنوع آن، نظیر برنامه‌ها و سیستم‌های رایانه‌ای و وسایل کاربردی سیستم‌های رمزنگاری تولید امضا (قناد، ۱۳۸۵: ۵۹-۶۷) اسباب تحقق این جرم را فراهم می‌سازد و دوم اینکه روش‌های ارتکاب این جرم نیز همچون بستر ارتکاب آن الکترونیکی است و با ارتکاب افعالی نظیر ورود، تغییر، محو و توقف داده‌پیام و سیستم‌های رایانه‌ای یا استفاده از وسایل کاربردی سیستم‌های رمزنگاری تولید امضا و نظایر آن، که همگی بر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات مبتنی هستند، عملی می‌شود و محصول مجرمانه حاصل از به کارگیری ابزارها و انجام اقدامات فوق نیز ایجاد پیام غیر واقعی است که دارای ارزش مالی و اثباتی است و مرتکب می‌تواند با ارائه آن به مراجع مختلف، از به کارگیری آن به عنوان داده‌پیام معتبر بهره‌مند شود. به عبارت دیگر، این جرم در زمره جرایم مبتنی بر فناوری برتر قرار دارد و بدون استفاده از فناوریهای اطلاعات و ارتباطات و ابزارهای متنوع آن ظهور خارجی نمی‌یابد.

به موجب ماده ۶۸ قانون تجارت الکترونیکی:

هر کس در بستر مبادلات الکترونیکی، از طریق ورود، تغییر، محو و توقف

داده‌پیام و مداخله در پردازش داده‌پیام و سیستم‌های رایانه‌ای و یا استفاده از وسایل کاربردی سیستم‌های رمزنگاری تولید امضا - مثل کلید اختصاصی - بدون مجوز امضاکننده و یا تولید امضای فاقد سابقه ثبت در فهرست دفاتر اسناد الکترونیکی و یا عدم انطباق آن وسایل، با نام دارنده در فهرست مزبور و اخذ گواهی معجول و نظایر آن اقدام به جعل داده‌پیام‌های دارای ارزش مالی و اثباتی نماید تا با ارائه آن به مراجع اداری، قضایی، مالی و غیره به عنوان داده‌پیام‌های معتبر استفاده نماید، جاعل محسوب و به مجازات حبس از یک تا سه سال و پرداخت جزای نقدی به میزان پنجاه میلیون (۵۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال محکوم می‌شود.

تبصره - مجازات شروع به این جرم حداقل مجازات مقرر در این ماده می‌باشد.

ماده ۶ قانون جرایم رایانه‌ای که از بسیاری جهات مکمل قانون تجارت الکترونیکی تلقی می‌شود در تعریف جعل رایانه‌ای چنین مقرر می‌دارد:

هر کس به طور غیر مجاز مرتکب اعمال زیر شود، جاعل محسوب و به حبس از یک تا پنج سال یا جزای نقدی از بیست میلیون (۲۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال تا یکصد میلیون (۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰) ریال یا هر دو مجازات محکوم خواهد شد:

الف) تغییر یا ایجاد داده‌های قابل استناد یا ایجاد یا وارد کردن متقلبانه داده به آنها.

ب) تغییر داده‌ها یا علایم موجود در کارتهای حافظه یا قابل پردازش در سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا تراشه‌ها یا ایجاد یا وارد کردن متقلبانه داده‌ها یا علایم به آنها.

ملاحظه می‌شود که عنصر مادی این جرم در بخشی از مواد مذکور تولید یا تغییر داده‌پیام است. بنابراین در این صورت و نیز در مواردی که بزهکار اقدام به تغییر علایم موجود در کارتهای حافظه یا سامانه‌های رایانه‌ای و مخابراتی یا تراشه‌ها نموده است با توجه به تاریخ تصویب قانون جرایم رایانه‌ای و نیز ماده ۵۵ آن، عمل وی تحت شمول قانون اخیر قرار می‌گیرد. مجازات مندرج در این قانون، یک تا پنج سال حبس یا جزای نقدی است و در صورت صلاحدید قضایی ممکن است حکم به هر دو مجازات داده شود. در مواردی نظیر مداخله در پردازش سیستم‌های رایانه‌ای و ارتباطی، تولید امضای جعلی اشخاص و صدور گواهی معجول صحت امضای الکترونیکی که مستنبط از متون قانونی، عمل مرتکب تحت شمول قانون تجارت

الکترونیکی قرار می‌گیرد، همزمان مشمول حبس و جزای نقدی خواهد بود که البته با توجه به ابعاد وسیع این جرم و نتایج زیانباری که در سطحی گسترده به بار می‌آورد، نسبت به بیشتر مجازاتهای مندرج در فصل پنجم قانون مجازات اسلامی، در خصوص جعل و تزویر، مجازات خفیف‌تری به شمار می‌رود. مجازات اصلی این اعمال مجرمانه ترکیبی از حبس و جزای نقدی اعلام شده است که توأماً مورد حکم قرار می‌گیرد. مرتکب جرم جعل علاوه بر پرداخت جزای نقدی به مبلغ پنجاه میلیون ریال جزای نقدی ثابت، به یک تا سه سال حبس نیز محکوم می‌گردد. به علاوه در هر دو صورت، دادگاه می‌تواند حسب شدت جرم و خصوصیات مجرم، نسبت به صدور مجازاتهای تتمیمی موضوع ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، اقدام نماید.

ملاحظه می‌شود که مجازات این جرم در مقایسه با جعل در مفهوم سنتی، ملایم‌تر تعیین شده است، ولی رویکرد قانون‌گذار همچنان بر تعیین مجازات سالب آزادی در خصوص جرم استوار است که نشانگر شدت جرم و اهمیت حمایت از جامعه در برابر ارتکاب چنین جرایمی است. به نظر می‌رسد قانون‌گذار امیدوار است تا با بهره‌گیری از ارباب ناشی از اعمال مجازات سالب آزادی، با گسترش روزافزون این پدیده مجرمانه مبارزه نماید.

شروع به این جرم، صرفاً در مواردی که عمل مرتکب تحت شمول قانون تجارت الکترونیکی قرار می‌گیرد قابل مجازات است و دادگاه می‌تواند مرتکب را به حداقل مجازات حبس مقرر در ماده ۶۸ قانون تجارت الکترونیکی محکوم نماید و برای مدت یک سال از وی سلب آزادی نماید.

معیارهای شروع به جرم جعل رایانه‌ای نیز همچون جعل در مفهوم سنتی است. از این رو، چنانچه مرتکب عملیات اجرایی جرم را آغاز کرده و اقدام به تحریف و قلب حقیقت نماید، اما پیش از اتمام کار و ایجاد داده‌پیام مجعول، به علل غیر ارادی، از دستیابی به جرم تام و تحصیل داده‌پیام مجعول محروم بماند، این مقدار از انجام عملیات اجرایی و عدم انصراف ارادی وی، شروع به جرم را محقق می‌سازد، مانند موردی که شخصی به منظور تحریف حقیقت، اطلاعات نادرستی را در متن داده‌پیام وارد کند و شروع به پردازش داده‌پیام نماید، ولی پیش از اتمام پردازش و

دستیابی به داده‌پیام مجعول، به عللی خارج از اراده‌ی وی، عملیات پردازش متوقف و مرتکب دستگیر شود. از آنجا که مرتکب، بیشتر مسیر ارتکاب جرم را طی کرده و اگر این مانع نمی‌رسید، جرم تام محقق می‌شد، این مقدار از عملیات اجرایی انجام‌شده، وی را مشمول مجازات شروع به جرم قرار می‌دهد.

ب) روشهای فنی و عملی ارتکاب جعل رایانه‌ای

آن گونه که از ماده ۶ قانون جرایم رایانه‌ای و ماده ۶۸ قانون تجارت الکترونیکی استنباط می‌شود، عنصر مادی این جرم عبارت از قلب حقیقت و مخدوش کردن واقعیت از طریق ارتکاب یک سلسله عملیات فنی است. شناخت مصادیق عملی و فنی ارتکاب جعل، امکان درک بیشتر ماهیت جرم را فراهم می‌سازد و برای شناخت و تحلیل مفاد قانون و آشنایی با شرایط تحقق جرم جعل رایانه‌ای لازم است مورد بررسی قرار گیرد.

۱. قلب و مخدوش کردن حقیقت داده‌پیام

قلب حقیقت در هر دو بُعد مادی و مفادی، اصلی‌ترین جزء عنصر مادی این جرم است. منظور از آن، دگرگون کردن و تحریف واقعیت به گونه‌ای است که حقی را تضییع یا ناحقی را اثبات نماید، اعم از اینکه آثار تحریف حقیقت، از طریق فعل مادی بر روی داده‌پیام باقی و مشهود باشد، مانند موردی که داده‌پیام خلاف واقعی ایجاد کرده یا داده‌پیام موجود را از طریق ارتکاب اعمالی نظیر ورود، محو و توقف با تغییرات اساسی همراه نماید و از این طریق داده‌پیامی را که دارای ارزش مالی و اثباتی است جعل مادی کند یا اینکه عمل مرتکب، بدون هیچ گونه آثار خارجی انجام شود، یعنی بی‌آنکه تغییری در ظاهر داده‌پیام ایجاد گردد و تحریف مادی صورت پذیرد، مفاد و شرایط آن تحریف شده و امر باطلی صحیح یا صحیحی باطل جلوه داده شود، همچون موردی که مأموران مالیاتی یا متصدیان دفاتر رسمی، هنگام انجام وظایف خود در خصوص وارد کردن اطلاعات مربوط به داده‌پیام، مرتکب جعل شده و مطالب خلاف واقعی را در متن داده‌پیامی که حسب قانون

مکلف به ایجاد آن هستند وارد نموده و مورد پردازش قرار دهند یا بخشی از حقایق موجود را حذف و داده‌ها را از مسیر پردازش خارج نمایند و به وسیله آن حقی را تضییع یا ناحقی را اثبات نمایند. در چنین صورتی عمل مرتکب جعل مفادی تلقی و مشمول مجازات خواهد بود.^۱ قلب حقیقت، به شیوه‌های زیر انجام می‌شود:

۱-۱. ورود، تغییر، محو و توقف داده پیام

این اعمال باید حقیقت و واقعیت را دگرگون کرده و منجر به تولید،^۲ ذخیره و در موارد مقتضی ارسال^۳ داده‌پیامی شود که با استفاده از آن در مراجع مختلف، بتوان اموالی تحصیل یا ناحقی را اثبات کرد. از این رو، چنانچه در نتیجه اعمال یادشده، چنین داده‌پیامی ایجاد نشود، عمل مرتکب مشمول مجازات نخواهد بود.

منظور از ورود، وارد کردن اطلاعات ناصحیح و خلاف حقیقت به رایانه یا کارتهای حافظه یا سامانه‌های مخابراتی یا تراشه‌های رایانه‌ای جهت پردازش^۴ اطلاعات^۵ یا مفاهیم، اعم از متن، صدا و تصویر برای ایجاد داده‌های قابل استناد یا وارد کردن متقلبانه داده به داده‌های موجود در آنهاست. اعم از اینکه با ورود اطلاعات و پردازش نهایی توسط رایانه، تحریف و جعل حقایق در داده‌پیام محسوس و رؤیت پذیر باشد یا اینکه بدون هیچ تغییری در ظاهر داده‌پیام، مفاد و شرایط آن تحریف شده و امر باطلی صحیح یا صحیحی باطل جلوه داده شود، عمل

۱. قانون‌گذار از عبارت کلی جعل استفاده کرده و تمامی اعمال فوق را مشمول مجازات قرار داده است و فایده این بحث فقط از جهات نظری است.

۲. تولید: ایجاد فایل‌های مشکل از داده به شکل متن، اعداد یا گرافیک، نگهداری و ذخیره اطلاعات از طریق رسانه‌های فیزیکی، مانند لوحهای نوری، نوارهای مغناطیسی و نرم‌افزارهایی که چنین امکانی را فراهم می‌سازند (لاودن، ۱۳۸۶: ۹).

۳. ارسال: انتقال الکترونیکی اطلاعات از دستگاه ارسال‌کننده به دستگاه دریافت‌کننده (همان).

۴. پردازش: کسب، ذخیره‌سازی، دستکاری، تجزیه و تحلیل و ارائه داده با ابزارهای الکترونیکی (همان).

۵. اطلاعات: داده‌هایی هستند که به شکلی معنادار و مفید سازماندهی شده و قابل درک هستند. منظور از داده، مجموعه‌ای از واقعیات خام است که هنوز به شکلی سازماندهی و منسجم نشده که افراد آن را درک و مورد استفاده قرار دهند. سیستم اطلاعاتی مجموعه‌ای از اجزای وابسته به هم می‌باشد که اطلاعات را جمع‌آوری، پردازش، ذخیره و توزیع می‌کند و آن را قابل استفاده می‌نماید. یک سیستم اطلاعاتی از فناوریهای اطلاعات بهره می‌گیرد تا به هدف برسد (همان: ۶).

مرتکب در هر دو صورت، مشمول عنوان مجرمانه جعل خواهد بود.

در ماده ۷ کنوانسیون جرایم قابل ارتکاب در فضای مجازی نیز ورود هرگونه اطلاعات رایانه‌ای چنانچه به تولید داده‌پیام جعلی و ناصحیح منجر شود، عمل مجرمانه تلقی می‌شود. صرف ایجاد داده‌پیام جعلی که به عنوان داده‌پیام معتبر قابل بهره‌برداری باشد، صرف نظر از اینکه مستقلاً قابل خواندن و درک باشد یا خیر، عمل مرتکب را مشمول عنوان مجرمانه قرار می‌دهد.

تغییر در داده‌پیام نیز مشتمل بر انجام اقداماتی به منظور دگرگون‌سازی داده‌پیام و روند پردازش آن است، به گونه‌ای که در نتیجه اقدامات انجام‌شده، داده‌پیامی متفاوت از داده‌پیام اصل و حقیقی ایجاد شود که البته قابل بهره‌برداری به عنوان داده‌پیام معتبر باشد. به عبارت دیگر، ایجاد تغییر و دگرگونی در ماهیت یا مفاد و شرایط داده‌پیام باید به گونه‌ای باشد که داده‌پیام را از حین انتفاع ساقط نکرده و نتیجه عمل، ایجاد داده‌پیامی قابل مقایسه با داده‌پیام معتبر بوده و قابل استفاده در مراجع مختلف باشد.^۱ تغییر داده‌ها یا علایم موجود در کارتهای حافظه یا داده‌های قابل پردازش در سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا تراشه‌ها، یکی دیگر از مصادیق این جرم تلقی می‌شود که در ماده ۶ قانون جرایم رایانه‌ای احصا گردیده است. ماده ۷ کنوانسیون جرایم قابل ارتکاب در فضای مجازی نیز تغییر در اطلاعات رایانه‌ای را چنانچه به ایجاد داده‌پیام جعلی منجر شود و به عنوان داده‌پیام معتبر و قانونی قابل استفاده باشد، عملی مجرمانه تلقی کرده است.

محو داده‌پیام نیز عبارت از حذف دائمی اطلاعات است، به گونه‌ای که قابل بازسازی و بهره‌برداری مجدد نباشد. محو و حذف بخشی از داده‌پیام و پردازش مجدد آن، به تنهایی یا در کنار سایر داده‌پیام‌ها، باید منجر به ایجاد وضعیتی شود که در نتیجه آن، ناحقی اثبات یا حقی تضحیح شود و عنوان تغییر داده‌پیام بر آن صدق کند که در این صورت، مشمول ماده ۶ قانون جرایم رایانه‌ای می‌گردد.

از این رو، در موردی که شخص با محو بخشی از داده‌پیامی که برائت ذمه

۱. برای مقایسه با تغییر (Alteration) در جرم جعل در مفهوم سنتی کلمه، ر.ک: گلدوزیان، بی تا: ۴۰۵؛ ولیدی، بی تا: ۲۴۰؛ میرمحمدصادقی، ۱۳۸۵: ۲۵۸-۲۵۹.

شخص ثالثی را گواهی می‌کند، داده‌پیام ظاهراً معتبری ایجاد می‌نماید و خود را مجدداً طلبکار نشان می‌دهد، مرتکب عمل جعل شده است.^۱

در ماده ۷ کنوانسیون جرایم قابل ارتکاب در فضای مجازی نیز محو داده‌پیام چنانچه به ایجاد داده‌پیام جعلی با ظاهری معتبر منجر شود، به عنوان عمل مجرمانه اعلام گردیده است.

منظور از توقف داده‌پیام، اختفای تمام یا بخشی از داده‌ها به گونه‌ای است که عمل پردازش را از مسیر عادی خارج و مانع از عملکرد صحیح سیستمها و پردازش دقیق اطلاعات شود. پردازش چنین اطلاعاتی منجر به حصول نتایج غیر واقعی شده و داده‌پیام ایجادشده از این طریق، هیچ گونه انطباقی با واقعیت نخواهد داشت، ولی چنانچه به عنوان داده‌پیام معتبر قابل استفاده باشد، داده‌پیام معقول تلقی می‌شود. از این رو، مثلاً در مواردی که مرتکب با موقوف‌سازی بخشی از اجزای داده‌پیامهای تجاری، در خصوص مشخصات کالاها، خدمات، مشخصات واحد بازرگانی یا تاجر و مسئول بنگاه تجاری، داده‌های تفصیلی را از مسیر پردازش خارج و از این طریق، داده‌پیام ظاهراً معتبری ایجاد می‌نماید، مرتکب جعل شده است. در ماده ۷ کنوانسیون جرایم قابل ارتکاب در فضای مجازی نیز موقوف‌سازی داده‌پیام به عنوان عنصر مادی جرم جعل شناسایی شده است.

۲-۱. مداخله در پردازش داده‌پیام و سیستم رایانه‌ای

سیستم رایانه‌ای مجموعه‌ای از عناصر سخت‌افزاری و نرم‌افزاری است که برای انجام کار خاصی از جمله فعالیت‌های مخابراتی یا سامانه‌های پردازشگری با هم کار می‌کنند. هرگونه مداخله در عملکرد سیستم سخت‌افزاری یا عملیات پردازش داده‌پیام و سیستمهای نرم‌افزاری رایانه‌ای می‌تواند رایانه را از مسیر پردازش صحیح داده‌پیام خارج کند و کارکردهای اساسی سیستم سخت‌افزاری رایانه را مختل نماید. این عمل، مداخله در عملکرد سیستم رایانه‌ای و پردازش داده‌پیام تلقی می‌شود. این امر در ماده ۵

۱. برای مقایسه با محو در سند یا نوشته و ارتکاب عنصر مادی جرم جعل در مفهوم سنتی، ر.ک:

گلدوزیان، بی‌تا: ۴۰۷؛ ولیدی، بی‌تا: ۲۳۳.

کنوانسیون جرایم قابل ارتکاب در فضای مجازی نیز مورد اشاره قرار گرفته است. مداخله در پردازش داده پیام و سیستم رایانه‌ای، چنانچه منتهی به ایجاد داده پیام جعلی شود و امکان استفاده از آن به عنوان داده پیام معتبر وجود داشته باشد، عمل مرتکب را مشمول مجازات قرار می‌دهد.

۳-۱. صدور و تولید جعلی امضای اشخاص

استفاده از وسایل کاربردی سیستم‌های رمزنگاری تولید امضا - مثل کلید اختصاصی - بدون مجوز امضاکننده، عین عبارت قانون در مقام بیان یکی از مصادیق عنصر مادی جعل رایانه‌ای است. طبق بندی ماده ۲ قانون تجارت الکترونیکی مصوب ۱۳۸۲، امضای الکترونیکی عبارت از هر نوع علامت متصل به داده پیام است که برای شناسایی امضاکننده مورد استفاده قرار می‌گیرد^۱ (زرکلام، ۱۳۸۵؛ ۲۸۹: ۷۷-۷۸؛ Brazell, 2008) و اگر دارای برخی اوصاف و شرایط قانونی و فنی خاص باشد، امضای الکترونیکی مطمئن نامیده می‌شود و از این نظر با امضای دست‌نویس که زیر اسناد کاغذی درج می‌گردد و در دفاتر اسناد رسمی گواهی می‌شود، تفاوت چندانی ندارد.

امضای الکترونیکی باید دارای اوصاف و عملکردهای خاصی باشد. نخست آنکه مشخص‌کننده هویت امضاکننده باشد و سایر اشخاص امکان استفاده از آن را نداشته باشند. دوم اینکه عمل مثبتی باشد که به مفهوم تصدیق صحت معامله است (Ibid.: 12) و چنانچه به گونه‌ای اعمال شود که موجب اصالت امضا و مدرک باشد و امکان انکار و تکذیب یا تغییر آن وجود نداشته باشد «امضای مسلم‌الصدور» تلقی می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶).

وجود امضا در زیر نوشته یا سند، جزئی از شرایط شکلی اعتبار سند است و

۱. این تعریف، نسبتاً با تعریف مندرج در بند یک ماده ۲ دستورالعمل شماره ۹۹/۹۳ مصوب ۱۹۹۹ پارلمان و شورای وزیران اتحادیه اروپا در خصوص امضای الکترونیکی و بیشتر با ماده ۷ قانون نمونه کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل متحد در خصوص تجارت الکترونیکی مصوب ۱۹۹۶ و بند الف ماده ۲ قانون نمونه کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل متحد درباره امضای الکترونیکی مصوب ۲۰۰۱ مطابقت دارد. تجزیه و تحلیل تعاریف فوق نشان می‌دهد که امضای الکترونیکی، داده‌ای الکترونیکی است که به سایر داده‌های الکترونیکی منضم یا به طور منطقی مرتبط شده و رابطه امضاکننده را با آن داده‌ها مشخص می‌کند.

تصدیق صحت و اصالت امضا، به عنوان ابزاری جهت پیشگیری از ادعای انکار یا تردید و حتی جعل تلقی می‌شود. نتیجه چنین فرایندی، ایجاد «امضای مسلم الصدور» است که هیچ گونه دعوی انکار یا تردید، علیه آن مسموع نیست (قانون آیین دادرسی مدنی، ماده ۲۲۵). امضای الکترونیکی نیز از این امر مستثنا نبوده و برای اینکه واجد آثار حقوقی باشد و صدور آن به مفهوم شناسایی هویت امضاکننده و اصالت امضا و مدرک باشد و عملی مثبت قلمداد شود، باید از یک سلسله شرایط شکلی برخوردار باشد و چون امری مبتنی بر فناوری است، باید از قواعد فنی خاصی نیز تبعیت نماید (قناد، ۱۳۸۵: ۶۵-۶۶). هدف از وضع شرایط قانونی برای اعتبار بخشیدن به امضای الکترونیکی و به ویژه تولید و صدور امضای الکترونیکی مطمئن، تضمین تمامیت، دوام و امضاپذیری اسناد الکترونیکی است. بر این اساس، اسناد الکترونیکی که بدین نحو امضا شده‌اند، اعتباری همسان با اسناد کاغذی با امضای دست‌نویس دارند. هر اندازه کارایی سیستم فنی که برای صدور امضای الکترونیکی استفاده شده، بیشتر باشد، تمامیت، دوام و ارتباط سند با فایل‌های امضایی که برای آن ایجاد شده بیشتر است (زرکلام، ۱۳۸۵: ۲۹۱). از این رو، امضایی که طبق شروط مقرر در قانون صادر شده باشد، «امضای الکترونیکی مطمئن» نام می‌گیرد و همچون امضای مسلم الصدور که ذیل اسناد کاغذی درج می‌گردد، هیچ گونه دعوی انکار یا تردید علیه آن مسموع نبوده و قابل انتساب به صادرکننده است. تفاوت امضای الکترونیکی با امضای رقمی در این نکته نهفته است که در امضای الکترونیکی هر نماد الکترونیکی که به امضا متصل شود معتبر بوده و می‌توان از کلیه اشکال فناوریهای الکترونیکی سطح پایین و سطح بالا برای تولید آن بهره برد. به عنوان نمونه وقتی با استفاده از قلم نوری متن یک سند امضا می‌شود (Brazell, 2008: 38) یا در موردی که شخصی امضای مکتوب خود را در رایانه «تصویربرداری» نموده و آن را به یک نوشته «منضم» می‌کند یا حتی در موردی که شخصی نام خود را ذیل یک سند الکترونیکی درج می‌کند (Ibid.: 36)، یک سند با امضای الکترونیکی تولید نموده است و لزومی به استفاده از فنون رمزنگاری در چنین امضایی وجود ندارد. چنین امضایی اگرچه قابل جعل است، امضای الکترونیکی با استفاده از فناوری سطح پایین

تلقی می‌شود (Ibid.: 37-38). در مقابل، دو روش مبتنی بر فناوری سطح بالا نیز وجود دارد. نخست، «امضای رقمی» است که محدود به فناوری زیرساخت کلیدهای عمومی است و با استفاده از این فناوری سطح بالا، اسناد «رمزنگاری» و به عبارتی امضا می‌شوند و سپس مورد شناسایی قرار می‌گیرند (Baker, 2008: 248-249) و از آنجا که این رمزنگاری با استفاده از یک جفت کلید عمومی و اختصاصی صورت می‌پذیرد، «رمزنگاری نامتقارن» نامیده می‌شود^۱ (Ibid.: 248-249; Brazell, 2008: 51) و دوم امضای بایومتریک یا مبتنی بر «زیست‌سنجی» که با استفاده از خصوصیات زیستی هر شخص نظیر ویژگی‌های شبکه‌ای، عنبیه یا اثر انگشت وی طراحی شده و منحصر به فرد است. وسایلی که برای ثبت ویژگی‌های زیستی هر فرد به کار می‌روند، امروز به صورت تجاری خرید و فروش می‌شوند و از طریق آنها، اثر انگشت، ساختار شبکه‌ای و عنبیه چشم، خطوط کف دست، شکل رگها، میزان فشار دست بر روی کاغذ در هنگام امضا و حتی ترکیب صورت قابل ثبت و اندازه‌گیری است. این دستگاهها پس از ثبت ویژگی‌های زیستی هر شخص، آن را به اطلاعات عددی تبدیل می‌کنند. به این فرایند، «رقمی‌سازی» گفته می‌شود. این ارقام، مبنای شناسایی ویژگی‌های زیستی شخص در مراجعات بعدی قرار می‌گیرد. ایراد این فناوری این است که ویژگی‌های جسمی انسان در اثر افزایش سن، بیماری و سایر عوامل تغییر می‌کند. فشار بیش از اندازه ابزار اندازه‌گیری بر عضو ممکن است باعث صاف شدن عضو و اشکال در تعیین محدوده دقیق آن گردد یا در مواردی که زخم وجود دارد، اندازه‌گیری دقیق نخواهد بود. از این رو ممکن است به واسطه این اندازه‌گیری غیر دقیق، شخص مجاز، غیر مجاز اعلام شود و شخص غیر مجاز تأیید گردد. این ویژگی، نقطه ضعف این

۱. رمزنگاری، روشی برای انتقال داده‌ها به گونه‌ای است که محتوای اطلاعات پوشیده مانده و امکان دسترسی و استفاده غیر مجاز از اشخاص ثالث سلب شود. برای رمزنگاری، از یک یا چند پارامتر محرمانه که به آن متغیرهای رمزنگاری گفته می‌شود یا از یک جفت کلید استفاده می‌شود. اگر در رمزنگاری و رمزگشایی از یک کلید خصوصی استفاده شود، رمزنگاری متقارن تلقی می‌شود و اگر یک جفت کلید به نامهای عمومی و اختصاصی مورد استفاده قرار گیرد، رمزنگاری نامتقارن خواهد بود. رمزنگاری متقارن چندان اطمینان‌بخش نیست؛ زیرا در هر معامله میان افراد مختلف یا حتی یکسان، باید کلید جدیدی ایجاد شود و امنیت هر کلید فقط برای یک بار استفاده قابل تضمین است، حال آنکه در رمزنگاری نامتقارن، کلید اختصاصی اشخاص همیشه محرمانه باقی می‌ماند.

روش به شمار می‌رود و از این رو استفاده از روشهای رمزنگاری برای تولید امضای الکترونیکی مطمئن رایج‌تر است (Brazell, 2008: 39-49; Vacca, 2009; Liu, 2010). برخی از نظامهای قانون‌گذاری^۱ (Brazell, 2008: 28-31)، استفاده از فناوری «زیرساخت کلید عمومی» را شرط صحت امضای الکترونیکی اعلام کرده و به عبارتی امضای رقمی را مورد تأیید قرار داده‌اند و برخی دیگر همانند ایران، بر فناوری خاصی تأکید نداشته و تنها معیارهای لازم را برای اعتبار بخشیدن به امضای الکترونیکی بیان نموده‌اند که البته مسیری است که به امضای رقمی ختم می‌شود (Ibid.: 35) و تحقق آن با استفاده از فناوری زیرساخت کلید عمومی امکان‌پذیر است.

این ابزار تولید‌کننده امضای الکترونیکی، مبتنی بر رمزنگاری بوده^۲ (Baker, 2008: 4-5) و متشکل از یک جفت کلید عمومی و اختصاصی است که مکمل یکدیگرند و برای رمزنگاری و رمزگشایی فایل‌های اطلاعاتی الکترونیکی به کار می‌روند. این رمزنگاری، امضایی تولید می‌کند که اصطلاحاً «امضای الکترونیکی مطمئن» یا «امضای رقمی» نامیده می‌شود. «کلید عمومی» شخص، فاقد وصف محرمانگی بوده و در دنیای تجارت الکترونیکی، در دسترس عموم کاربران

۱. کشورهایی نظیر بلژیک، فرانسه، آلمان، ایرلند، فنلاند، نروژ، اسپانیا، سوئد، هلند و پادشاهی متحده انگلستان از جمله این کشورها هستند.

۲. فناوری‌ای که برای رمزنگاری داده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد، به عملیات هش (hash function) شهرت دارد. این عملیات، اطلاعات را به یک ارزش با اندازه معین تبدیل می‌کند که ارزش هش (hash value) نامیده می‌شود. الگوریتمی که به هر داده‌پیام اختصاص داده می‌شود (hash algorithm)، منحصر به فرد است. به این صورت که برای هر حرف الفبا، یک عدد مشخص و منحصر به فرد تعیین می‌شود و متن، دوباره با این اعداد بازنویسی می‌گردد. سپس کلیه اعداد با هم جمع می‌شوند و حاصل جمع، به عنوان داده‌پیام به آسانی منتقل می‌شود. حتی اگر یک حرف از این متن تغییر کند، متن جدید یک ارزش هش جدید تولید می‌کند و در نتیجه، حاصل جمع تغییر می‌کند و جعلی بودن متن معلوم می‌شود. رمزگشایی نیز به این صورت است که دریافت‌کننده، کلید اختصاصی خود یا کلید عمومی فرستنده را (حسب اینکه متن با چه کلیدی رمزنگاری شده باشد) به کار می‌برد تا اصالت امضای الکترونیکی فرستنده پدیدار شود. سپس همان الگوریتم هش را به کار می‌برد تا متن رمزنگاری‌شده، قابل رؤیت شود، آنگاه با بهره‌گیری از کلید عمومی فرستنده، متن رؤیت‌شده را رمزگشایی می‌کند و از این طریق تمامیت و اصالت متن و فرستنده آن اثبات می‌شود.

قرار می‌گیرد. ولی «کلید اختصاصی»، «کد رقمی» محرمانه شخص است که همانند اثر انگشتان وی تلقی شده و باید مورد حفاظت قرار گیرد.^۱

برای تولید امضای الکترونیکی مطمئن با استفاده از روش رمزنگاری، امضاکننده پس از تولید داده پیام اعم از متن، صدا و تصویر، آن را با کلید اختصاصی خود رمزنگاری نموده و برای مخاطب ارسال می‌نماید. در این مرحله، رمزگشایی داده پیام صرفاً از طریق کلید عمومی شخص امضاکننده که مکمل کلید اختصاصی اوست امکان‌پذیر بوده و با هیچ روش دیگری قابل رمزگشایی نمی‌باشد. ناگفته نپیداست چنانچه کلید اختصاصی امضاکننده در دسترس اشخاص دیگری قرار گیرد، امکان ایجاد اسناد جعلی با امضای دارنده کلید اختصاصی و هرگونه سوء استفاده وجود دارد، از این رو محافظت از آن بسیار ضروری است. این امر در ماده ۸ قانون نمونه امضای الکترونیکی کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل متحد مصوب سال ۲۰۰۱ و بند ۶ ماده ۹ ویرایش دوم «شیوه‌نامه اتاق بازرگانی بین‌المللی در خصوص تجارت بین‌الملل با استفاده از فناوریهای رقمی»، مورد اشاره قرار گرفته و دارنده ابزارهای تولید امضا مکلف به مراقبت و نگهداری از ابزارها بوده و در مواردی که احتمال هرگونه سوء استفاده از ابزارها وجود دارد، باید مراتب را فوراً به کلیه اشخاصی که ممکن است در رابطه با چنین سوء استفاده‌هایی لطمه ببینند، اعلام نماید، وگرنه مسئول جبران خسارتهای وارده خواهد بود. از سوی دیگر، چنانچه داده پیام با استفاده از کلید عمومی مخاطب، رمزنگاری و برای وی ارسال شود، بازگشایی آن صرفاً از طریق کلید اختصاصی شخص مخاطب امکان‌پذیر بوده و اطلاعات آن برای هیچ کس جز مخاطب قابل درک نمی‌باشد.

خدمات مربوط به کلیدهای مزبور، به موجب ماده ۳۱ قانون تجارت الکترونیکی از طریق «دفاتر خدمات صدور گواهی الکترونیکی»^۲ در اختیار درخواست‌کنندگان

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: <http://www.itsecurity.com/products>.

۲. تصویب آیین‌نامه مربوط به تأسیس و شرح وظایف این دفاتر، مشترکاً بر عهده وزارتخانه‌های بازرگانی، ارتباطات و فناوری اطلاعات، امور اقتصادی و دارایی و دادگستری و نیز سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور است و تا کنون به تصویب نرسیده است (برای اطلاعات بیشتر در خصوص ماهیت این دفاتر، ر.ک: قناد، ۱۳۸۵: ۷۸-۸۵).

قرار می‌گیرد. این خدمات شامل: تولید، صدور، ذخیره، ارسال، تأیید، ابطال و به‌روزرنگهداری گواهیهای اصالت امضای الکترونیکی می‌باشد. وظیفه اصلی این دفاتر، شناسایی و تأیید هویت امضاکنندگان و اصالت امضای ایشان است که با ارائه کلیدهای مزبور انجام می‌شود.

به عبارت دیگر، با استفاده از این ابزارهای فناورانه، امکان جعل امضای اشخاص یا دستیابی به متن داده‌پیامهای اختصاصی ایشان در محیط الکترونیکی، جز با دستیابی به کلید اختصاصی آنها وجود ندارد. از این روست که قانون‌گذار در مواد ۱۰ و ۱۵ قانون تجارت الکترونیکی پس از تبیین کلی شرایط اختصاصی امضای الکترونیکی مطمئن، امضای داده‌پیام به شیوه‌های مذکور را معتبر و سند حاصله را در حکم اسناد معتبر و غیر قابل انکار و تردید دانسته است و اگرچه از عباراتی مبهم و غیر دقیق استفاده نموده، برای چنین امضایی ارزش اثباتی معادل اسناد رسمی قائل شده است (زرکلام، ۱۳۸۵: ۹۷-۹۸) و تنها امکان طرح ادعای جعل در خصوص مورد یا فقدان اعتبار به جهات قانونی را -همچون حجر و فوت دارنده کلید در زمان استفاده از آن یا ادعای سرقت یا خیانت در امانت و سوء استفاده از کلید اختصاصی که نزد امین، امانت بوده است- پیش‌بینی کرده و مسلماً بار اثبات دلیل نیز بر عهده مدعی خواهد بود.

پس با استفاده از سیستم کاربردی رمزنگاری نامتقارن، عملیات مربوط به رمزنگاری و متعاقباً رمزگشایی، به وسیله یک جفت کلید عمومی و اختصاصی صورت می‌پذیرد و آنچه محرمانه و استفاده غیر مجاز آن مجرمانه است، کلید اختصاصی است که یک کد رقمی کاملاً انحصاری و قابل مقایسه با اثر انگشتان شخص است و در زمره اطلاعات محرمانه اشخاص قرار دارد و هرگونه استفاده غیر مجاز از آن برای تولید امضا، به عنوان عنصر مادی جرم جعل قابل تعقیب است.^۱ از این رو، چنانچه مرتکب با دستیابی به کلید اختصاصی شخص، امضای وی را ذیل یک سند الکترونیکی یا داده‌پیامی که به عنوان گواهی یا سند الکترونیکی قابل بهره‌برداری

۱. برای مقایسه شرایط و مفهوم تولید امضای اشخاص و ارتکاب جعل در مفهوم سنتی، ر.ک: گلدوزیان، بی تا: ۴۰۵؛ ولیدی، بی تا: ۲۳۰.

است، جعل کند، اقدام وی به عنوان قلب و تحریف حقیقت قابل مجازات است. البته با توجه به شرایط مندرج در مواد ۱۰ و ۱۵ قانون تجارت الکترونیکی، بار اثبات دلیل در ادعای جعل امضا نسبت به چنین داده پيامی، بر عهده دارنده کلید اختصاصی است که قانوناً به عنوان امضاکننده مجاز شناخته می شود. چنین کاری از نظر فنی دشوار و تا حد زیادی غیر ممکن است.

۱-۴. اخذ گواهی صحت و اصالت امضای الکترونیکی به شیوه های مجعول
 صدور گواهی صحت و اصالت امضای الکترونیکی، از طریق دفاتر خدمات صدور گواهی الکترونیکی صورت می پذیرد (قناد، ۱۳۸۵: ۷۶-۸۳). این تأسیس حقوقی نوین که در نتیجه بهره مندی از فناوریهای اطلاعات و ارتباطات ایجاد گردیده، یکی از اساسی ترین پایه های تجارت الکترونیکی به شمار می رود. این دفاتر در بستر مبادلات الکترونیکی و در فضای مجازی جایگزین سازمانهای متولّی ثبت حقایق مربوط به اشخاص و دفاتر صدور گواهی صحت و اصالت امضا تلقی می شوند و عملیات مربوط به شناسایی هویت طرفهای معاملات و گواهی صحت صدور و اصالت امضای اشخاص را به عهده دارند. از این رو، تحت عنوان دفاتر اسناد الکترونیکی نیز شناخته می شوند. وظیفه این دفاتر، تأمین و تضمین منافع و حقوق اجتماع و امنیت و صحت در روابط حقوقی و معاملات الکترونیکی اشخاص است. روش کار این دفاتر نیز به گونه ای است که پس از بررسی کامل و شناسایی هویت امضاکننده، یک جفت کلید جهت صدور امضای الکترونیکی، به طور کاملاً انحصاری ایجاد و در اختیار متقاضی قرار می دهند و در کلیه مواردی که اصالت و صحت صدور این امضا در مراجع یا نزد اشخاص مورد بررسی قرار گیرد، خدمات مربوط به تأیید اصالت و تصدیق صحت امضای الکترونیکی را که با استفاده از آن کلیدها صادر شده است، به عهده دارند و مراتب را گواهی می نمایند (همان: ۵۹-۶۶). این گواهی، معتبر و هم پایه گواهی دفاتر اسناد رسمی کنونی در خصوص صحت امضای اشخاص است. حال چنانچه گواهی صحت امضای الکترونیکی برای امضایی صادر شود که جزئیات آن قبلاً در چنین دفاتری به ثبت نرسیده و هویت صادرکننده

آن از طریق این دفاتر بررسی و شناسایی نشده است، عمل مرتکب، صدور گواهی مجعول تلقی می‌شود و تحت عنوان جرم جعل، قابل پیگرد قانونی خواهد بود.

به علاوه ممکن است در برخی موارد، نام دارنده امضا، در فهرست این دفاتر ثبت شده و مراحل مربوط به بررسی و شناسایی هویت وی به طور کاملاً قانونی انجام شده باشد، ولی گواهی صحت و اصالت صدور امضای الکترونیکی برای امضایی صادر شده باشد که کلید اختصاصی آن، هیچ گونه انطباقی با کلید اختصاصی متعلق به نام ثبت شده در فهرست ندارد. به عبارت دیگر، نام در فهرست ثبت شده، ولی امضا متعلق به آن نام نیست و مرتکب با صدور گواهی مجعول، تعلق این امضا را به نام ثبت شده در فهرست، مورد تأیید و تصدیق قرار می‌دهد. در چنین موردی، صادر کننده گواهی، مرتکب جعل شده و عمل وی مشمول مجازات قرار می‌گیرد.

۲. لزوم وجود ارزش مالی و اثباتی داده پیام

جرم جعل تنها در صورتی محقق می‌شود که داده پیام تولید شده دارای ارزش مالی و اثباتی بوده و به عنوان داده پیام ظاهراً معتبر، قابل استناد در مراجع مختلف اداری، قضایی و... باشد و بتواند در تزییع حق و اثبات ناحقی مؤثر واقع شود. در غیر این صورت، ایجاد داده پیامی که قابلیت به کارگیری به عنوان داده پیام معتبر و تأیید شده را ندارد و یا فاقد ارزش مادی و اثباتی است و مرتکب یا شخص ثالث، با استفاده از آن منتفع نمی‌شود، جعل تلقی نمی‌گردد و ایجاد کننده چنین داده پیامی مسئولیت کیفری نخواهد داشت.

از این رو چنانچه مرتکب، از راههای پیش‌بینی شده در این ماده، داده پیام مربوط به انتقال مالکیت اموال غیر منقول متعلق به اشخاص ثالث را جعل نماید یا گواهی جعلی صحت امضای خود یا امضای الکترونیکی شخص ثالثی را در ذیل چنین داده پیامی صادر کند و همچنین در موردی که شخص، رسیده‌های خلاف واقعی را در خصوص فروش مواد دارویی به مصرف کنندگان نهایی، به صورت داده پیام ایجاد کند یا امضای الکترونیکی، در ذیل این اسناد فروش، تولید و صادر می‌نماید، عمل وی مشمول عنوان مجرمانه جعل قرار نمی‌گیرد؛ زیرا به موجب بندهای الف و

ب ماده ۶ قانون تجارت الکترونیکی، داده‌پیامهایی که مربوط به اسناد مالکیت اموال غیر منقول یا فروش مواد دارویی به مصرف‌کنندگان نهایی است، از نظر قانون حکم نوشته را نداشته و معتبر نمی‌باشد. از این رو به فرض تولید چنین داده‌پیامی، هیچ‌گونه نفع مالی عاید مرتکب نشده و امکان اثبات ناحق یا تضییع حقی از این طریق وجود ندارد؛ زیرا داده‌پیام تولید شده را نمی‌توان به عنوان یک داده‌پیام معتبر، در مراجع اداری، قضایی، مالی و نظایر آن مورد بهره‌برداری قرار داد. مستنبط از متن ماده این است که مبنای مسئولیت کیفری و اعمال مجازات بر مرتکب، قابلیت به کارگیری داده‌پیامهای غیر واقعی، به جای داده‌پیام واقعی و قابلیت استناد به آن است.

۳. اضرار به غیر

از قید لزوم وجود ارزش مالی یا اثباتی در داده‌پیام تولیدشده، می‌توان نتیجه گرفت که قلب حقیقت باید متضمن ایراد ضرر به غیر باشد. اعم از اینکه ضرر به منافع خصوصی اشخاص یا منافع عمومی جامعه وارد شود. از این رو صرف قلب و تحریف حقیقت، بدون امکان اضرار به غیر، جعل تلقی نمی‌شود. ولی در عین حال باید توجه داشت که تحقق عملی اضرار به غیر، شرط ضروری تحقق عنصر مادی جرم جعل نیست و صرف انجام یکی از مصادیق طرح‌شده و ارتکاب عنصر مادی این جرم برای تعقیب کیفری کافی است. به عبارت دیگر، این جرم آنی است و به محض انجام اعمال مجرمانه اضرار‌آمیز تمام می‌شود و مرتکب قابل تعقیب است، هر چند در لحظه ارتکاب، قصد فریب شخص خاصی را نداشته باشد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۵: ۲۹۸). از این رو گرچه احتمال ورود ضرر بالقوه برای جرم دانستن عمل ضروری است، تحقق ضرر آنی، شرط اعمال مسئولیت کیفری نیست و عمل مرتکب، در هر صورت قابل مجازات است، هر چند ضرر یا خسارت بالفعلی وارد نیامده باشد. در چنین شرایطی، ضرر مطلق ناشی از ایجاد داده‌پیامهای مجعول، برای تحقق جرم کافی است و مفهوم ضرر در عنصر مادی این جرم نهفته است و تصور نهایی مرتکب از انجام جرم، بخشی از عنصر روانی است که در جای خود مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴. احراز عنصر روانی

جعل رایانه‌ای همانند نوع سنتی آن، جرمی عمدی است و علاوه بر سوء نیت عام و آگاهی مرتکب از ارتکاب اعمال مجرمانه، سوء نیت خاص اضرار به غیر، اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی نیز لازم است. به عبارت دیگر، اولاً باید سوء نیت عام مرتکب به تولید و پردازش داده‌پیامهای مجعول احراز و مشخص شود که با علم و آگاهی کامل و عمداً (همان: ۳۱۲) مبادرت به قلب حقیقت و تحریف حقایق نموده است و ثانیاً باید قصد خاص فریب دادن دیگران را داشته و آگاه باشد که اعمال وی اضرار آمیز بوده و تولیدات مجرمانه وی، قابلیت اضرار به غیر را دارد و ممکن است به منافع کل جامعه یا افراد آن لطمه وارد نماید. به عبارت دیگر، مرتکب باید قصد ایراد ضرر مادی یا معنوی به غیر را داشته باشد (همان: ۳۱۳).

از این رو در مواردی که مرتکب با اعتقاد به اینکه حق ورود اطلاعات یا تغییر مندرجات داده‌پیام را دارد و یا مجاز به مداخله در سیستم یا پردازش داده‌پیام است، اقداماتی را انجام دهد و در نتیجه آن، داده‌پیمای خلاف حقیقت ایجاد کند که اتفاقاً قابلیت استفاده به عنوان داده‌پیام معتبر را هم داراست، عمل مرتکب، مشمول عنوان مجرمانه جعل قرار نمی‌گیرد. مانند موردی که کاربر مجاز که حق ورود به سیستم و پردازش اطلاعات را دارد، با اعتقاد به اینکه حق تغییر مندرجات داده‌پیام را دارد، بخشی از داده‌پیام را حذف و محو کند و آن را مجدداً مورد پردازش قرار دهد و در نتیجه، داده‌پیام کاملاً معتبری بر خلاف حقیقت ایجاد کند. در چنین موردی، ایجادکننده داده‌پیام، به واسطه عدم آگاهی از اینکه مرتکب قلب و تحریف واقعیت شده است، بزهکار تلقی نمی‌گردد. همچنین در مواردی که مرتکب، با علم به اینکه عمل وی قلب و تحریف حقیقت است، در داده‌پیامهای شخصی متعلق به خود، تغییراتی ایجاد و با ورود برخی اطلاعات یا حذف و محو بخشی از آن، داده‌پیام جدیدی را به ضرر خود ایجاد نماید، از آنجا که سوء نیت خاص اضرار به غیر، به سوء نیت عام قلب و تحریف حقیقت ملحق نشده است، عمل وی مشمول مجازات نخواهد بود.

همچون سایر جرایم، انگیزه مرتکب در تحقق این جرم تأثیری ندارد و در

صورت تکمیل عنصر روانی، عمل مرتکب، حتی چنانچه به انگیزه خیرخواهانه صورت گرفته باشد، قابل مجازات است. مانند موردی که شخصی به انگیزه کمک به مدیون و رهنیدن وی از تعقیب قضایی و عواقب احتمالی آن، اطلاعات مربوط به بدهی او را از متن داده پیام محو و حذف نماید یا با ورود اطلاعات نادرست، او را بریء الذمه نشان دهد. از آنجا که چنین داده پیمایی قابلیت اضرار به غیر و بهره برداری در مراجع قضایی را دارد، عمل مرتکب صرف نظر از انگیزه دیگرخواهانه‌ای که به همراه دارد، جعل و مشمول مجازات است.

نتیجه گیری

بسیاری از اعمال مجرمانه‌ای که در فضای فیزیکی و ملموس قابل تحقق هستند، در فضای مجازی نیز امکان فعلیت دارند. تحقق جرایم در فضای مجازی با تکیه بر ابزارهای ناشی از پیشرفت علوم و فناوریهای اطلاعات و ارتباطات امکان پذیر است و شبکه‌های اطلاع رسانی رایانه‌ای نظیر اینترنت یا شبکه‌های محلی تلفن همراه، بستر مناسبی را برای بسیاری از فعالیت‌های مجرمانه، به ویژه انواع سازمان یافته آن فراهم کرده است. ارتکاب جرایم در این فضا، از برخی جهات آسان تر و فرار از پیامدهای قضایی آن به مراتب امکان پذیرتر است. هر قدر استفاده از ابزارهای فناورانه در ارتکاب جرایم افزایش یابد، کشف و اثبات جرایم و تحصیل ادله قانونی دشوارتر می گردد. به گونه‌ای که در برخی موارد عملاً امکان استماع دعوی بزه دیده متفسی شده یا به موردی نادر تبدیل می شود.

البته علی‌رغم تفاوت‌هایی که در روشهای ارتکاب عنصر مادی میان جعل سنتی و جعل مبتنی بر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات وجود دارد، شباهتهایی نیز میان جعل مرتبط با رایانه و جعل در مفهوم سنتی آن وجود دارد که یکی از آنها قلب حقیقت و مخدوش کردن و تغییر دادن واقعیت است. بررسی مقررات قانونی نشان می‌دهد که روش ارتکاب جرم جعل در فضای سنتی با فضای الکترونیکی متفاوت است. بستر ارتکاب این جرم، مبادلات الکترونیکی است که با بهره‌گیری از فناوریهای اطلاعات و ارتباطات و ابزارهای متنوع آن محقق می‌شود. به علاوه روشهای

ارتکاب این جرم نیز همچون زمینه ارتکاب آن الکترونیکی است و با ارتکاب افعالی نظیر ورود، تغییر، محو و توقف داده پیام و سیستم‌های رایانه‌ای یا استفاده از وسایل کاربردی سیستم‌های رمزنگاری تولید امضا و... که همگی بر فناوریهای اطلاعات و ارتباطات مبتنی هستند، عملی می‌شود. قلب حقیقت، در هر دو بُعد مادی و معنوی، اصلی‌ترین جزء عنصر مادی این جرم است. منظور از آن، دگرگون کردن و تحریف واقعیت به گونه‌ای است که حقی را تضييع یا ناحقی را اثبات نماید. این عمل به شیوه‌های گوناگون نظیر ورود، تغییر، محو و توقف داده پیام، مداخله در پردازش داده پیام و سیستم رایانه‌ای، صدور و تولید جعلی امضای اشخاص، اخذ گواهی صحت و اصالت امضای الکترونیکی از راه‌های مجعول صورت می‌پذیرد.

تولید چنین داده‌پیامی در صورتی جرم است که دارای ارزش مالی و اثباتی باشد و نیز این قابلیت را داشته باشد که در مراجع مختلف اداری، قضایی و... به عنوان داده پیام معتبر به کار گرفته شود و در تضييع حق و اثبات ناحقی مؤثر باشد. در غیر این صورت، ایجاد داده‌پیامی که قابلیت به کارگیری به عنوان داده پیام معتبر و تأیید شده را ندارد و یا فاقد ارزش مادی و اثباتی است و مرتکب یا شخص ثالث با استفاده از آن منتفع نمی‌شود، جعل به شمار نمی‌رود و ایجادکننده چنین داده‌پیامی مسئولیت کیفری نخواهد داشت. قلب حقیقت باید متضمن ایراد ضرر به غیر باشد؛ اعم از اینکه ضرر به منافع خصوصی اشخاص یا منافع عمومی جامعه وارد شود. از این رو صرف قلب و تحریف حقیقت بدون امکان اضرار به غیر، جعل به شمار نمی‌رود. این جرم از جرایم مادی صرف نبوده و نیازمند اثبات عنصر روانی است. در نتیجه باید سوء نیت عام مرتکب به تولید و پردازش داده‌پیامهای مجعول احرار و مشخص شود که با علم و آگاهی کامل و عمداً (همان: ۳۱۲) مبادرت به قلب حقیقت و تحریف حقایق نموده است. به علاوه باید قصد خاص فریب دادن دیگران را داشته و آگاه باشد که اعمال وی اضرار آمیز بوده و تولیدات مجرمانه وی، قابلیت اضرار به غیر را دارد و ممکن است به منافع کل جامعه یا افراد تشکیل دهنده آن لطمه وارد نماید. همانند جعل در فضای سنتی، در این جرم نیز انگیزه اثری در تحقق آن ندارد و حداکثر ممکن است از اسباب تخفیف مجازات تلقی گردد.

کتاب شناسی

۱. پاکزاد، بتول، «اقدامهای سازمانهای بین المللی و منطقه ای در خصوص جرمهای رایانه ای»، *مجله پژوهشهای حقوقی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش*، سال سوم، شماره ۶، ۱۳۸۳ ش.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *ترمیولوژی حقوق*، چاپ هشتم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۶ ش.
۳. حاج فتحعلیها، عباس، *توسعه تکنولوژی، بررسی مفاهیم، فرایند تصمیم گیریها*، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۲ ش.
۴. خرم آبادی، عبدالصمد، «تاریخچه، تعریف و طبقه بندی جرمهای رایانه ای»، *مجموعه مقاله های همایش بررسی جنبه های حقوقی فناوری اطلاعات، معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه*، تهران، سلسبیل، ۱۳۸۴ ش.
۵. زرکلام، ستار، «قانون تجارت الکترونیکی و امضای الکترونیکی»، *مجموعه مقاله های همایش بررسی جنبه های حقوقی فناوری اطلاعات، معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه*، تهران، سلسبیل، ۱۳۸۴ ش.
۶. عالی پور، حسن، «کلاهبرداری رایانه ای»، *مجله پژوهشهای حقوقی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش*، سال سوم، شماره ۶، ۱۳۸۳ ش.
۷. قناد، فاطمه، *ابعاد کیفی حقوق تجارت الکترونیکی*، رساله دکتری، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۵ ش.
۸. کاستلز، مانوئل، *عصر اطلاعات و ظهور جامعه شبکه ای*، ترجمه احمد علیقلیان، تهران طرح نو، ۱۳۸۰ ش.
۹. گلدوزیان، ایرج، *حقوق جزای اختصاصی*، تهران، جهاد دانشگاهی، بی تا.
۱۰. لاودن، کنت سی. و همکاران، *فناوری اطلاعات، مفاهیم و کاربردها*، ترجمه حمید محسنی، تهران، کتابدار، ۱۳۸۶ ش.
۱۱. میرمحمدصادقی، حسین، *جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی*، تهران، میزان، ۱۳۸۵ ش.
۱۲. ولیدی، محمد صالح، *حقوق جزای اختصاصی*، تهران، غروب، بی تا.
13. Baker, S., et al, *The Limits of Trust Cryptography, Governments and Electronic Commerce*, Kluwer Law International, London, 2008.
14. Brazell, L., *Electronic Signature Law and Regulations*, Sweet & Maxwell, 2008.
15. Clarke, M., *Business Crime: Its Nature and Control*, Cambridge Polity Press, 2007.
16. *Convention on Cybercrime*, Budapest, 23.XI. 2001, art 6.
17. Croall, H., *Understanding White Collar Crime*, Open University Press, 2009.
18. Liu, S., et at, *A Practical Guide to Biometric Security Technology*, 2010, available at: <http://www.computer.org/itpro/homepage/jan_feb/security3.htm> .
19. *Report of the Eleventh United Nations Congress on Crime Prevention and Criminal Justice*, Bangkok, 18-25 April 2005.
20. Ruggiero, V., et al, *Eurodrugs: Drug Use; Markets and Trafficking in Europe*, London University College, London Press, 2007.

21. Shapiros, S., "Collaring the Crime, not the Criminal: Re-Considering the Concept of White Collar Crime", *American Sociological Review*, Vol. 55, 1990.
22. Tanaka, K., et al, *Information Organization and Databases Foundations of Data Organization*, Kluwer Academic Publishers, 2005.
23. Vacca, J., *Biometric Security Solutions*, 2009, available at: <<http://www.informit.com>> .



پرونده شخصیت

در حقوق کیفری ایران و فرانسه*

- باقر شاملو^۱
- مهدی گوزلی^۲

چکیده

مطالعه شخصیت انسان از دوران قدیم مورد توجه بوده است و نظرات مختلفی در این باره عنوان شده است. پرونده شخصیت که ضرورت تشکیل آن برای فرایند کیفری از نیمه دوم سده بیستم مورد توجه قرار گرفته است، حاوی نتایج مطالعات و آزمایشهای روان‌شناسی، پزشکی و اجتماعی درباره متهم و محکوم است. دست‌اندرکاران عدالت کیفری با مطالعه این نتایج و به طور کلی اقدامات انجام‌یافته، سعی در تطبیق مجازاتها، اقدامات تأمینی و تربیتی و به طور کلی تصمیمهای قضایی با شخصیت متهم یا بزهکار دارند. تشکیل چنین پرونده‌ای در حقوق کیفری ایران، در برخی قوانین از جمله در مواد ۲۲ و ۲۵ قانون مجازات اسلامی و مواد ۳۷، ۳۹، ۵۹ و ۶۳ لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰ و نیز در مواد ۴۷ و ۶۴ آیین‌نامه اجرای سازمان زندانها و اقدامات تأمینی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۳۱.

۱. استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی (bagher.shamloo@gmail.com).

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی (نویسنده مسئول) (mehdi.gozali@yahoo.com).

و تربیتی کشور به طور ضمنی یا صریح مورد توجه قرار گرفته است. با این وجود، تشکیل چنین پرونده‌ای در مراحل رسیدگی کیفری الزامی نیست. این در حالی است که در برخی کشورها مانند فرانسه، تشکیل پرونده شخصیت در مرحله تحقیقات مقدماتی در مورد جرایم جنایی الزامی است و در مقام اعطای تعلیق و آزادی مشروط نیز رجوع به پرونده شخصیت ضرورت دارد. واژگان کلیدی: پرونده شخصیت، بزهکار، حقوق کیفری، اصلاح و درمان، بازپروری.

مقدمه

پدیده مجرمانه، یک واقعیت انسانی، اجتماعی و حقوقی است که با توجه به مطالعات جرم‌شناختی معمولاً دو دسته از عوامل در ایجاد آن مؤثرند. یک دسته، عوامل درونی و شخصی یا همان مسائل روانی و جسمانی و فیزیولوژیکی و دسته دیگر، عوامل بیرونی و خارجی که شامل محیط طبیعی، محیط اجتماعی و اخیراً محیط اجتماعی مجازی است. فرد در نتیجه ترکیب و تعامل این عوامل، مرتکب جرم می‌شود. بدون تردید تعیین مجازات بدون بررسی این علل و عوامل و نیز ویژگیهای بزهکار، ما را از مهم‌ترین اهداف مجازاتها، یعنی بازدارندگی یا بازپروری مجرم دور خواهد کرد.

حقوق جزایی، با ظهور مکاتب و جنبشهای مختلف، به تدریج به وضعیت روانی مجرم توجه کرد و در بسیاری موارد، شخصیت بزهکار به شکل علمی مورد توجه قرار گرفت و شناخت شخصیت مجرم به منظور تشخیص واکنش متناسب و نیز استفاده از نهادهایی مانند تعلیق، آزادی مشروط و... از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. در همین راستا، برای شناسایی خصوصیات فردی و اجتماعی بزهکاران، تشکیل پرونده شخصیت در کنار پرونده کیفری مرتکب جرم مورد تأکید سیاست‌گذاران جنایی واقع شد.

پرونده شخصیت که ضرورت تشکیل آن در رسیدگی کیفری از نیمه دوم قرن بیستم مورد توجه قرار گرفته، به پرونده‌ای اطلاق می‌شود که در کنار پرونده کیفری تشکیل می‌شود و مشتمل بر اطلاعاتی از وضعیت عمومی و خاص مجرم، مانند شرایط روانی، خانوادگی، تحصیلی و اجتماعی است. این پرونده، تصمیم‌گیران و

متولیان عدالت کیفری را به سوی گزینش روشهای مناسب بالینی سوق می‌دهد و ایشان متناسب با اطلاعاتی از قبیل آزمایشها و تحقیقات انجام‌یافته، تدابیر مناسب کیفری را با هدف اصلاحی و درمانی اتخاذ می‌کنند. به عبارت دیگر، در پرونده شخصیت، جنبه‌های انسانی و اجتماعی جرم با مطالعه گذشته خانوادگی، تحصیلی، حرفه‌ای، روانی و فیزیولوژیکی مباشر آن و نیز انگیزه ارتکاب جرم و به طور کلی حالت عمومی بزهدار و... بررسی می‌شود. روشن است که در این رابطه جرم‌شناسی با بهره‌گیری از کمک سایر علوم همچون روان‌شناسی، روان‌پزشکی و جامعه‌شناسی، در بررسی انگیزه‌های بزهدار گامهای بارزشی برداشته است.

پرونده شخصیت می‌تواند در تمام مراحل دادرسی، یعنی مرحله تحقیقات مقدماتی، محاکمه، صدور حکم و اجرای مجازات تشکیل شود. در قوانین کیفری بسیاری از کشورهای اروپایی، لزوم تشکیل چنین پرونده‌ای مورد تأکید قرار گرفته است. در حقوق کیفری فرانسه، در ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری، تحقیق درباره شخصیت اشخاص متهم، وضعیت مادی، خانوادگی و اجتماعی آنها پیش‌بینی شده است. با این وجود در موضوعات جنحه‌ای، این تحقیق اختیاری است. همچنین در مرحله صدور حکم و در مقام اعطای تخفیف (موضوع مواد ۱۸-۱۳۲ تا ۲۰-۱۳۲ ق.م.) و تعلیق مجازات (موضوع مواد ۲۹-۱۳۲ تا ۵۷-۱۳۲) و همچنین در مرحله اجرای حکم و تصمیم‌گیری درباره طبقه‌بندی زندانیان (موضوع ماده ۱-۷۱۷ ق.آ.د.ک.) و اعطای آزادی مشروط (موضوع مواد ۷۲۹-۷۳۴ ق.آ.د.ک.)، توجه به تحقیقات انجام‌گرفته درباره شخصیت متهم امری ضروری است.

در حقوق کیفری ایران تشکیل پرونده شخصیت صراحتاً و به عنوان یک رویکرد محوری در مراحل رسیدگی کیفری پیش‌بینی نشده و فقط در مرحله اجرای مجازات حبس، آن هم به منظور طبقه‌بندی زندانیان، تشکیل آن الزامی اعلام شده است. اما به موجب بعضی مواد قانون مجازات اسلامی (مواد ۲۲ و ۲۵) و قانون آیین دادرسی کیفری (ماده ۲۲۲) می‌توان گفت که قاضی کیفری برای صدور حکم یا تصمیم عادلانه نسبت به بزهدار، به طور ضمنی به تنظیم پرونده شخصیت به عنوان یکی از لوازم دادرسی عادلانه مکلف شده است. اگرچه خلاً

تشکیل پرونده شخصیت، چگونگی آن و اینکه این پرونده توسط چه کسانی تشکیل می‌شود با سؤال همراه است. با این وجود، تدوین کنندگان لایحه مجازات ۱۳۹۰، رویکرد مناسب‌تری نسبت به قانون فعلی اتخاذ نموده و در برخی مواد، تلویحاً تشکیل پرونده شخصیت را مد نظر قرار داده‌اند که به آن در مباحث پیش رو اشاره خواهیم کرد.

لازم به ذکر است که قانون‌گذار در تدوین لایحه آیین دادرسی کیفری در یک اقدام خردگرا، هرچند با تأخیری تأمل‌برانگیز، در ماده ۲۰۰ برای بزرگسالان و در ماده ۲۸۶ برای اطفال و نوجوانان، صرفاً در جرایم مهم و البته در مرحله تحقیقات مقدماتی، تشکیل پرونده شخصیت را پیش‌بینی کرده است.

سؤال اصلی که مقاله در مقام پاسخ به آن است، این است که پرونده شخصیت در حقوق کیفری ایران و فرانسه از چه جایگاهی برخوردار است، آیا چنین پرونده‌ای در فرایند کیفری ایران تشکیل می‌شود و این پرونده چه کاربردی در نظام قضایی دارد؟

در حقوق کیفری ایران تشکیل پرونده شخصیت صراحتاً در مراحل رسیدگی کیفری پیش‌بینی نشده است. با این وجود، نظر به تأثیر پرونده شخصیت در اصلاح مجرم و ارتباط آن با اصل فردی کردن مجازات‌ها، تبیین تشکیل پرونده شخصیت برای متهمان و بزه‌کاران و لزوم پیش‌بینی آن در حقوق موضوعه ضروری می‌نماید. به لحاظ مشابهت‌های موجود بین حقوق دو کشور، توجه به آموزه‌ها و دستاوردهای حقوق کیفری فرانسه و استفاده از آنها در تدوین قوانین کیفری، می‌تواند در تنظیم و استفاده از پرونده شخصیت مفید واقع شود.

این مقاله در سه مبحث به سؤالهای مطرح شده پاسخ خواهد داد. در مبحث اول پرونده شخصیت در مراحل تحقیقات مقدماتی و محاکمه بررسی می‌شود. در مبحث دوم نقش و جایگاه پرونده شخصیت در فرایند اجرای حکم و در مبحث سوم نظر به نقش شخصیت طفل در ظهور و توسعه دادرسی اطفال و جایگاه ویژه آن در نظام کیفری ایران، پرونده شخصیت در قلمرو دادرسی اختصاصی اطفال بررسی خواهد شد.

مبحث اول: پرونده شخصیت در فرایند کیفری عام

فرایند کیفری شامل مرحله تحقیقات مقدماتی، یعنی مجموعه اقدامهایی که از سوی دست‌اندرکاران عدالت کیفری مانند ضابطان دادگستری، دادیاران و بازپرس برای کشف بزهکاری، پیگرد متهمان و تحقیق از آنان انجام می‌گیرد و نیز شامل مرحله تعیین مجازات، یعنی مجموعه اقدامهای دادرسان برای رسیدگی به رفتارهای مجرمانه و اتخاذ تصمیم در خصوص آنها می‌باشد. به طور کلی منظور از فرایند کیفری عام، رسیدگی به جرایم تمامی مرتکبان - اعم از اطفال و بزرگسالان، نوع جرم و صلاحیت مراجع رسیدگی - است.

گفتار اول: پرونده شخصیت در مرحله تحقیقات مقدماتی

مرحله تحقیقات مقدماتی، شامل مجموعه اقدامات و تحقیقاتی است که از سوی ضابطان دادگستری رأساً یا به دستور و حسب ارجاع مقامات قضایی و یا از سوی قضات تحقیق و نیز سایر مقامات صالح قضایی به منظور تسجیل و تمهید دلایل، اعم از دلایل اثبات جرم و دلایل مفید به حال متهم، با توجه به اصل برائت صورت می‌پذیرد و هدف اصلی آن آماده‌سازی پرونده و تسهیل و تسریع در رسیدگی در دادگاه است (آشوری، ۱۳۸۰: ۱۰/۲).

در حقوق کیفری ایران، ضرورت تشکیل پرونده شخصیت، در مرحله تحقیقات مقدماتی به طور صریح در مواد قانونی احصا نشده است، ولی در بعضی مواد از جمله مواد ۲۲ و ۲۵ قانون مجازات اسلامی و مواد ۳۷، ۵۹ و ۶۳ لایحه مجازات ۱۳۹۰ به نحو ضمنی مطرح شده است.

پرونده شخصیت می‌تواند در تمام مراحل دادرسی به ویژه در مرحله تحقیقات مقدماتی مفید و مؤثر باشد. اطلاع از حقایق مربوط به متهم موجب می‌شود که از همان ابتدا، مستنطق یا قاضی، در طرح سؤالات و بازجویی، روشهای مناسب فردی را به کار گیرد و واکنش مناسب با شخصیت بزهکار اعمال نماید (نجفی توانا، ۱۳۸۸: ۶). نظر به اینکه مرحله تحقیقات مقدماتی، نقش مهمی در محتوای قرارها و در نهایت آرای کیفری ایفا می‌کند، لذا لحاظ جنبه‌های انسانی جرم با مطالعه پیشینه

خانوادگی، تحصیلی، حرفه‌ای، روانی، جسمانی مرتکب جرم، انگیزه‌های ارتکاب جرم و برخی مؤلفه‌های دیگر، قاضی کیفری را در جهت تعیین ضمانت اجرای کیفری متناسب با آن شخصیت هدایت می‌کند.

صرف نظر از اینکه تشکیل پرونده شخصیت در کنار پرونده کیفری در مرحله تحقیقات مقدماتی از یک سو باعث شناخت مقام قضایی، نسبت به شخصیت مجرم و انگیزه‌ها و علل ارتکاب جرم و اتخاذ قرارهای تأمینی مناسب می‌شود، از سوی دیگر زمینه انتخاب واکنش مناسب و مؤثر را در محکمه به منظور تحقق اهداف فردی کردن مجازات‌ها فراهم می‌سازد.

رویکرد قضات محاکم کیفری ایران به پرونده شخصیت و ضرورت توجه به داده‌های آن، دلالت بر بی‌اهمیتی و عدم توجه کافی به جایگاه مهم آن دارد. تحقیقات میدانی در مراحل مختلف فرآیند کیفری کشورمان طی سالهای ۱۳۸۷-۱۳۸۴ آمار نگران‌کننده‌ای را نشان می‌دهد که به ذکر نمونه‌ای از آن اکتفا می‌شود.

در میان ۳۰۰ نفر از قضات دادرها، محاکم کیفری و کارآموزان قضایی تنها ۹۵ نفر از آنها (۳۱/۶۶ درصد) اصطلاح پرونده شخصیت را می‌شناختند و از همان تعداد فقط ۵۰ نفر (۱۶/۶۶ درصد) به طور تخصصی نسبت به این پرونده و محتوای آن آگاهی داشتند. جالب‌تر اینکه در بین ۱۰۰ نفر از قضات دادرها فقط ۲۵ نفر از آنها، نوع شخصیت متهم را در تصمیم قضایی خود مؤثر می‌دانستند (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۷۵). علت عمده این نوع نگرش در بین قضات دادرها، از یک سو موانع اجرایی و قانونی است. کمبود نیروی انسانی و تراکم پرونده‌ها، به مقام قضایی اجازه بررسی شخصیت متهم را نمی‌دهد. از سوی دیگر، وقتی خود قانون‌گذار نسبت به تشکیل پرونده شخصیت بی‌تفاوت است، چگونه می‌توان از قضات توقع داشت که برای آن اهمیت قائل شوند و هنگام اتخاذ تصمیم، شخصیت متهم یا مجرم را در نظر بگیرند (همان). البته تصمیمات و آرای نیز از محاکم کیفری صادر شده است که نشانگر توجه به شخصیت مجرم می‌باشد و در گفتار بعد به آن خواهیم پرداخت.

البته تدوین‌کنندگان لایحه آیین دادرسی کیفری، به پرونده شخصیت و آن هم

در مرحله تحقیقات مقدماتی توجه داشته‌اند. در ماده ۲۰۰ این لایحه چنین آمده است:

در جرایمی که مجازات قانونی آنها سلب حیات، قطع عضو، حبس ابد و یا تعزیر درجه یک تا چهار است و همچنین در جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی که میزان دیه آنها نصف دیه کامل مجنی علیه یا بیش از آن است، بازپرس مکلف است در حین انجام تحقیقات، دستور تشکیل پرونده شخصیت متهم را به واحد مددکاری اجتماعی صادر نماید. این پرونده که به صورت مجزا از پرونده عمل مجرمانه تشکیل می‌شود، حاوی مطالب زیر خواهد بود: الف- گزارش مددکار اجتماعی در خصوص وضع مادی، خانوادگی و اجتماعی متهم؛ ب- گزارش پزشکی و روان‌پزشکی.

اگرچه تدوین کنندگان لایحه مذکور به تحقیق درباره شخصیت متهم توجه داشته‌اند و بازپرس را مکلف به صدور دستور تشکیل پرونده شخصیت نموده‌اند، با این وجود شیوه و راهکارهای اجرایی آن بیان نشده است. بدون تردید تشکیل چنین پرونده‌ای نیازمند تربیت و استفاده از کارشناسان ذی‌ربط و مددکاران متعهد می‌باشد که در این صورت فرایند کیفری، سیستم قضایی را به تأمین دادرسی منصفانه و ملموس نمودن بهتر عدالت رهنمون می‌سازد.

حقوق کیفری فرانسه از دیرباز به پرونده شخصیت در مرحله تحقیقات مقدماتی توجه داشته است. از اواخر قرن نوزدهم که توجه همگان به سوی شخصیت مجرم معطوف شد، شناخت شخصیت وی با هدف تشخیص واکنش مناسب و همچنین بازپروری بزهکاران، استفاده از نهادهایی همچون تعلیق ساده، تعلیق مراقبتی و... در کنار تحقیقات مقدماتی در فرانسه نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشت.

در حقوق فرانسه، بازپرس دستور تشکیل پرونده شخصیت را صادر می‌کند. به موجب ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری و آیین‌نامه آن، بازپرس مکلف است در جرایم جنایی، علاوه بر پرونده قضایی، به منظور تحقیق در وضعیت مالی و خانوادگی و اجتماعی متهم دستور معاینه پزشکی، روانی یا هرگونه آزمایشهای مفید دیگر را صادر کند. این امر از طریق توسل به «کمیته بازپروری و پروباسیون اداره

زندانها^۱ یا نهاد حمایت قضایی از جوانان یا تمامی کانونهایی که صلاحیت اجرای بند فوق را دارند محقق می‌شود. با توجه به اینکه تحقیقات مربوط به کشف حقیقت و نیز تحقیق بر روی شخصیت، فراوان و متنوع است به همین جهت بازپرس می‌تواند به پلیس قضایی نیابت دهد تا تحقیق مورد نیاز را در موارد پیش‌بینی شده و مطابق با مواد قانونی انجام دهد.

پس از انجام تحقیقات مقدماتی و تشکیل پرونده شخصیت، چنانچه دلایل و مدارک موجود در پرونده دلالت بر مجرمیت متهم نماید، بازپرس با صدور قرار مجرمیت پرونده قضایی را به همراه پرونده شخصیت، حسب مورد به دادگاه جنحه یا جنایی ارسال می‌کند. البته مقام قضایی در جرایم جنحه‌ای مختار به این امر است. در حقوق کیفری فرانسه نوآوری دیگری نیز وجود دارد بدین ترتیب که بر اساس ماده ۱-۸۱ ق.آ.د.ک. بازپرس می‌تواند رأساً یا بر اساس درخواست مدعی خصوصی بر طبق قانون، به هر عملی که به وی اجازه ارزیابی ماهیت و اهمیت خسارت بزه دیده یا کسب اطلاعات درباره شخصیت وی را می‌دهد، اقدام نماید. بدین سان، قانون‌گذار فرانسه، توجه به شخصیت متهم و مجرم را در کانون توجهات خود قرار داده است و پرونده بالینی متهم در این مرحله از محاکمه، موضوعیت یافته است و پس از احضار متهم به محاکمه، قضات دادگاهها در صورت مجرم شناختن متهم، با امعان نظر در گزارشهای موجود در پرونده شخصیت، تصمیم مقتضی را با اهداف اصلاحی و درمانی اتخاذ می‌کنند، به طوری که علاوه بر دفاع از جامعه، بازپروری محکوم نیز حاصل شود.

گفتار دوم: پرونده شخصیت در مرحله محاکمه

در این مرحله، به اتهام و کیفیت ارتکاب جرم، دلایل استنادی، مسئولیت مرتکب، تعیین نوع و میزان مجازات و یا اقدامات تأمینی و بالآخره تناسب آن با شخصیت بزه‌کار رسیدگی می‌شود. به همین دلیل، متولیان و تصمیم‌گیران سیاست جنایی در مقررات مختلف، تشکیل پرونده شخصیت را در این مرحله به صورت ضمنی مورد

1. Le service penitentiaire d insertion et de probation.

توجه قرار داده‌اند.

توجه به شخصیت بزهکار و شناخت واقعی مجرم، کیفیت ارتکاب جرم و مواردی از این قبیل، قاضی پرونده کیفری را در اتخاذ تصمیمی متناسب با هدف بازپروری بزهکار و به تبع آن استفاده از تدابیری در قالب تخفیف و تشدید مجازات و همچنین استفاده از نهاد تعلیق مجازات یاری خواهد نمود. در این مبحث تأثیر پرونده شخصیت در تخفیف و تعلیق مجازات بررسی می‌شود.

الف: تأثیر پرونده شخصیت در تخفیف مجازات

ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد:

دادگاه می‌تواند در صورت احراز جهات مخففه، مجازات تعزیری و یا بازدارنده را تخفیف دهد و یا تبدیل به مجازات از نوع دیگری نماید که مناسب‌تر به حال متهم باشد....

طبق بند ۳ این ماده، اوضاع و احوال خاصی که متهم تحت تأثیر آن مرتکب جرم شده است از قبیل رفتار و گفتار تحریک‌آمیز مجنی علیه یا وجود انگیزه شرافتمندانه در ارتکاب جرم، در کاهش میزان تقصیر مجرم مؤثر است. قانون‌گذار به شناخت عواملی که متهم تحت تأثیر آنها مرتکب جرم شده و در واقع به شناخت شخصیت متهم تأکید می‌نماید و از دادرس دادگاه می‌خواهد تا با توجه به این علل مجازات را به حدی تقلیل دهد که متناسب با شخصیت فرد متهم گردد (شامبیاتی، ۱۳۸۰: ۴۴۵/۲). هرچند که به طور تمثیل، به گفتار و رفتار تحریک‌آمیز مجنی علیه و یا وجود انگیزه شرافتمندانه اشاره شده، ولی این امر مانع از این نمی‌شود که اگر دادرس دادگاه با سایر عوامل بزه‌زای داخلی یا خارجی مواجهه شد، آن عوامل را مؤثر در تعیین میزان مجازات نشناسد.

قانون‌گذار منظور از وضع خاص متهم و یا سابقه او را در بند ۵ همین ماده به طور مشخص بیان نکرده است، اما آنچه به ذهن متبادر می‌شود این است که منظور مقنن، موقعیت فرد در جامعه و شرایط خاص زندگی او و شخصیت وی است. در خصوص سابقه محکومیت متهم، نظر به اینکه فعلاً در سیستم دادرسی کیفری ایران

تشکیل پرونده شخصیت الزامی نیست و موضوعیت ندارد، می‌توان گفت که منظور از سابقه متهم همان سابقه محکومیت اوست، اعم از اینکه مؤثر باشد یا نباشد. ولی حسن شهرت متهم در میزان مجازات مؤثر خواهد بود، زیرا تعیین کیفر باید به نحوی باشد که در جهت اصلاح بزهکار باشد (همان: ۴۴۶/۲).

البته بر خلاف نظر ارائه شده باید متذکر شد که مفهوم سابقه متهم لزوماً سابقه محکومیت نیست، بلکه از اطلاق و عموم اصطلاح سابقه متهم، می‌توان سابقه و پیشینه شخصی متهم یا مجرم را نیز مورد لحاظ قرار داد.

بدین سان بند ۳ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی به طور ضمنی بر لزوم تشکیل پرونده شخصیت اشاره دارد. بند ۵ همین ماده هم که بر کسب اطلاعات فراحقوی راجع به مجرم و مطالعه پیشینه او تأکید دارد، جز از طریق تشکیل پرونده شخصیت میسر نیست تا قاضی کیفری بتواند با یافته‌های مددکاران، مجازاتی متناسب با شخصیت وی اتخاذ نماید.

در برخی آرای صادره از محاکم کیفری ایران، شخصیت مجرم در محکومیت و تخفیف مجازات تا حدودی لحاظ شده است. به عنوان مثال در رأی شماره ۹۰۰۱۰۳۷ مورخه ۱۳۹۰/۱۱/۱۰ صادره از شعبه ۲ دادگاه تجدید نظر استان همدان، از یک طرف وکیل بودن متهم را با این استدلال که سوء نیت وکیل مستتر در عملش می‌باشد و نیاز به اثبات ندارد، موجب محکومیت وی به اتهام خیانت در امانت دانسته و از طرف دیگر، در باب تعیین مجازات، کهورت سن و فقدان سابقه کیفری وی را دلیلی برای تبدیل حبس به جزای نقدی تلقی کرده است (موضوع بند ۵ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی).

در رأی دیگری به شماره ۱۱۲۲/۱۸۰۹۹۷۲۱۸۰۰ مورخه ۱۳۸۹/۱۱/۳ صادره از شعبه ۱۱۸۰ دادگاه عمومی جزایی مجتمع قضایی قدس تهران، در خصوص اتهام توهین و سلب آسایش سی ضربه شلاق را با رعایت بندهای ۳ و ۵ ماده ۲۲ ق.م.ا، به لحاظ فقد سابقه کیفری و وضعیت خاص مشارالیه، به پانصد هزار ریال جزای نقدی تبدیل نموده است.

لایحه مجازات ۱۳۹۰، دادگاه را در صدور حکم تعزیری به ملاحظه انگیزه

مرتکب، وضعیت ذهنی و روانی وی در حین ارتکاب جرم و سوابق فردی، خانوادگی و اجتماعی مرتکب و تأثیر تعزیر بر وی، مکلف نموده است و در مقام اعمال تخفیف (موضوع ماده ۳۷ همان لایحه) نیز تلویحاً به تشکیل پرونده شخصیت در زمان صدور حکم تعزیری اشاره کرده است، ولی چگونگی آن را مشخص نکرده است. در حالی که انتظار می‌رفت قانون‌گذار از یافته‌های جرم‌شناسی و استفاده از شیوه‌های نوین بهره‌لازم را برده و ابزار و شاخصهای تشکیل پرونده شخصیت را مشخص نماید.

در حقوق فرانسه نیز، قاضی پرونده برای تعیین مجازات، به اهمیت بی‌نظمی اجتماعی ناشی از جرم، شدت تقصیر متهم و شخصیت او توجه می‌کند تا مجازاتی که تعیین می‌کند بتواند به ورود مجدد وی به جامعه با بهترین شرایط کمک کند. در همین راستا ماده ۲۴-۱۳۲ ق.م. فرانسه مقرر می‌دارد: «در حدودی که قانون تعیین کرده است دادگاه مجازاتها و رژیم اجرای آنها را با توجه به کیفیات جرم و شخصیت مرتکب تعیین می‌کند».

پس از سپری شدن مراحل و تشریفات اولیه و قرائت کیفرخواست و استماع دفاعیات متهم یا وکیل او و اخذ نظر هیئت منصفه در خصوص مجرمیت یا بی‌گناهی متهم، قضات دادگاه جنایی وارد شور شده و بر اساس محتویات پرونده کیفری و پرونده شخصیت مبادرت به صدور رأی می‌نمایند.

بدین سان، قضات دادگاههای جنایی فرانسه هنگام شور و صدور حکم محکومیت، ملزم به ملاحظه پرونده شخصیت بزهکار می‌باشند، ولی تکلیفی نسبت به استناد به آن ندارند، مگر جایی که تحقیقات جرم‌شناختی ارتباط مؤثر و مستقیم هر یک از خلأها و نابسامانیهای روانی، اجتماعی، اقتصادی و فیزیولوژیکی بزهکار را با وقوع بزه اثبات نماید، در این صورت دادگاه آن قسمت از تحقیقات و آزمایشهای شخصیت و کیفیت جرم را که مؤثر در بزهکاری بوده و وی را به سمت ارتکاب جرم رهنمون ساخته است مورد ملاحظه قرار داده و حسب مورد مجازات یا اقدامات تأمینی لازم را در مورد وی تعیین می‌نماید (ماده ۲۴-۱۳۲ ق.م.). در این راستا دادگاه ممکن است در مورد مجرمان غیر حرفه‌ای، کیفر را تخفیف یا تعلیق

نموده و یا در صورت حدوث عوامل رافع مسئولیت کیفری در متهم، او را به طور کلی از کیفر معاف نماید. در غیر این صورت، با توجه به پرونده شخصیت، مجازات یا اقدامات تأمینی را متناسب با وضعیت بزهکار و فعل مجرمانه با هدف بازگشت موفقیت آمیز، حرفه‌ای و اجتماعی و... مجرمان تعیین می‌کند (ابراهمن، ۱۳۷۱: ۱۹۸؛ نیز مواد ۱۸-۱۳۲ تا ۲۰-۱۳۲ ق.م.).

ب: پرونده شخصیت و تأثیر آن در تعلیق مجازات

تعلیق مجازات، ارتباط نزدیکی با تنظیم پرونده شخصیت دارد و بدون تردید تصمیم‌گیری در خصوص صدور اعطای تعلیق یا عدم صدور آن در حق بزهکار، نیازمند تشکیل پرونده شخصیت است. به عبارت دیگر، قاضی کیفری اساساً در مقام اعطای تعلیق مجازات، بدون وجود چنین پرونده‌ای و بدون مطالعه محتوای آن - به شرحی که گذشت - با مشکل مواجه خواهد شد. چرا که بر اساس بند (ب) ماده ۲۵ ق.م.ا. یکی از شرایط تعلیق مجازات، ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی محکوم علیه و اوضاع و احوالی است که موجب ارتکاب جرم گردیده است. برابر ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی در کلیه محکومیت‌های تعزیری و بازدارنده حاکم می‌تواند اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را با رعایت شرایطی از ۲ تا ۵ سال معلق کند.

در محاکمه بزهکار، نه فقط عوامل مجرمانه بلکه شخص مجرم نیز باید مورد توجه قرار داده شود. به عبارت دیگر، ضمانت اجرا باید علاوه بر شخصیت حقوقی بزهکار با شخصیت روان‌شناختی و واقعی بزهکار نیز منطبق باشد. بند «ب» در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد:

دادگاه با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی محکوم علیه و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده است، اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را مناسب نداند.

ماده ۳۹ لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰ نیز مقرر نموده که در جرایم موجب تعزیر درجه شش تا هشت، دادگاه پس از احراز مجرمیت متهم با ملاحظه وضعیت فردی،

خانوادگی، اجتماعی و سوابق و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده، تحت شرایطی به مدت ۶ ماه تا ۲ سال می‌تواند صدور حکم را به تعویق اندازد و در مواد بعدی نیز شرایط و چگونگی تعویق و بهره‌مندی از گزارشهای مددکار اجتماعی را مورد توجه قرار داده است و شرایط مقرر برای تعویق صدور حکم را برای تعلیق اجرای مجازات معین نموده است (ماده ۴۵). در همه این مواد، تنظیم پرونده شخصیت و استناد به آن برای صدور مجازات به طور ضمنی ضروری می‌نماید.

سؤالی که در اینجا متبادر به ذهن می‌شود این است که قاضی کیفری چگونه از وضع اجتماعی و سوابق زندگی محکوم علیه و اوضاع احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده مطلع خواهد شد؟ آیا تشکیل پرونده شخصیت، به طور ضمنی تکلیف نشده است؟ به نظر می‌رسد قانون‌گذار با عبارت ماده فوق‌الذکر در واقع به ضرورت تشکیل پرونده شخصیت اشاره داشته است و ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی محکوم علیه تکلیفی است که قانون بر عهده دادگاه نهاده است. لیکن در واقع امر، مقدمات و ابزارهای لازم برای این شناخت در دسترس حاکم دادگاه نیست.

در ماده ۴۸ مکرر قانون مجازات اسلامی، درباره کسانی که به دلیل ارتکاب جرم عمدی حداقل دو بار سابقه محکومیت مؤثر داشته باشند در صورت ارتکاب جرم عمدی دیگر، به طور صریح توجه به شخصیت محکومان و سوابق و خصوصیات روحی و اخلاقی آنان به منظور اجرای یک یا چند دستور از دستورات موضوع ماده ۲۹ این قانون، به دادگاه تکلیف شده است. به عبارت دیگر به طور ضمنی، تشکیل پرونده شخصیت برای صدور حکم نظارت لازم است. ولی قانون‌گذار بدون اینکه نحوه بررسی شخصیت محکوم و خصوصیات روحی اخلاقی وی و چگونگی آن را مشخص کند، اجرای دستورات مورد حکم را حسب مورد به سازمان بهزیستی یا سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی و یا نیروی انتظامی محول کرده است. در حالی که انتظار می‌رفت قانون‌گذار ضمن توجه به یافته‌های جرم‌شناسی و استفاده از اصول علمی و شیوه‌های نوین، ابزار و شاخصهای تشکیل

پرونده شخصیت را مشخص می‌نمود. روشن است که بررسی شخصیت محکوم و خصوصیات روحی و اخلاقی وی و علل وقوع جرم، استفاده از کارشناسان ذی صلاح نظیر مددکاران اجتماعی و روان‌شناسان را ضروری می‌نماید.

در حقوق کیفری فرانسه، در صورت اجتماع کلیه شرایط قانونی، اعطای تعلیق چه به صورت ساده و چه به صورت مراقبتی در اختیار دادگاه می‌باشد و قاضی دادگاه، مناسب بودن تعلیق را با توجه به شخصیت مجرم و محیط اجتماعی او ارزیابی می‌کند. قاضی فرانسوی در هنگام صدور حکم تعلیق با دو پرونده مواجه است، یکی پرونده کیفری و دیگری پرونده شخصیت. این پرونده شخصیت در مرحله تحقیقات مقدماتی تشکیل شده است و قاضی دادگاه با مطالعه هر دو پرونده تصمیم به اعطای تعلیق می‌نماید. در صورت صدور حکم تعلیق ساده، رئیس دادگاه باید محکوم را از نتایج محکومیت برای یک جرم جدید در مدت ۵ سال باخبر کند (مواد ۲۹، ۳۵، ۳۷-۱۳۲ ق.م.ا.).

قاضی، به مصلحت بودن تعلیق مراقبتی را با توجه به نوع جرم و کیفیت ارتکاب آن و شخصیت مجرم، مانند تعلیق ساده ارزیابی می‌کند. علاوه بر این، بررسی او باید شامل برخی نکات دیگر باشد. بنا به ماده ۴۳-۱۳۲ قانون مجازات فرانسه، تعلیق مراقبتی برای محکوم شامل رعایت اقدامات نظارتی پیش‌بینی شده در ماده ۴۴-۱۳۲ و نیز برخی تعهدات مخصوص است که به وسیله رأی محکومیت یا تصمیم بعدی قاضی اجرای مجازات، به وی تحمیل می‌شود (استفانی، ۱۳۸۳: ۸۴۰/۲؛ نیز ماده ۷۳۹ ق.آ.د.ک.).

مراقبت مشتمل بر دو سلسله دستورات است؛ از یک طرف، دستورات عمومی که به طور خودکار اجرا می‌شود و از طرف دیگر، اقدامات مخصوص و متناسب با شخصیت مجرم است که ضمن اقدامات مختلف پیش‌بینی شده در ماده ۴۵-۱۳۲ ق.م.ا. از طرف قاضی تعیین خواهد شد. چنانچه دادگاه با توجه به شخصیت مجرم لازم بداند، می‌تواند برخی تعهدات را به متهم تحمیل کند. با این وجود، تعهدات، در اجرای اصل قانونی بودن، باید از میان تعهدات مندرج در ماده ۴۵-۱۳۲ ق.م.ا. انتخاب شود.

در حقوق کیفری فرانسه مقامی که بر اجرای تعلیق مراقبتی مجازات ریاست دارد، قاضی اجرای مجازاتهاست. قانون او را مأمور می‌کند که از اجرای اقدامات نظارتی و کمکی و نیز از اجرای تعهدات مخصوصی که به محکوم تحمیل شده است اطمینان حاصل کند. وی این مأموریت را به وسیله اشخاص صالح، در قالب کمیته پروباسیون^۱ انجام می‌دهد.

بدین سان، در نظام حقوق کیفری ایران به طور ضمنی و در حقوق کیفری فرانسه، به طور صریح، توجه به شخصیت مجرم در تعلیق اجرای مجازات مطرح شده است، ولی قانون‌گذار ایرانی صرفاً در بند «ب» ماده ۲۵، آن هم به صورت کلی به این موضوع اشاره داشته است. قانون‌گذار، گرچه در بند «ب» این ماده، به تشکیل پرونده شخصیت اشاره کرده است، ولی به ابزارهای لازم جهت تشکیل آن توجه کافی مبذول نداشته است. قانون‌گذار ایرانی مشخص نکرده است که قاضی کیفری برای صدور حکم تعلیق مجازات بر اساس وضع اجتماعی و سابقه زندگی محکوم علیه، برای پی بردن به این پیشینه از چه ابزاری استفاده نماید. این ایراد به لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰ هم وارد است. به نظر می‌رسد با تشکیل پرونده شخصیت این نقیصه برطرف شود، مشروط بر آنکه امکانات لازم در اختیار قاضی و سازمان اجراکننده قرار گیرد. در حالی که در نظام کیفری فرانسه، ضمن اینکه به شخصیت مجرم بر اساس محتویات پرونده شخصیت تشکیل شده در مرحله تحقیقات مقدماتی و استفاده از آن در مرحله محاکمه توجه شده، در خصوص تعلیق نیز ضمن توجه به اطلاعات موجود در پرونده، کمیته‌ای را نیز برای کنترل محکوم علیه در مدت تعلیق مشخص نموده است.

مبحث دوم: پرونده شخصیت در فرایند اجرای حکم

یکی از مهم‌ترین مراحل دادرسی، مرحله اجرای حکم است. پرونده شخصیت در مرحله اجرای حکم و استفاده از نهادهایی همچون آزادی مشروط، عفو و همچنین

1. Probation.

طبقه‌بندی زندانیان، نمود بیشتری دارد. از آنجایی که اعطای آزادی مشروط در مدت حبس و در واقع، در زندان صورت می‌گیرد و اعطای آنها با توجه به شخصیت فرد بزه‌کار و سایر شرایطی که قانون‌گذار لحاظ کرده محقق می‌شود، شناخت شخصیت در مرحله اجرای حکم به مأموران اجرا اجازه می‌دهد، با توجه به نتایج حاصله از اجرای حکم، تأثیر آن را در مورد هر محکوم مورد بررسی قرار داده و دریابند که آیا نتایج مطلوب به دست آمده است یا اینکه باید در روش اجرای حکم، متناسب با شخصیت محکوم تغییراتی داده شود و بدین ترتیب با امعان نظر در نتایج حاصله، اقدامات بعدی را پایه‌ریزی نمایند (محسنی، ۱۳۷۵: ۳۱/۱).

گفتار اول: نقش پرونده شخصیت در اجرای کیفر سالب آزادی

آخرین آیین‌نامه اجرایی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی در ۸۴/۹/۲۰ مورد تصویب قرار گرفت که از ویژگیهای بارز این آیین‌نامه تشکیل مؤسسات اشتغال و حرفه‌آموزی، تشکیل پرونده شخصیت برای زندانیان و واگذاری اختیارات جدید به شورای طبقه‌بندی زندانها می‌باشد.

در هر زندان، مرکزی به نام مرکز پذیرش و تشخیص وجود دارد. واحد پذیرش و تشخیص، محلی برای شناخت محکومان است که در این خصوص ماده ۴۷ آیین‌نامه زندانها سال ۱۳۸۴ مقرر می‌دارد:

واحد پذیرش و تشخیص محلی است برای پذیرش، بررسی و شناخت خصوصیات شخصیت محکومان و متهمان که زیر نظر مسئول مربوطه انجام وظیفه می‌نمایند.

ماده ۶۳ نیز مقرر می‌دارد:

در هر مرکز حرفه‌آموزی و اشتغال یا زندان قسمتی به نام تشخیص به منظور شناخت شخصیت محکومان و متهمان و طبقه‌بندی آنان با استفاده از خدمات کارشناسان متخصص تشکیل می‌گردد که تهیه و تنظیم و نگهداری پرونده شخصیتی آنان به شرح مواد بعدی به عهده این قسمت است.

طبق ماده ۶۴ همین آیین‌نامه، محکومان حداکثر دو ماه در قسمت پذیرش تحت آزمایشات مختلف جسمی و روحی قرار گرفته و تواناییها و اطلاعات مختلف آنها و

تحقیقات مربوط به سوابق فردی و اجتماعی آنان بررسی و ضمیمه پرونده می‌شود تا در شورای طبقه‌بندی مورد استفاده قرار گیرد.

در هر مؤسسه کیفری، کمیسیون نظارت بر تحولات رفتاری و شخصیتی محکومان به ریاست رئیس مؤسسه و با شرکت متخصصان روان‌شناسی، مددکاری اجتماعی، فرهنگی و تربیتی هر ماه یک بار تشکیل می‌شود و ملاحظات خود را درباره این تحولات در پرونده شخصیت آنان درج کرده، مراتب را به اطلاع قاضی ناظر زندان نیز می‌رساند تا مؤسسه محل نگهداری و برنامه‌های اصلاحی - درمانی مطابق با اخلاق و رفتار تحول یابد و نیازهای جدید محکومان مورد بازنگری قرار گرفته تغییر یابد (مواد ۴۶ و ۲۳۲ آیین‌نامه).

در نظام حقوقی ایران تنها در مرحله اجرای مجازات حبس و به منظور شناسایی زندانیان، جهت طبقه‌بندی آنان تشکیل پرونده شخصیت ضروری است. مددکاران اجتماعی طبق فرمهای تنظیمی که از سوی سازمان زندانها تهیه می‌شود، در مورد پیشینه زندگی فرد، تحقیقات لازم را به عمل آورده و گزارش کاملی از دوران طفولیت تا زمان تنظیم گزارش در محیطهای خانوادگی، تحصیلی، حرفه‌ای و غیره با اظهار نظر خود، همراه با نظریات متخصصان بالینی تهیه می‌نمایند و پس از انقضای مدت اقامت در قسمت پذیرش و تشخیص، کلیه گزارشهای متخصصان در پرونده او متمرکز می‌شود تا در شورای طبقه‌بندی مطرح شود (ماده ۶۵ آیین‌نامه). این شورا، به مثابه کمیسیون اجرا و اعمال نظارت در حقوق فرانسه، پس از ملاحظه پرونده شخصیت زندانی و مشورت با رئیس زندان و سایر واحدها از جمله یک نفر روان‌شناس، یک نفر مددکار و همچنین مسئولان واحدهای بازپروری و انتظامی در خصوص تعیین محل استقرار زندانی، اشتغال یا عدم اشتغال در مراکز حرفه‌آموزی و همچنین استفاده یا عدم استفاده از آزادی مشروط و یا عفو و بخشودگی تصمیم‌گیری می‌نماید (ماده ۶۹ آیین‌نامه).

اما سؤالی که مطرح است این است که آیا در زندانها و کانونهای اصلاح و تربیت کشورمان به ترتیبی که آیین‌نامه مشخص کرده پرونده شخصیت تشکیل می‌شود؟ آیا طبقه‌بندی مددجویان بر اساس آنچه در آیین‌نامه آمده است صورت

می‌پذیرد؟ در نگاه کلی می‌توان گفت در زندانهای ایران، اقدامات مختصری که در این خصوص انجام می‌گیرد، جنبه صوری داشته و اقدامات انجام گرفته به پر کردن یک سلسله پرسش‌نامه محدود می‌شود. البته موارد مذکور در آیین‌نامه در زندانهای پایتخت و مراکز استانها و کانونهای اصلاح و تربیت به ویژه کانون اصلاح و تربیت تهران با جدیت بیشتری دنبال می‌شود (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۱۱۰). دلایلی همچون زیاد بودن جمعیت زندانیان، نبودن کادر اجرایی لازم، عدم محیط مناسب زندانها و عدم نیروی انسانی متخصص، اجرای بهینه این طرح را با مشکل مواجه کرده است. به نظر می‌رسد با استخدام نیروهای کارآمد متخصص در زندانها و تخصیص اعتبارات مالی مکفی، بتوان آرزوی تشکیل پرونده شخصیت به شکل اصولی و مطابق با آموزه‌های جرم‌شناسی را محقق ساخت.

لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰ به نوبه خود، در مواد ۶۳ تا ۸۶، ضمن تبیین مجازاتهای جایگزین حبس، در ماده ۷۶ مقرر داشته است که قاضی مجری احکام مجازاتهای جایگزین حبس، ضمن بهره‌مندی از گزارشهای مددکاران اجتماعی، می‌تواند با توجه به وضعیت محکوم و آثار اجرای حکم، تشدید، تخفیف، تبدیل یا توقف موقت مجازات مورد حکم را به دادگاه صادرکننده رأی پیشنهاد کند.

در حقوق فرانسه، در اجرای مجازاتهای سلب یا محدودکننده آزادی، یک ارگان اداری یعنی «سازمان زندانها» و یک عامل قضایی یعنی «قاضی اجرای مجازاتها» مداخله می‌کنند (بولک، ۱۳۸۵: ۱۳۲). در هر زندان، مدیر یا کارکنان مسئول دفتر، ثبت تشریفات پذیرش محکوم را در دفتر ثبت زندان بر عهده دارند. این دفتر حاوی مشخصات شخص محکوم اعم از هویت، انگشت‌نگاری و علایم و خصوصیات او و کلیه تغییرات در وضعیت کیفری یا اداری محکوم در طول حبس می‌باشد (ماده ۱۵۰ آیین‌نامه ق.آ.د.ک.). در دفتر مؤسسه‌ای که محکوم در آنجا حبس می‌شود، پرونده شخصیت وی تشکیل می‌شود و در صورت انتقال او به مؤسسات زندان به همراه وی ارسال خواهد شد (ماده ۱۵۵ آیین‌نامه ق.آ.د.ک.).

یک جزء از پرونده شخصیت، اطلاعات «پزشکی» است که حاوی مدارک مربوط به وضعیت سلامت تن و روان محکوم است و تنها کارکنان بخش پزشکی

زندان می‌توانند به آن مراجعه کنند و جزء دیگر، قسمت «اجتماعی» است که مدارک مورد استفاده مددکاران اجتماعی در آن ضبط می‌شود (ماده ۱۶۲ آیین‌نامه ق.آ.د.ک.) و بالاخره یک «جدول مشاهدات» وجود دارد که در آن مدارک مربوط به تحقیقات، معاینه‌ها، گزارشات کارشناسی راجع به شخصیت، وضعیت پزشکی، روان‌پزشکی و روان‌شناختی، وضعیت مادی، خانوادگی یا اجتماعی محکوم، چه در مرحله تحقیقات اولیه، چه در مراکز ملی هدایت و ارشاد که در جهت طبقه‌بندی زندانیان اقدام می‌کنند و چه در مرحله اعمال مجازات (ماده ۱۶۳ آیین‌نامه ق.آ.د.ک.)، منعکس و ضبط می‌شود. اگر مجرم، محکوم به حبس کوتاه‌مدت باشد، پرونده شخصیت نیز برای او به تدریج از زمان ورود یا تحریر مدارک مربوط به وی تشکیل می‌شود (مواد ۱۶۵-۱۶۶ آیین‌نامه ق.آ.د.ک.؛ بولک، ۱۳۸۵: ۱۲۷).

طبقه‌بندی محکومان در زندانها و مؤسسات کیفری با توجه به گروه کیفری، سن، وضعیت سلامتی جسمی، روحی و روانی و شخصیت آنها صورت می‌گیرد و بر همین اساس اقدامات بازپروری نسبت به آنها صورت می‌گیرد (ماده ۱-۷۱۷ ق.آ.د.ک.). پس از تعیین نوع و محل زندانی که محکوم باید جهت تحمل کیفر حبس به آنجا هدایت شود، قاضی اجرای مجازاتها پس از اخذ نظر کمیسیون اجرا و اعمال مجازات، می‌تواند بر اساس وضعیت و پرونده شخصیت محکوم و با هدف بازسازی اجتماعی، مدت مجازات وی را کاهش دهد و اجرای آن را موقتاً معلق نماید یا اجرای آن را در زمان تقسیم نماید (ماده ۲۳-۱۳۲ ق.م.؛ بولک، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

بدین‌سان، پرونده شخصیت در اجرای کیفر سلب‌کننده آزادی، در نظام کیفری ایران و فرانسه عینیت دارد. مددکاران اجتماعی، پزشکان و متخصصان بالینی بر اساس نتایج تحقیقات و آزمونهای مختلف و برآورد علمی نتایج یافته‌ها، به آسیبهای شخصیتی بزهکار پی می‌برند و برای تنظیم برنامه بازپروری و اصلاح، مناسب‌ترین نحوه برخورد با وی را در پرونده شخصیت منعکس می‌کنند و بر اساس مندرجات این پرونده، شورای طبقه‌بندی زندانیان در ایران و کمیسیون اجرا و اعمال مجازات و قاضی اجرای مجازاتها در حقوق کیفری فرانسه، درباره چگونگی سرنوشت کیفری محکومان در زندان و مؤسسات، تصمیمات لازم را اتخاذ می‌کنند و بر همین اساس،

هدف این است که اصل فردی کردن اجرای کیفر سلب‌کننده آزادی اعمال گردد. اجرای کیفر سلب‌کننده آزادی در صورت احراز حسن رفتار و زمینه‌های بازگشت فرد به جامعه متوقف می‌شود و یکی از حوزه‌هایی که شخصیت محکوم در استمرار یا عدم استمرار اجرای مجازات حبس مورد توجه قرار می‌گیرد، نهاد آزادی مشروط است که در گفتار دوم این موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتار دوم: پرونده شخصیت و تأثیر آن در اعطای آزادی مشروط

آزادی مشروط یکی از نهادهای مهم حقوق کیفری است و فوایدی همچون تسهیل اداره زندانها، تقلیل جمعیت زندانها، ملاحظات عملی جهت جلوگیری از آثار سوء مجازات حبس، تعدیل و منعطف ساختن مجازاتهای سلب‌کننده آزادی، امکان اصلاح محکوم با احتیاطها، تضمینها و نوعی نظارت بر وی از روز آزادی و جلوگیری از تکرار جرم را داراست. ولی قانون‌گذار ایرانی و فرانسوی تعریفی از این تأسیس مهم ارائه نداده است. قانون‌گذار ایرانی در مواد ۳۸، ۳۹ و ۴۰ قانون مجازات اسلامی و در مواد ۵۷ تا ۶۲ لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰ و مقنن فرانسوی در مواد ۷۲۹ تا ۷۲۳ قانون آیین دادرسی کیفری این کشور به شرایط اعطای آزادی مشروط پرداخته است.

بند ۱ ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی در خصوص شرایط اعطای آزادی مشروط مقرر می‌دارد: «هرگاه در مدت اجرای مجازات مستمراً حسن اخلاق نشان داده باشد». اگرچه نشان دادن حسن اخلاق، به معنای اصلاح تلقی می‌شود، مع‌ذکک قانون‌گذار نه تنها معیار سنجش حسن اخلاق را مشخص نکرده است، افراد یا مقامات صالح برای این سنجش نیز مشخص نشده‌اند. نظر به اهمیت موضوع به نظر می‌رسد تشخیص این امر مستلزم استفاده از نظرات کارشناسان و متخصصان ذیصلاح است که با مطالعه و پژوهش درباره محکوم به حبس، دقت در رفتار و کردار وی و سایر موارد مرتبط، برداشتهای صحیح خود را به قاضی ناظر زندان ارائه نمایند.

از شرایط دیگر اعطای آزادی مشروط، مطابق بند ۲ ماده ۳۸ قانون مجازات

اسلامی، احراز عدم تکرار جرم توسط محکوم علیه است. به نظر می‌رسد مراد از احراز عدم تکرار جرم، همان حالت خطرناک است و اینجاست که پرونده شخصیت برای احراز یا عدم احراز چنین حالتی، نقش کلیدی دارد. به عبارت دیگر، این پرونده و مندرجات آن، سیمای شخصیتی محکوم را نزد مقام تصمیم‌گیرنده ارائه می‌دهد و بر اساس آن تصمیمی نزدیک به عدالت، مبتنی بر احسان و دستگیری و به منظور بازپروری و اصلاح وی اتخاذ می‌گردد.

این نهاد با قانون ۱۴ اوت ۱۸۸۵ وارد حقوق کیفری فرانسه شده است. مبنای آن، امکان اصلاح محکوم، سریع‌تر از تصور قاضی است که ادامه حبس او را بیهوده می‌نماید (استفانی، ۱۳۸۳: ۸۵۹).

تشریفات آزادی مشروط در مواد ۷۲۹ تا ۷۳۳ ق.آ.د.ک. پیش‌بینی شده است. مطابق ماده ۵۲۲ آیین‌نامه ق.آ.د.ک. فرانسه، پرونده شخصیت محکوم علیه پیش از اعطای آزادی مشروط توسط قاضی اجرای مجازاتها مورد بررسی قرار می‌گیرد، احراز حسن اخلاق بستگی به تلاشهای جدی، مطابقت مجدد محکوم علیه با اجتماع و بازپروری دارد.

در حقوق کیفری فرانسه، قاضی اجرای مجازاتها برای هر محکوم یک پرونده شخصیت تشکیل می‌دهد که حاوی اسنادی است که وضعیت اجتماعی و شخصی محکوم را مشخص می‌نماید. احراز شرط عدم تکرار جرم با بررسی این پرونده و انجام تکالیف و وظایفی که نشانگر بازاجتماعی شدن محکوم علیه باشد میسر خواهد شد. به هر حال برای دیوان عالی کشور و دادگاه ملی آزادی مشروط، خطر تکرار جرم، عنصر حائز اهمیت به حساب می‌آید تا آنجا که در آرای مختلف خود اعلام کرده‌اند که اعطای آزادی مشروط در صورتی که در رفتار محکوم علیه آثاری دال بر تکرار جرم در آینده وجود داشته باشد، امکان‌پذیر نخواهد بود (تدین، ۱۳۸۳: ۱۲۸).

بنابراین تصمیم‌گیری در خصوص اعطای آزادی مشروط منوط به شناخت کامل محکوم علیه و میزان تلاش وی در بازپروری اجتماعی خویش است که از میان اوراق پرونده شخصیت، می‌توان به این شناخت رسید.

همچنان که قبلاً اشاره شد می‌توان مدعی شد که خاستگاه اولیه توجه به داده‌های

پرونده شخصیت در قلمرو حقوق کیفری، توجه به حقوق کیفری اطفال بوده و دادرسی کیفری اختصاصی اطفال نیز مدیون توجه به شخصیت طفل بوده است. در نظام کیفری ایران نیز اولین حوزه‌ای که توجه به خصوصیات روحی و روانی و خانوادگی متهم را مورد توجه قرار داده، قلمرو حقوق کیفری اطفال بوده است.

مبحث سوم: پرونده شخصیت در نظام دادرسی اطفال بزهکار

یکی از چالش‌های مهم نظام‌های کیفری اغلب کشورهای جهان، مسئله بزهکاری اطفال است؛ زیرا جرایم اطفال و نوجوانان روند افزایشی دارد و اقدامات انجام یافته، به رغم چشم‌گیر بودنشان هنوز نتوانسته است این مسئله را به اندازه کافی و رضایت‌بخشی تقلیل دهد، لکن این تلاشها، اقدامات و یافته‌های جرم‌شناسی همچنان امیدوار به کاهش بزهکاری اطفال است.

تشکیل پرونده شخصیت اطفال بزهکار برای نخستین بار در سال ۱۹۰۷ در آرژانتین و در سال ۱۹۱۹ در بلژیک اجرا شد و چون نتایج رضایت‌بخش بود مورد اقتباس سایر کشورها قرار گرفت و مراکز ویژه مطالعه اطفال بزهکار در بیشتر کشورها تأسیس شد (دانش، ۱۳۸۶: ۹۴).

در نظام دادرسی ایران، برای اولین بار موضوع «تشکیل پرونده شخصیت» در قانون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار، مصوب سال ۱۳۳۸ که در زمان خود از جمله قوانین مترقی محسوب می‌شد، به عنوان امری اختیاری مطابق صلاحدید قاضی دادگاه اطفال مقرر شد (مؤذن‌زادگان، ۱۳۸۹: ۲۳۵). ماده ۷ قانون مزبور، تحقیقات درباره وضع مزاجی یا روحی طفل یا ابویین یا وضع خانوادگی و محیط اجتماعی وی را پیش‌بینی کرده بود که دادگاه می‌توانست این تحقیقات را خود یا به هر وسیله که مقتضی بداند انجام دهد، همچنین می‌توانست از متخصصان مربوط یا مددکاران اجتماعی، برای انجام تحقیقات مزبور استفاده نماید. با این وجود مفاد ماده مذکور، سیر تکامل خود را طی نکرد و الزامی شدن تشکیل پرونده شخصیت در ماده ۲۲۲ ق.آ.د.ک. مصوب سال ۷۸، همچنان مغفول واقع شده است.

ماده ۲۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری، به نوبه خود مقرر می‌دارد:

چنانچه درباره وضعیت روحی و روانی طفل یا ولی یا سرپرست قانونی او یا خانوادگی و محیط معاشرت طفل تحقیقاتی لازم باشد دادگاه می تواند به هر وسیله ای که مقتضی بداند آن را انجام دهد و یا نظر اشخاص خبره را جلب نماید.

این ماده به طور ضمنی در مقام بیان تشکیل پرونده شخصیت در مرحله تحقیقات مقدماتی و صدور حکم برآمده است، ولی ابزارهای لازم و چگونگی آن را بیان نداشته است.

این ماده، صرف نظر از اینکه فقط اطفال بزهکار را مورد خطاب قرار داده و در خصوص بزهکاران بزرگسال چنین توجهی نداشته و با توسل به عبارت «به هر وسیله ای که مقتضی بداند»، ابهام در چگونگی تحقیقات از شخصیت فرد را به وجود آورده است، علاوه بر آن، به بررسی وضع جسمانی طفل نیز اشاره ای ننموده است و از طرفی افراد خبره را نیز مشخص نکرده است که به نظر می رسد این افراد شامل پزشک، روان شناس، روان پزشک و مددکار اجتماعی باشد. اگرچه قانون گذار به نوعی به تشکیل پرونده شخصیت نظر داشته است، ولی متأسفانه با وجود اینکه به حساسیت موضوع آگاه بوده است، سازوکارهای لازم و ابزار معین را بیان نداشته و با عبارتی مجمل، در صدد بیان تشکیل پرونده شخصیت و یا توجه به شخصیت مجرم برآمده است. این در حالی است که تدوین کنندگان لایحه آ.د.ک. در ماده ۲۸۶ برای اطفال و نوجوانان، تشکیل پرونده شخصیت را مد نظر قرار داده است. لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰ نیز در ماده ۸۷ استفاده از نظرات روان شناسان و گزارشهای مددکاران اجتماعی در خصوص طفل را به قاضی دادگاه اطفال در صدور رأی توصیه می کند.

ابتکار شرکت مشاوران و جلب نظرات کارشناسان در رشته های مختلف در روند تصمیم گیری، در حقیقت از فلسفه وجودی دادگاه اطفال نشئت می گیرد. وقتی قرار است هدف از تأسیس و تشکیل دادگاههای اطفال تعیین علت جرم و صدور تصمیماتی در جهت اصلاح، درمان و تربیت آنان باشد، بهتر است که در تشکیل دادگاهها از کارشناسان امور تربیتی، اجتماعی و روانی نیز استفاده شود (شاملو، ۱۳۹۰: ۱۷۴).

نظرات و دیدگاههای این کارشناسان می تواند در قالب پرونده شخصیت متجلی

شود. تشکیل پرونده شخصیت بزهکاران به ویژه کودکان بزهکار، دست‌اندرکاران عدالت کیفری را با وضعیت فردی از قبیل شرایط روانی و محیطی آشنا کرده و آنان را به سوی گزینش روشهای مناسب بالینی هدایت می‌کند.

به همین دلیل است که در کنگره‌ها، مقررات و قواعد بین‌المللی از جمله مواد ۱۹ تا ۳۰ قواعد، حمایت از نوجوانان محروم از آزادی، سازمان ملل متحد (۱۹۹۰) و ماده ۱۶/۱ مقررات پکن (۱۹۸۵)، تحقیق راجع به حقایق مربوط به کودکان و نوجوانان، از قبیل پیشینه اجتماعی و خانوادگی، دوران مدرسه، شرایط ارتکاب جرم و غیره، پیش از اتخاذ تصمیم نهایی، امری ضروری است.

در مقررات داخلی علاوه بر آنچه اشاره شد در مواد ۸ و ۱۳ آیین‌نامه اجرایی قانون اصلاح و تربیت (۱۳۴۷)، به طور ضمنی بر تشکیل این پرونده، تأکید شده است. در کشور ما، وقتی بزهکار به کانون فرستاده می‌شود، فرمهای تحقیق و پژوهش اجتماعی، ورقه آزمایشات پزشکی، آزمایشات روانی و پرسش‌نامه شخصیتی تنظیم می‌شود و طفل موظف به پاسخ دادن به سؤالات است. در واقع مددجو (طفل بزهکار) با پر کردن موارد مذکور، مورد آزمایش و پژوهشهای پزشکی، روانی و تحقیقات اجتماعی قرار می‌گیرد. بر اساس اطلاعات به دست آمده، طبقه‌بندی زندانیان انجام می‌گیرد و راهکارهای مناسب در راستای بازپروری و اصلاح آنها نیز اتخاذ می‌گردد. این پرونده در دو نسخه تنظیم می‌شود؛ نسخه اول به دادگاه اطفال فرستاده می‌شود و نسخه دوم در کانون باقی می‌ماند.

در ظاهر امر، چنین پرونده‌ای در کانونهای اصلاح کشورمان تشکیل می‌شود و حتی پرسش‌نامه‌های مذکور نیز به طور کامل پر می‌شود. اما این اطلاعات صرفاً جهت طبقه‌بندی بزهکاران و آن‌هم از لحاظ سن و جنس آنها انجام می‌گیرد. اینکه این پرونده و محتوای آن مورد مطالعات بعدی قرار می‌گیرد و بر اساس آن تصمیماتی گرفته می‌شود یا نه، با سؤال همراه است.

در برخی آرای صادره از محاکم کیفری ویژه اطفال و نوجوانان، گزارشهای مددکار اجتماعی مورد توجه قرار گرفته و بر اساس آن تصمیم اتخاذ شده است.

برای نمونه در رأی شماره ۹۱۰۹۹۷۲۱۷۲۸۰۰۱۳ در خصوص رسیدگی به اتهام

پسر ۱۷ ساله برای حمل شوکر بدون مجوز، دادگاه به استناد ماده ۱۲ قانون قاچاق اسلحه و مهمات و دارندگان سلاح و مهمات غیر مجاز مصوب ۹۰/۶/۷ و با رعایت ماده ۲۲ ق.م.ا. به دلیل نوجوانی به ده میلیون ریال جزای نقدی حکم نموده است.

در نظام کیفری فرانسه در فوریه ۱۹۴۵، قانون مربوط به کودکان به تصویب رسیده است که مهم ترین قانون در خصوص کودکان فرانسه محسوب می شود. البته مقررات این قانون در پرتو مفاد کنوانسیون حقوق کودک مورد بازبینی و اصلاح قرار گرفته است و اصلاح آن همچنان ادامه دارد، به طوری که در دو نوبت از مراحل بازبینی و اصلاحات قانونی اخیر که در رأس آن قانون ۵ مارس ۲۰۰۷، راجع به پیشگیری از بزه کاری قرار دارد، مجدداً با تغییراتی روبرو شد (سیمامونتی، ۱۳۸۶: ۱۳۷).

ماده ۸-۱۲۲ قانون جزای فرانسه، اصل عدم مسئولیت کیفری مطلق کودکان کمتر از ۱۳ سال را مطرح می کند. نوجوانان از ۱۳ تا ۱۸ سال نیز غیر مسئول فرض می شوند، ولی با این حال، «هنگامی که اوضاع و احوال و شخصیت بزهکار» این موضوع را ایجاب کند، ممکن است موضوع محکومیت کیفری قرار گیرد. کودکان کمتر از ۱۳ سال تنها ممکن است موضوع «تدابیر حمایتی، معاضدت، نظارت و تربیت» قرار گیرند.

دادگاههای کودکان و نوجوانان در این کشور به تناسب جرایم و سن کودکان (دادگاه کودکان، دیوان کیفری کودکان، قاضی کودکان) پیش‌بینی شده و از صلاحیت اختصاصی رسیدگی به جرایم کودکان برخوردار می‌باشد. در مورد مؤسسات اجرای حکم در این کشور باید گفت که «مرکز حمایت قضایی از جوانان» که وابسته به وزارت دادگستری می‌باشد، به تناسب واکنش انتخاب شده برای کودکان بزهکار، در جهت بازپروری کودکان و نوجوانان بزهکار اقدام می‌کند (مرکز پژوهشهای ریاست جمهوری، ۱۳۹۱: ۱۸۳).

صدور حکم عادلانه و اصلاح کننده در دادرسی کیفری، به ویژه در رسیدگی به جرایم کودکان و نوجوانان اقتضا می کند که قبل از اتخاذ تصمیم نهایی و صدور حکم، شخصیت طفل بزهکار، پیشینه زندگی وی و شرایط ارتکاب جرم مورد بررسی قرار گیرد. در حقوق فرانسه، انجام تحقیقات چه در مورد جنایات و چه در

مورد جنحه‌ها و خلاف‌های درجه پنجم ارتکاب یافته توسط کودکان و نوجوانان ضروری است (همان: ۱۸۴). علاوه بر این، قاضی دادگاه، دستور انجام تمام تحقیقات را برای آشکار ساختن حقیقت و شناسایی طفل و همچنین شیوه‌های مناسب برای بازپروری را صادر می‌کند (ماده ۸ تصویب‌نامه ۲ فوریه ۱۹۴۵).

در راستای اجرای دستور فوق‌الذکر، یکی از شیوه‌هایی که قاضی اطفال و نوجوانان می‌تواند از آن استفاده کند «ابرواسیون یا تحت مشاهده و بررسی» قرار دادن طفل متهم می‌باشد.

مرکز ابرواسیون مرکزی علمی است که دارای تجهیزات کامل پزشکی، روان‌پزشکی و راهنمای تحصیلی حرفه‌ای و فنی است. مددکاران اجتماعی مرکز مذکور، تحقیق و پژوهش اجتماعی را زیر نظر معاون سازمان حمایت قضایی جوانان انجام می‌دهند.

همچنین قاضی دادگاه اطفال می‌تواند اقدام به یک تحقیق اجتماعی، معاینه پزشکی و روان‌شناختی نماید (ماده ۱۰ تصویب‌نامه ۱۹۹۳). به این ترتیب که راجع به وضع مادی و معنوی خانواده، اعمال و پیشینه طفل، وضع محیط تحصیلی، رفتار او در مدرسه، شرایط زندگی و طرز رشد طفل دستور تحقیق و پژوهش اجتماعی را صادر کند و در صورت لزوم دستور آزمایش پزشکی و روان‌پزشکی را نیز بدهد. هرگاه وضعیت طفل ایجاب نماید که او دور از محیط خانوادگی نگهداری شود و یا پرونده شناسایی شخصیت به طور کامل تنظیم گردد، قاضی دستور اعزام به یک مرکز ابرواسیون را صادر می‌کند.

حداکثر مدت ابرواسیون ۳ ماه است. معمولاً در مدت ۸ الی ۱۰ روز، پرونده شناسایی شخصیت طفل تکمیل می‌شود و تمامی افرادی که در مراقبت و تحقیق و پژوهش اجتماعی و آزمایش‌ها شرکت داشته‌اند تشکیل جلسه داده و پس از بررسی پرونده و تبادل نظر، با ذکر نوع روشی که باید در مورد طفل یا جوان اجرا شود پرونده را به مقام دستوردهنده ابرواسیون ارسال می‌دارند (دانش، ۱۳۸۶: ۹۹) و قاضی دادگاه پس از مطالعه مستندات موجود و نتایج تحقیقات انجام یافته، تصمیم مقتضی را اتخاذ می‌نماید.

نتیجه گیری

روشن است که برای اینکه کیفر بتواند اثر مطلوب روی بزهکار داشته باشد، شناخت عوامل بزه‌زا ضروری است. به بیان بهتر، برای اتخاذ کیفر معقول و منصفانه و همچنین به جهت اعمال تدابیر اصلاحی و درمانی متناسب با وضعیت بزهکار، مطالعه شخصیت مجرمان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و این شخصیت به تناسب تفاوت روان، جسم و محیط پیرامون هر فرد متفاوت است.

در نظام حقوق کیفری ایران، در مواردی مانند ماده ۲۲ ق.م.ا. (تشکیل مجازات مناسب‌تر به حال متهم) به استناد بند ۳ «اوضاع و احوال خاصی که متهم تحت تأثیر آنها مرتکب جرم شده است...» و بند ۵ «وضع خاص متهم بی سابقه او» یا بررسی وضعیت اجتماعی و سوابق زندگی محکوم علیه و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم از سوی وی گردیده است و در خصوص تعلیق اجرای مجازات موضوع بند ب ماده ۲۵ ق.م.ا.، اثبات مستمر حسن اخلاق، اطمینان از عدم تکرار جرم برای احراز شرایط اعطای آزادی مشروط موضوع ماده ۳۸ ق.م.ا.، ماده ۷۲۸ همین قانون برای آگاهی از خصوصیات مجرم، ماده ۲۲۲ ق.آ.د.ک.، در خصوص اطلاعات فرا حقوقی در مورد وضعیت طفل یا سرپرست و یا وضعیت خانوادگی و محیط معاشرت او، تشخیص حالت خطرناک مجرمان به منظور اعمال اقدامات تأمینی و تربیتی در خصوص آنان موضوع ماده ۱ قانون اقدامات تأمینی و تربیتی مصوب ۱۳۳۹، به نوعی تلویحاً به ضرورت تشکیل پرونده شخصیت، به منظور برخورد مناسب و اتخاذ تدابیر اصلاحی لازم اشاره شده است.

در نظام کیفری ایران، تنها در مرحله اجرای مجازات حبس مطابق ماده ۶۳ و ۷۴ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندانها به منظور شناسایی زندانیان جهت طبقه‌بندی آنان تشکیل پرونده شخصیت ضروری شناخته شده است که این امر به دلایلی که پیشتر ذکر شد، در عمل چندان با دقت همراه نبوده و مذاقه بیشتری از جانب متولیان امر صورت نمی‌گیرد. البته اوضاع در کانونهای اصلاح و تربیت در مقایسه با زندانهای بزرگسالان تا حدودی بهتر است.

اگرچه قانون‌گذار در تدوین لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰ رویکرد بهتری نسبت به موضوع مورد بحث اتخاذ کرده و در موادی که شرح آن گذشت، توجه به شخصیت بزهکار و وضعیت روانی وی و همچنین استفاده از مددکاران اجتماعی و بهره‌مندی از گزارشهای آنان و به طور کلی پرونده شخصیت را مد نظر قرار داده است، علی‌رغم اینکه قانون‌گذار واقف بر این امر بوده که توجه به شخصیت بزهکار و تشکیل پرونده شخصیت، امری اجتناب‌ناپذیر است، سازوکار لازم و شاخصهای مورد نیاز این امر را بیان نکرده است.

در نظام کیفری فرانسه پرونده شخصیت و به طور کلی توجه به شخصیت بزهکار، در مقایسه با حقوق کیفری ایران از جایگاه رفیعی برخوردار است. در ماده ۸۱ ق.آ.د.ک. این کشور، تحقیق درباره شخصیت متهم و وضعیت مادی، خانوادگی و اجتماعی وی پیش‌بینی شده است که این تحقیقات در مرحله تحقیقات مقدماتی، در امور جنح‌ای اختیاری و در امور جنایی الزامی است. در حقوق فرانسه، همانند بسیاری از کشورها که تحقیقات مقدماتی را قاضی تحقیق یا بازپرس انجام می‌دهد دستور تشکیل پرونده شخصیت بر عهده او نهاده شده است تا سرانجام بعد از انجام محاکمه، در صورت مجرم شناختن متهم و با استمداد از گزارشهای موجود در پرونده شخصیت، نسبت به تعیین واکنش مناسب، مؤثر و مفید اقدام کند.

علاوه بر این، مطابق برخی مواد قانون مجازات فرانسه و آیین‌نامه ق.آ.د.ک. این کشور، در راستای احراز شرایط استفاده از نهادهای تخفیف مجازات، تعلیق اجرای مجازات و همچنین اعطای آزادی مشروط و عفو خصوصی، تشکیل پرونده شخصیت ضروری است. در عبارتی کوتاه می‌توان گفت که پرونده شخصیت در نظام کیفری فرانسه در مرحله تحقیقات مقدماتی موضوعیت داشته و در مرحله دادرسی جنبه طریقت دارد.

با وجود همه مزایا و محاسنی که تشکیل پرونده شخصیت دارد، انتقاداتی نیز بر آن وارد است؛ از جمله اینکه، تشکیل این پرونده موجب تطویل دادرسی شده و علاوه بر آن با نفوذ به خلوت افراد و تجسس در زندگی شخصی، ادامه مسیر محاکمه، تحت تأثیر قرار گرفته و زمینه پیش‌داوری را برای قاضی کیفری محقق می‌سازد.

در پاسخ باید گفت که کسب اطلاعات یادشده ممکن است به برائت متهم بینجامد و در فرض تقصیر متهم، قاضی می‌تواند با مطالعه اطلاعات و داده‌های به‌دست آمده از آزمایشها و پژوهشهای مورد نظر، حکم مناسبی را برای بزهکار صادر نماید و با به کارگیری تدابیر اصلاحی و درمانی، زمینه بازپروری و بازگشت بزهکار را به جامعه محقق سازد.

برخی در انتقاد از پرونده شخصیت، هزینه بر بودن آن را در رأس انتقادات خود قرار داده‌اند. اما باید خاطر نشان کرد که هدف از تشکیل این پرونده، ضمن شناخت عوامل مؤثر در تکوین پدیده مجرمانه و شخصیت مجرم، اعمال مجازات مناسب با شخصیت فرد و اصلاح و بازپروری بزهکاران می‌باشد. پس هدف از تشکیل این پرونده، هدف مقدسی است. بازپروری و اصلاح بزهکار به عنوان فردی از افراد جامعه حتی به رغم هزینه‌های سنگین، ارزشمند است.

با عنایت به مطالب یادشده پیشنهادها و راهکارهای زیر، ارائه می‌گردد:

۱. شناسایی شخصیت بزهکاران در جرایم مهم الزامی گردد و دامنه شمول آن علاوه بر مرحله تحقیقات مقدماتی، در تمام مراحل دادرسی کیفری، گسترده شده و علاوه بر شناسایی شخصیت اطفال بزهکار این امر در بزرگسالان نیز محقق شود.

۲. سازمان و ساختاری مستقل، با نظارت نهاد قضایی متشکل از متخصصان و کارشناسان رشته‌های پزشکی، روان‌پزشکی، روان‌شناسی، جرم‌شناسی و مددکاری اجتماعی در جهت تبیین اهداف مورد اشاره، تشکیل گردد تا بتواند نقش مهمی در اجرای عدالت کیفری از جمله اصلاح بزهکاران، بازپروری آنان و نشر و اشاعه اندیشه‌ها و افکار اصلاحی ایفا نماید.

۳. مددکاران اجتماعی نقش مهم و حساسی در فرآیند تشکیل پرونده شخصیت دارند و اطلاعات صحیح و کارشناسی آنان، از اهمیت بسزایی برخوردار است و از آنجایی که گاهی مشاهده شده است که در برخی موارد، یا از مددکاران اجتماعی در مراکز مربوط استفاده نمی‌شود یا مددکاران با بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری از مسائل گذشت می‌کنند، پیشنهاد می‌شود، ضمن استفاده از متخصصان امر، کمیته‌ای در راستای آموزش و تعلیم این افراد و ارائه یافته‌های جدید تشکیل گردد.

کتاب‌شناسی

۱. آشوری، محمد، *آیین دادرسی کیفری*، چاپ دوم، تهران، سمت، ۱۳۸۰ ش.
۲. ابراهیمی، ابراهیم، *پرونده شناسایی شخصیت در فرآیند کیفری ایران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۷ ش.
۳. استفانی، گاستون، ژرژ لواسور و برنار بولک، *حقوق جزای عمومی فرانسه*، ترجمه حسن دادبان، چاپ سوم، تهران، علامه طباطبایی، ۱۳۸۳ ش.
۴. ایراهمن، دیوید، *روان‌شناسی کیفری*، ترجمه پرویز صانعی، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۱ ش.
۵. بولک، برنار، *کیفرشناسی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ ششم، تهران، مجد، ۱۳۸۵ ش.
۶. تدین، عباس، *مطالعه تطبیقی آزادی مشروط در حقوق ایران و فرانسه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۳ ش.
۷. دانش، تاج‌زمان، *دادرسی اطفال بزهکار در حقوق تطبیقی*، چاپ سوم، تهران، میزان، ۱۳۸۶ ش.
۸. سیمامونتی، سیلوی، «جهت‌گیری اخیر حقوق کیفری صغار در فرانسه»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، *فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم*، سال اول، شماره ۴.
۹. شامبیاتی، هوشنگ، *حقوق جزای عمومی*، چاپ دهم، تهران، ژوبین، ۱۳۸۰ ش.
۱۰. شاملو، باقر، *عدالت کیفری و اطفال (شخصیت طفل، بزهکاری، دادرسی، پاسخها)*، تهران، جنگل، ۱۳۹۰ ش.
۱۱. مؤذن‌زادگان، حسنعلی، «پرونده شخصیت متهمان و ضرورت تشکیل آن در مرحله تحقیقات مقدماتی دادرسی کیفری»، *فصلنامه پژوهش حقوق*، سال دوازدهم، شماره ۳۰، پاییز ۱۳۸۹ ش.
۱۲. محسنی، مرتضی، *کلیات حقوق جزای عمومی*، چاپ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۵ ش.
۱۳. مرکز مطالعات نهاد ریاست جمهوری، *حقوق کودک*، تهران، ۱۳۹۱ ش.
۱۴. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، *تقریرات جرم‌شناسی*، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. نجفی توانا، علی، «ضرورت تشکیل پرونده شخصیت در دادرسی اطفال بزهکار»، *فصلنامه خانواده‌پژوهشی*، سال پنجم، شماره ۱/۱۸، سال ۱۳۸۸ ش.

از سزاگرایی کلاسیک تا سزاگرایی نوین (ارزیابی اندیشه سزاگرایی)*

- عبدالرضا جوان جعفری^۱
- سیدمحمدجواد ساداتی^۲

چکیده

مجازات به عنوان واکنشی اجتماعی با تحمیل عمدی رنج و مشقت، نابودی یا کسر حیثیت و سلب حق افراد همراه است. به همین دلیل اعمال چنین واکنشی مستلزم تبیین و توجیهی شایسته است. در این میان نظریه سزاگرایی با رویکردی اخلاقی، از قدیمی ترین مدعیان توجیه مجازات محسوب می شده است. اما در قسمت قابل توجهی از قرن بیستم، این اندیشه از سوی جرم‌شناسان، کیفرشناسان و فلاسفه حقوق کیفری، اندیشه‌ای واپس‌گرا و متروک تلقی می شد. اما دهه‌های آخر سده بیستم، دوران رستاخیز پارادایم سزاگرایی است، به گونه‌ای که بسیاری از منتقدان این تفکر به حامیان جدی آن تبدیل شدند. این نوشتار در پی آن است تا ضمن کاوش در علل استقبال مشتاقانه صاحب‌نظران حوزه عدالت کیفری از نظریه مذکور، قابلیت‌ها و نقصهای آن را ارزیابی کند.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۲۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۳/۲۵.

۱. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول) (arjaafari@gmail.com).

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی (javadsadati44@gmail.com).

واژگان کلیدی: سزاگرایی، توجیه اخلاقی کیفر، مشروعیت ذاتی مجازات، پیامد گرایی، رستاخیز سزاگرایی.

مقدمه

سزاگرایی در شمار نخستین نظریه‌ها در باب توجیه کیفر قرار دارد. این اندیشه قدمتی برابر با تاریخ حیات انسان دارد. از بدیهی‌ترین و اولین پاسخهایی که در باب چرایی کیفر به ذهن متبادر می‌شود این است که هر کس مرتکب خطایی شود مستحق تنبیه و کیفر است. سزاگرایان نیز با تکیه بر همین برداشت بر این باورند که مجازات دارای مشروعیتی ذاتی است. پیش از بررسی چارچوبهای اندیشه سزاگرا لازم است به این پرسش اساسی پاسخ داده شود که اصولاً اندیشه مذکور در چه بستری ارائه می‌شود؟ اساساً ضرورت توجیه و استدلال در راستای مشروعیت کیفر، ناشی از چیست؟ به بیان دیگر، فلسفه وجودی مجازات چیست؟ واقعیت این است که اجرای مجازات همواره با نوعی سلب حق همراه است. به یک تعبیر، بسته به نوع حقوقی که در فرایند اعلام حکم و اجرای مجازات از افراد سلب می‌گردد، میزانی از رنج و مشقت بر آنان تحمیل می‌شود. اعدام و شلاق موجب سلب حیات و نیز سلب سلامت انسان شده و زندان نیز حق آزادی را از انسان سلب می‌نماید. گونه‌های دیگر مجازات‌ها نیز هر یک نوعی محرومیت از حق به شمار می‌آید. علاوه بر این، مجازات، تحمیل عمدی درد و رنج بر انسانهاست. بنابراین، ضروری است که انجام چنین اقداماتی علیه منافع و حقوق انسانها توجیهی متقاعدکننده به همراه داشته باشد. از آنجا که طبق تعریف، تدابیر کیفری اموری ناخوشایندند، جز در صورت وجود کارکرد و توجیهی مناسب برای آنان، در این جهان جایی ندارند (Bagaric, 2001: 3).

بنابراین توجیه اخلاقی کیفر، امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری است. در این خصوص، تبیینهای متفاوت و گاهی متناقض برای اقدامات کیفری در جامعه ارائه شده است. از نگاه برخی، کیفر علیه مجرمان اجرا می‌شود تا موجب پیشگیری از ارتکاب جرم در آینده از سوی آنها گردد (بازدارندگی خاص)^۱ و یا سایر کسانی که ظرفیت

1. Individual deterrence.

ارتکاب جرم را دارند از روی آوردن به رفتار مجرمانه خودداری نمایند (بازدارندگی عام).^۱ برخی نیز معتقدند که مجازات اگر اثر بازدارندگی نداشته باشد، می‌تواند به گونه‌ای اجرا شود که امکان ارتکاب جرم از ناحیه مجرم و ایجاد مزاحمت برای دیگران را از او سلب نماید (توان‌گیری از مجرم).^۲ مجازات می‌تواند به عنوان روشی برای اصلاح، بازپروری و بازپذیری مجرم تلقی شود (اصلاح).^۳ در نهایت، کیفر می‌تواند پاسخ طبیعی خطای فرد در قالب جرم ارتكابی باشد (سزادهی).^۴ آنچه گذشت بخش مهمی از نظریه‌های موجود است که هر یک به شیوه‌ای مدعی عقلانیتی هستند که می‌تواند توجه‌گر اعمال کیفر علیه بزهکاران باشد.

در هر نظام کیفری، قانون‌گذار یا مقام قضایی ممکن است یکی از این مبانی توجیهی را مورد توجه قرار دهد. این امکان نیز وجود دارد که در زمانها و مکانهای مختلف، برخی از این رویکردها در مقام عمل از اولویت بیشتری برخوردار گردند. با این وجود چه ضرورتی اقتضا کرده است که در طول تاریخ مباحث دامن‌داری از سوی محققان حوزه فلسفه، سیاست و حقوق همراه با چالشهای فراوان در این زمینه مطرح گردد؟ مشکل از آنجا ناشی می‌شود که گاه بین اهداف متفاوت کیفر تعارضاتی ایجاد می‌شود. به عنوان مثال، آیا می‌توان اهداف ارباب، اصلاح و استحقاق را در مهندسی یک نظام کیفری توأمان لحاظ نمود؟ هدف اربابی مقتضی شدت و حدت بیشتری در واکنشهای کیفری بوده و در مقابل اهداف اصلاحی مستلزم نوعی ملایمت و انعطاف‌پذیری نظام کیفری در مواجهه با بزهکاران است. در حالی که رویکرد سزاگرا، نظام کیفری را به برابری یا تناسب جرم و مجازات فرامی‌خواند. همچنین، گاه گزینش اهداف مذکور به صورت هم‌زمان به عنوان مبناي نظام کیفری می‌تواند تعارضی اجتناب‌ناپذیر میان حقوق جامعه، متهم و بزه‌دیده ایجاد نماید. الزاماتی که گاه به دشواری قابل جمع با یکدیگرند. قبل از

-
1. Public deterrence.
 2. Incapacitation.
 3. Rehabilitation.
 4. Retribution.

ورود به مباحث اصلی این نوشتار شایسته است به عنوان بخشی از مقدمه ابتدا نگاهی کلی به مفهوم سزاگرایی داشته باشیم و سپس ریشه‌های این اندیشه را در دوران باستان جستجو نماییم. این امر می‌تواند از یک سو نمایی روشن از موضوع مقاله در ذهن خواننده ترسیم و از سویی دیگر قدمت و اصالت این اندیشه را آشکار نماید.

۱. مفهوم سزاگرایی

بر خلاف اندیشه‌های پیامدگرا که هدف کاستن از میزان جرایم را مشروعیت‌بخش اقدامات کیفری خویش می‌دانند؛ سزاگرایان در پی آنند که «مجرمان آنچه را شایسته هستند دریافت نمایند» (کاوادینو، ۱۳۸۴: ۳۰۹؛ وایت، ۱۳۸۶: ۹۳). آنچه در نگاه سزاگرایان تحمیل کیفر را توجیه می‌نماید نتایج حاصل از اجرای آن نیست. اگرچه اجرای مجازات پیامدهای فردی و اجتماعی مثبتی به همراه خواهد داشت، این پیامدها نمی‌تواند توجیه‌گر اصل مجازات باشد. از دیدگاه معتقدان به این اندیشه، حق بر خیر مقدم بوده و حق کیفر از نقض قانون و تجاوز به اصول اخلاقی سرچشمه می‌گیرد (تبیث، ۱۳۸۴: ۲۵۳). توجه به جرم ارتكابی، پایبندی به اصول اخلاقی، اعتقاد به حسن ذاتی کیفر، تناسب و برابری مجازات با عمل خلاف ارتكابی و عدم توجه به پیامدهای حاصل از اجرای مجازات از اصول اندیشه سزاگرایی است. در واقع با ارتكاب رفتار مجرمانه، اصول اخلاقی چون عدالت مخدوش شده و تنها از طریق اجرای مجازات است که می‌توان نظم مختل شده را احیا نمود و با اجرای کیفری شبیه به جرم ارتكابی، تعادل را مجدداً به جامعه بازگرداند (پرادل، ۱۳۷۳: ۱۸). بر خلاف باورهایی که به نظریه سزاگرایی نسبت داده می‌شود و آن را اندیشه‌ای ارتجاعی، خشونت‌طلب و انتقام‌جو تلقی می‌کند، مفهوم استحقاق و تناسب در این رویکرد عاملی برای کنترل خشونت، تعیین مرز و محدودیت برای میزان مجازات و نهایتاً حفظ کرامت انسانی و پاسداری از حقوق متهمان محسوب می‌شود. آن‌گونه که در بخش مربوط به سزاگرایان نوین مشاهده خواهیم نمود، یکی از دلایل ظهور مجدد اندیشه‌های سزاگرا در دوران معاصر، انتقادهای شدیدی بود که به نامعین بودن، نامحدود بودن و نیز پراکندگی اقدامات کیفری وارد می‌شد. در تقابل با

رویکردهای پیامدگرا، سزاگرایان در پی آن نیستند که با استفاده از هر شیوه ممکن به اهداف خویش دست یابند. برعکس، تناسب و برابری میان جرم و مجازات، خود یکی از اهداف سیاستهای کیفری مبتنی بر سزاگرایی است.

در دوران کهن نیز وضع قاعده مشهور چشم در برابر چشم، تلاشی برای انتظام بخشی به مجازاتهای انتقام جویانه‌ای بود که در جریان آن مجازات تا حصول تشفی خاطر بزه‌دیدگان تداوم می‌یافت. این کینه‌توزی و آتش انتقام، گاه دامنگیر خانواده و قوم و قبیله بزهکار نیز می‌شد. سزاگرایان با کنترل این کینه‌توزی عریان به دنبال حاکمیت مفهوم استحقاق بر جریان تعیین و اجرای کیفر بودند (Berry, 1999: 676).
به رغم دریافتهای متعددی که از اندیشه سزاگرایی صورت می‌گیرد (کاتینگهام، ۱۳۸۴: ۱۵۰)، اندیشه بنیادین این نظریه آن است که بزهکار با ارتکاب جرم نسبت به جامعه خویش مدیون می‌شود و مجازات، تاوانی است که او باید در قبال این دین اخلاقی^۱ پرداخت نماید. در نتیجه، برقراری تناسب میان جرم و مجازات امری اجتناب‌ناپذیر است. استفاده از استعاره «احیای تعادل در جامعه و یا امحای آثار جرم از ضمیر جامعه»، بیان دیگری از اندیشه مکافات‌گرایی است.

۲. سزاگرایی در دوران باستان

تفکر سزاگرایی همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، در زمره ریشه‌دارترین و پرسابقه‌ترین اندیشه‌های بشری در حوزه فلسفه کیفر، در مقام اندیشه و عمل است. با گذار جوامع انسانی از دوره انتقام خصوصی به دوران دادگستری خصوصی، می‌توان شاهد نخستین مقررات نوشته و نانوشته در حکومت‌های مقتدر مشرق‌زمین و به ویژه بین‌النهرین بود. قانون‌نامه (کد) حمورابی یکی از بارزترین نمونه‌های قانون‌گذاری است که در آن رویکرد سزادهی جایگزین روشهای برگرفته از جنگ و انتقام خصوصی شده است. حمورابی سده‌ها پیش از آنکه اندیشه‌های بزرگانی مانند افلاطون و ارسطو مطرح شود، به جرم‌انگاری رفتارهایی می‌پردازد که به بنیانهای جامعه و حکومت آسیب

1. Moral debt.

می‌رساند. در قانون‌نامه او کیفر، پاسخ بدیهی این خطا کاریهاست (پاشا صالح، ۱۳۴۸: ۱۱۴؛ نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۳: ۲۳).

اما در بُعد نظری، اولین بارقه‌های رویکرد سزاگرایی را می‌توان در اندیشه‌های متفکران یونان باستان یافت. شاید بتوان ارسطو را نخستین فردی دانست که تلاش نمود اجرای کیفر را ضابطه‌مند نماید. در واقع او را می‌توان نماینده برجسته سزاگرایی در جهان باستان دانست. در اندیشه او همانند دیگر سزاگرایان در طول تاریخ، آزادی اراده و پایبندی به اخلاق عناصری اساسی تلقی می‌شوند. از نگاه او بزهکار کسی است که با اراده آزاد فضیلت را رها نموده و رذیلت را برگزیده است. همچنین او جرم را عملی می‌داند که روابط متقابل را در جامعه انسانی از حالت اعتدال خارج نموده و موجبات تجاوز به حقوق انسانها را فراهم می‌آورد.

بنابراین برای اعاده وضع سابق و ایجاد تعادل مجدد در جامعه چاره‌ای جز کیفر بزهکاران وجود ندارد. در اندیشه او به حکم عدالت و اخلاق، کیفر بزهکاران امری اجتناب‌ناپذیر است. این حکم آن‌چنان گسترده و فراگیر است که در منطق او درخت و یا خنجری که جرم به وسیله آن واقع شده است فارغ از مسئولیت کیفری نمی‌باشد (آقایی، ۱۳۸۶: ۷۶). ارسطو همانند دیگر طرفداران حقوق طبیعی و فطری، مبنای حقوق را در حوزه‌ای ورای اراده قانون‌گذاران جستجو می‌کند. در این اندیشه قواعد طبیعی حاکم بر زندگی اجتماعی برتر از اراده حاکمان و غایت مطلوب انسان است و قانون‌گذار باید تلاش کند تا آنها را بیاید و در تدوین قواعد راهنمای خود قرار دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۴۲/۱). او همانند کانت، فیلسوف برجسته آلمانی، عقل بشر را ابزاری برای کشف این قواعد آرمانی و مطلوب می‌داند. ارسطو در کتاب *اخلاق* خود تلاش ذهن انسان را برای کشف این قواعد ازلی به تصویر کشیده است (ان‌تروز، ۱۳۸۵: ۸۰). او معتقد است که هدف حقوق، تأمین سعادت همگانی است. سعادت همگانی تنها به یاری عدالت میسر خواهد گردید و کیفر نیز مسیری برای پاسداری از فضیلت عدالت در جامعه است.

برای پژوهش پیرامون توجیحات مذکور، عموماً نظریه‌های موجود را به دو گروه پیامد‌گرایان و پیشینه‌گرایان تقسیم می‌کنند. گروه نخست به مقوله پیشگیری از

ارتکاب جرم در آینده توجه دارند و نظریه دوم، تمرکز خود را معطوف به جرم ارتكابی در گذشته کرده است. موضوع این مقاله بررسی یکی از عمده‌ترین اندیشه‌های موجود در گروه اخیر، یعنی سزاگرایی است. در مقدمه این نوشتار تلاش شد تا در نگاهی اجمالی نظریه سزاگرایی به صورت کلی تبیین گردد. در راستای تبیین جامع‌تر؛ اندیشه سزاگرایی با نگاهی تاریخی در دو دوره کلاسیک و نوین مورد کاوش قرار خواهد گرفت. در نهایت به ارزیابی رویکرد سزاگرایی نوین خواهیم پرداخت.

بخش اول: سزاگرایی کلاسیک

این عصر دوره شکوفایی علوم، فنون و اندیشه انسانی در حوزه‌های مختلف از جمله در قلمرو فلسفه حقوق است. نظریه حقوق طبیعی که از قرن هفدهم به بعد در نوشته‌های کسانی چون گرسیوس، پوفندورف، جان لاک و کانت مطرح شد، بخش جدایی‌ناپذیر اندیشه عصر روشنگری است (Alam, 2011: 76).^۱ در میان نویسندگان فوق شاید بتوان مدعی شد که امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی در زمره کسانی بود که بیشترین نقش را در شکوفایی حقوق فطری داشتند (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۶۶/۱-۶۷). از جمله موضوعاتی که در آثار نویسندگان و فلاسفه این دوران مورد توجه قرار گرفته است، اصول و قواعد پیشینی حاکم بر روابط انسانهاست. اصول و قواعدی که در نظر طرفداران حقوق فطری و رای اراده دولتها و حاکم بر آنهاست. در این میان برخی از متفکران عصر روشنگری به کاربرد قواعد حقوق فطری در حوزه عدالت کیفری نیز پرداخته‌اند. در میان اندیشمندان پس از رنسانس امانوئل کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴) و جورج ویلهلم فردریچ هگل، فیلسوفان آلمانی، مشهورترین کسانی هستند که گرایش به اندیشه سزاگرایی در آثار آنها مشاهده می‌شود. در راستای تبیین اندیشه‌های سزاگرایانه در این دوران، عناصر سزاگرایی را در منطق کیفری فیلسوفان پیش گفته مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

1. Enlightenment era Published on natural law - natural right and American constitutionalism
< www.nlnrae.org > .

۱-۱. امانوئل کانت

دیدگاه کانت معمولاً به عنوان مشهورترین الگوی سزاگرایی شناخته می‌شود. اگرچه در نظر برخی سزاگرایان معاصر همچون جفری مورفی، در اندیشه‌های کانت نه تنها نظریه سزاگرایی، بلکه هیچ رویکردی در باب مجازات مشاهده نمی‌شود (Corlett, 2006: 49)؛^۱ زیرا از نگاه او نظریه مجازات باید به صورت همزمان عناصری راجع به ماهیت جرم، توجیه اخلاقی کیفر، توجیه سیاسی مجازات، اصول مربوط به مسئولیت کیفری و مجازات متناسب را در خود داشته باشد (Murphy, 1987: 532). در حالی که حتی در کتاب *نظریه حقوقی کانت* هم عناصر پنج‌گانه فوق به صورت منسجم مشاهده نمی‌شود. لیکن همین نویسنده در ادامه چنین نتیجه می‌گیرد: اگر نوشته‌ها و نگرش‌های به‌جامانده از او به دقت مورد توجه قرار گیرد، می‌توان از آجرهای موجود در آن چنین بنایی را ساخت (Ibid.).

کانت فیلسوفی اخلاق‌محور است. به نظر او زندگی اجتماعی بدون اخلاق و عدالت بی‌معناست. به همین سبب «اگر پیشنهاد شود مجرمی را که محکوم به مرگ شده با این شرط که موافقت کند در صورت زنده ماندن آزمایش‌های خطرناکی در مورد او انجام گیرد، آزاد بگذاریم، چه پاسخی خواهیم داد؟ به نظر او اگر چنین پیشنهادی از طرف دانشکده پزشکی به دادگاه‌های دادگستری شود، با تحقیر و تمسخر رد خواهد شد. زیرا اگر بتوان عدالت را در مقابل هرگونه عوضی به معامله پایاپای گذاشت، دیگر عدالت نخواهد بود» (صانعی، ۱۳۸۸: ۶۱). در نگاه او جرم دارای قبح ذاتی بوده و در مقابل کیفر نیز ذاتاً پسندیده است. جرم تعرض به نظم اخلاقی است. به همین دلیل است «که مجازات در احیای اصول اخلاقی مورد تعرض، دارای حسن ذاتی می‌باشد. به تعبیر دیگر تکلیف مجازات را قانون عدالت بر دوش ما خواهد گذاشت» (خسروشاهی، ۱۳۸۰: ۱۶۲). کانت در کتاب *عناصر متافیزیکی عدالت* سزاگرایی را به عنوان اصلی اخلاقی تلقی می‌نماید. به نظر او «مجازات نباید هیچ‌گاه به عنوان ابزاری برای مصلحت مجرم یا جامعه مدنی به کار گرفته شود، بلکه فقط باید بر این مبنا بر مجرم تحمیل

1. Responsibility and punishment.

گردد که او جرمی مرتکب شده است» (Martin, 2005: 17; Honderich, 2005: 17).
 او از هرگونه فایده اجتماعی و فردی به عنوان پیامدی برای مجازات رویگردان
 است و آن را به تمسخر می گیرد. او بر این باور است که «وای به حال کسی که با
 تمسک به یاوه‌های اصالت سودمندی، سهمی در رهانیدن بزهکار از مجازات داشته
 باشد» (فلچر، ۱۳۸۴: ۷۱؛ McCormick, 2001: 19).

تساوی در تعیین میزان کیفر به عنوان یکی از اصول بنیادین سزاگرایی در
 اندیشه‌های کانت نمود آشکاری دارد. کانت به حکم نگاه اخلاقی خود در تعیین
 اندازه کیفر نیز التزام به عدالت را ضروری می‌داند. به نظر او در حقیقت «خطاکار با
 ارتکاب رفتار ارادی معارض اخلاق، پذیرفته است که به میزان تعرض خود متحمل
 کیفر گردد» (بزدیان جعفری، ۱۳۸۶: ۳۳۰). این نگاه کانت، توأمان دربردارنده دو جنبه
 مثبت و منفی است. یعنی از یک سو، شدت مجازات به هیچ روی نباید کمتر از
 شدت جرم ارتکابی باشد و از سوی دیگر، هیچ توجیهی برای تخفیف مجازات را
 نمی‌پذیرد. به نظر او تخفیف مجازات برخی از بزهکاران به واسطه همکاری آنان با
 دولت اقدامی خلاف عدالت است.

از مجموع آنچه گذشت می‌توان ادعا نمود که «دیدگاه کانت در مورد عدالت
 کیفری بالاترین دیدگاهی سزایانانه است که بر اصل قصاص یا اصل پیشینی
 تساوی مبتنی است. اصلی که به موجب آن دادگاهها مجازاتی را علیه مجرمان
 اعمال می‌کنند که با جرم آنها برابر است» (Caygill, 2000: 172-3).

۲-۱. جورج ویلهلم فردریچ هگل

شایع‌ترین تفسیر نظریه هگل از مجازات این است که منطق کیفری او، دارای
 رویکردی ابطال‌گراست که بر اساس آن مجازات عملکرد جنایت را منتفی می‌سازد
 (Brooks, 2007: 1). منطق کیفری هگل از این رو سزاگرا تلقی می‌شود که از نگاه او
 در فرایند اجرای کیفر آنچه دارای اهمیت است اجرای مجازاتی برابر با ماهیت جرم
 جانی است. در نتیجه در اندیشه او جایگاهی برای ملاحظات پیامدگرایانه دیده
 نمی‌شود. تعبیر آنتونی داف چنین است:

سزاگرایی، مجازات را با اثرات سودمند احتمالی کیفر توجیه نمی‌کند، بلکه آن را بر مبنای عدالت ذاتی آن، یعنی واکنشی علیه جرم مشروعیت می‌بخشد. به اعتقاد سزاگرایان پیوندی میان مجازات فعلی و جرم لاحق برقرار نمی‌شود. بلکه این پیوند میان جرم سابق و مجازات فعلی ایجاد می‌شود (Duff, 2001: 19-20).

برخی نویسندگان نظریه هگل را اندیشه نفی نفی لقب داده‌اند (Merle, 2009: 112).^۱ بنابراین به اعتقاد هگل جرم نفی حق است و کیفر به عنوان نفی جرم، نفی یک امر محقق نیست، بلکه نفی نفی یا نفی امر سلبی است که صاحب حق می‌تواند به موجب آن آنچه را که به وسیله نفی نخست لغو گردیده است، دوباره به دست آورد. به همین دلیل کیفر، آنچه را که جرم نفی نموده است به حال پیشین برمی‌گرداند (خسروشاهی، ۱۳۸۰: ۱۶۴). از همین رو عدم مقابله با جرم به معنای حق دانستن آن است. بنابراین برای اینکه جرم در جامعه اعتباری نیابد، چاره‌ای جز نفی آن نخواهیم داشت (Merle, 2009: 9).

تفاوتی را که می‌توان میان اندیشه‌های کانت و هگل مشاهده نمود این است که او از یک سو، همانند کانت خواهان برابری مطلق میان جرم و مجازات نیست و سزاگرایی مورد پذیرش وی را نمی‌توان سزاگرایی محض^۲ دانست، از سوی دیگر در اندیشه او اثری از مخالفت شدید کانت با پیامدگرایان و سودگرایان مشاهده نمی‌گردد. از ویژگیهای جذاب نظریه هگل برای تعدادی از مفسران، انعطافی است که مجازات در نهایت به خود می‌گیرد. کیفر مورد نظر او نهایتاً بر اساس فرمول برابری مطلق شکل نمی‌گیرد. او مانند کانت به قاعده قصاص یعنی چشم در برابر چشم باور ندارد. مجازات آن گونه که او معمولاً ادعا می‌نماید صرفاً بر مبنای جرم ارتكابی تعیین نمی‌شود و تغییرات مجازات فقط بر مبنای تغییر جرایم صورت نمی‌گیرد، بلکه بر مبنای تغییر در نسبت بین آن دو انجام می‌شود.

خطر جرم نسبت به جامعه مدنی تعیین‌کننده بزرگی جرم است، اما این کیفیت یا میزان، طبق شرایط اجتماعی متغیر است (Hegel, 2002: 21).

1. The thesis of negation of negation.
2. Pure retributivism.

بدین ترتیب اندیشه سزاگراییه او فردگرا نیست. به تعبیری، تنها خصوصیات فرد مجرم نیست که مجازات را معین می‌کند. به عنوان مثال طبق برداشت او ممکن است جامعه مدنی برای جرم واحد در زمان جنگ مجازات متفاوتی در مقایسه با زمان صلح تعیین نماید. یعنی در تقابل با نگاه کانت برای او عدالت امری مطلق نیست و موافق شرایط زمانی و مکانی می‌تواند تغییر یابد (Ibid.: 24-29).

هگل بر این باور است که باید تمایزات کمی و کیفی میان جرایم در قوانین کیفری منعکس گردد. مثلاً تمایز میان سرقت معمولی و سرقت به عنف تمایزی کیفی و تفکیک میان قتل عمد و سرقت تمایزی کمی است. علاوه بر این دقیقاً باید از طریق تعیین حداقل و حداکثر میان انواع مجازاتها در جرم واحد قائل به تفکیک شد، نه اینکه همه سرقتها به عنوان جرم برابر تلقی شده و مجازات یکسانی برای آنها پیش‌بینی شود (Brooks, 2007: 11). از سوی دیگر، مرتکبان تکرار جرم در اندیشه او مجازاتی بیش از کسانی که برای نخستین بار مرتکب جرم می‌شوند، دریافت می‌کنند. دلیل این مسئله شاید این باشد که احتمال پیوستن این گونه بزهکاران به جامعه کمتر است. او استحقاق مجرم را به عنوان محور اندیشه سزاگرایی می‌پذیرد ولی از آثار ارعابی و بعضاً اصلاحی مجازات نیز غافل نمی‌ماند (Moyar, 2011: 465). بنا بر آنچه پیشتر گذشت می‌توان هگل را در زمره سزاگرایان قرار داد، اما می‌توان مدعی شد که سزاگرایی او نوعی سزاگرایی اصلاح‌شده است. برای او همانند دیگر سزاگرایان جرم ارتكابی سابق اصل اساسی و اکنش اجتماعی است، اما در تعیین کیفر، امنیت جامعه مدنی بیش از خطای موجود در خود جرم اهمیت دارد. علاوه بر این، هگل با آثار ارعابی و اصلاحی مجازات مخالفتی ندارد و آن را به عنوان یکی از شاخصه‌های تعیین‌کننده کیفر لحاظ می‌کند، امری که نمی‌توان آن را با سزاگرایی محض کانت سازگار دانست (Ibid.: 13).

همان‌گونه که در مقدمه به اختصار اشاره شد با ظهور مکتب اصلاح در قرن بیستم تفکر سزاگرایی جایگاه خود را به عنوان اندیشه توجیه‌گر مجازات تا حدود زیادی از دست داد. اما در دهه‌های آخر قرن بیستم نقدهای نظری و عملی وارده به اندیشه اصلاح، زمینه بازگشت اندیشه اخلاقی سزاگرایی را فراهم ساخت. طبیعی

است که حامیان جدید این تفکر برای رهایی از نقدهای وارده به تفکر کلاسیک سزاگرایی و تطبیق آن با شرایط نوین زندگی اجتماعی، تغییراتی در توجیحات نظری و شیوه‌های اجرایی آن ایجاد نمایند، امری که منتهی به تولد سزاگرایی نوین گردید.

بخش دوم: سزاگرایی نوین

هرچند که سزاگرایی به عنوان یکی از کهن‌ترین منشهای توجیه مجازات هیچ‌گاه به کلی از بین نرفته است، در قرن بیستم علی‌رغم وجود معتقدان معدودی برای آن، کیفرشناسان و به ویژه جرم‌شناسان این اندیشه را در مقایسه با تفکر اصلاح‌گرایی، نظریه‌ای ارتجاعی تلقی می‌کردند. در این زمان به نظر می‌رسید که سزاگرایی اندیشه‌ای کهن و یادگار دورانی است که در آن انتقام‌مبنای اصلی کیفر را تشکیل می‌داد. در دهه پنجاه تصور می‌شد که سزاگرایی به طور کلی جایگاه خویش را در میان نظریه‌های مرتبط با توجیه کیفر از دست داده و کاملاً به اندیشه‌ای متروک مبدل شده است (Cragg, 1990: 2). به رغم این تصور، مدتی پس از آن و در دهه ۱۹۸۰ به نظر می‌رسید که این اندیشه در همه‌جا دچار رستاخیز شده است، به گونه‌ای که نه تنها توسط قانون‌گذاران و جرم‌شناسان، بلکه توسط فلاسفه و صاحب‌نظران دانشگاهی نیز با اشتیاق فراوان مورد حمایت قرار گرفت. جان همتون می‌گوید:

در چند سال گذشته من در میان کسانی بودم که برای این شهرت عزا گرفته بودند و سزاگرایی را به عنوان اندیشه‌ای که دست کمی از انتقام‌جویی ندارد، محکوم می‌کردم؛ زیرا به نظر من تنها آلترناتیو نظریه‌بازدارندگی و ارباب، اندیشه آموزش اخلاقی کیفر بود. اما در چند سال گذشته دیدگاهم تغییر کرده است و در حال حاضر نه فقط سزاگرایی را به عنوان واکنشی متفاوت از انتقام می‌بینم، بلکه آنرا به عنوان پاسخی اخلاقی و مهم نسبت به رفتار غیر اخلاقی تلقی می‌کنم (Ibid.: 1).

در نیمه دوم قرن بیستم سزاگرایی کهن احیا شد و کیفرشناسانی که به سزاگرایی بی‌اعتنا بودند تغییر عقیده دادند و به حامیان این تفکر بدل شدند. در دهه هشتاد سزاگرایی نوین به تأثیرگذارترین نظریه کیفری مبدل گردید (Hudson, 2003: 39).

۲-۱. زمینه‌های ظهور مجدد سزاگرایی

نظریه‌ها و اندیشه‌ها فرزندان زمان خود هستند. شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و یا به بیان دیگر مشکلات و نیازهای موجود تاریخی در حوزه‌های مذکور زمینه‌های بروز و ظهور یک نظریه را فراهم می‌سازد. به همین ترتیب، عدم توفیق برنامه‌های اجرایی ملهم از نگاهها و اندیشه‌های اصلاحی در سطح کلان، منتهی به نقدهای گسترده از نظریه‌های مذکور شده و زمینه را برای ظهور نظریه‌های رقیب و جایگزینهای آن فراهم می‌کند. ظهور و افول اندیشه‌های کیفری نیز در این بستر تاریخی و اجتماعی رخ می‌دهد. از یک سو، زمینه‌های اجتماعی و اقتضای ظهور اندیشه‌های متفاوت در حوزه جرم و مجازات را موجب می‌گردد و از سوی دیگر، عدم توفیق اندیشه‌های حاکم و پیامدهای احتمالی حاصله از اجرای یک نظریه موجبات افول آن را فراهم ساخته و زمینه را برای بروز اندیشه‌های کیفری بدیل مهیا می‌کند. دلایل ظهور اندیشه‌های سزاگرایانه نوین در همین بستر قابل بررسی و تحقیق است. در حقیقت مشکلات نظری و عملی گفتمانهای حاکم در زمینه توجیه مجازات، عرصه را برای گرایش به اندیشه سزاگرایی گشود (Boonin, 2008: 85-88).

۲-۱-۱. افراط در مجازاتهای اصلاحی

افراط در پابندی به کیفرهای اصلاحی موجبات نگرانی را در افرادی که گرایشهای لیبرالیستی داشتند، فراهم ساخت. به ویژه اجرای سخت گیرانه ناتوان‌سازی به عنوان یکی از داده‌های مکتب اصلاح‌گرایی در مورد مجرمان اصلاح‌ناپذیر، که از سوی محافظه‌کاران تعقیب می‌شد نگرانی بیش از پیش گروههای طرفدار حقوق مدنی و حقوق بشر را برانگیخت.

۲-۱-۲. پراکندگی مجازاتها

وجود مجازاتهای حبس نامعین در امریکا و به ویژه در مناطقی مانند کالیفرنیا که در آن مدت زندان توسط یک کمیسیون ویژه و بر مبنای میزان تغییر رفتار فرد از بعد اجتماعی و روان‌شناسی - نه بر مبنای جرم ارتكابی - تعیین می‌شد، انتقاداتی را به همراه داشت. احتمال ارتكاب جرم در آینده به عنوان عاملی در تعیین مجازات ارزیابی

می‌شد. یعنی این امکان وجود داشت که یک بزهکار تنها با ارتکاب جرمی ساده، به اندازه مرتکب یک جرم خشونت‌آمیز ناگزیر از تحمل حبس باشد؛ زیرا ممکن بود به نظر برسد که در مورد مجرم اول نیاز بیشتری به درمان و مراقبت در مقایسه با بزهکار دوم وجود داشته و احتمال ارتکاب جرم در آینده از ناحیه او بیشتر باشد.

۲-۱-۳. گستردگی اختیارات مقامات قضایی و اجرایی

از دیگر انتقادات وارده به کیفرهای اصلاحی این بود که سیستم فردی کردن مجازاتها راه را برای هرگونه سوء استفاده از قدرت فراهم می‌ساخت؛ زیرا در چنین سیستمی در عمل، نظام عدالت کیفری از مجازاتهای نامعین بهره می‌گیرد و قانون انعطاف بسیار زیادی در برخورد با مجرمان از خود نشان می‌دهد. از سوی دیگر، همان گونه که قبلاً اشاره شد، تصمیم‌گیری در مورد مجازاتها الزاماً توسط مقامات قضایی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه بخشی از تصمیمات به مقاماتی که اجرای مجازاتها را بر عهده دارند واگذار شده است. وجود چنین اختیارات گسترده قضایی و اجرایی نگرانیهای زیادی در زمینه سوء استفاده احتمالی از قدرت ایجاد کرده بود.

۲-۱-۴. شورش در زندانها

تحقیقات در خصوص شورشهای صورت گرفته در زندانها از جمله شورش در مرکز فرصتهای اصلاحی آتیکا در نیویورک ۱۹۷۱ که در جریان آن ۳۹ نفر از جمله ده افسر مأمور اصلاح و کارمند زندان کشته شدند (Hudson, 2008: 39-40)،^۱ نشان داد که مشخص نبودن تاریخ آزادی افراد از زندان، احساس بی‌عدالتی و عدم ارتباط میان جرم و مجازات از جمله مهم‌ترین علت‌های رنج و عذاب مجرمان و شورش آنان است. همان گونه که مشاهده می‌شود این زندان و زندانهای مشابه بر مبنای سیاست اصلاحی اداره می‌شدند.

۲-۱-۵. تبعیض قضایی

انتقادهای گسترده دیگری از نظام عدالت کیفری موجود، بر مبنای تبعیض قضایی

1. < http://en.wikipedia.org/wiki/Attica_Prison_riot >.

علیه اقلیتها و گروههای نژادی و قومی صورت می‌گرفت. تصمیم‌گیریهایی که با جهت‌گیری اصلاحی و بر مبنای احتمال ارتکاب جرم در آینده اتخاذ می‌شد، در عمل موجب تبعیض علیه گروههای فوق می‌شد؛ زیرا به علت بیکاری بیشتر این گروهها، غیر بومی بودن و سایر زمینه‌های اجتماعی، احتمال عدم اصلاح و ارتکاب جرم در آینده از سوی آنها بیشتر بود. در نتیجه این گروهها مجبور بودند مدت بیشتری را در زندانها و نهادهای بازپروری سپری کنند. این وضعیت در مورد جرایم زنان و الگوهای شناخته‌شده از رفتارهای زنانه نیز مطرح بود (Ibid.).

بدین ترتیب، حجم انتقادات از طرف گروههای طرفدار حقوق شهروندی، حقوق زندانیان و صاحب‌نظران نسبت به اندیشه‌های اصلاحی قوت گرفت. از طرف دیگر، اندیشه مجازات در قبال جرم و نه شخص مجرم، برای کسانی که در پی پایان بخشیدن به سوء استفاده از قدرت تصمیم‌گیری توسط قضات و مجریان و نیز اجرای عدالت بودند، جاذبه‌های فراوانی داشت. علاوه بر این، مخالفان اقدامات کیفری اصلاح‌گرایانه استدلال می‌کردند که توصیه تفکر اصلاحی به عدم استفاده از حبسهای کوتاه‌مدت عملاً موجب رهایی تعداد کثیری از مجرمان از زندانها خواهد شد. طرفداران سخت‌گیری بیشتر در مجازات استدلال می‌کردند که مجازاتهای بازدارنده اگر در عمل بازدارنده نباشد، حداقل می‌تواند امکان ارتکاب جرم را از مجرمان سلب نماید.

بدین ترتیب کیفرهای اصلاحی توسط گروهی، بیش از حد مداخله‌گرایانه و از سوی گروهی دیگر، بیش از حد نرم و ناکارآمد تلقی گردید. مهم‌ترین ایراد وارده به مجازاتهای مذکور، پراکندگی بیش از حد مجازاتها برای جرم واحد بود. امری که موجب بدنامی دادگستری و تقویت احساس ظلم و بی‌عدالتی در جامعه می‌گردید. دغدغه پراکندگی کیفرها که ناشی از آزادیهای اعطاشده به متخصصان عدالت کیفری در مکتب اصلاح مجرمان بود، یکی از قدیمی‌ترین انگیزه‌های نهضت حمایت از عدالت بود. این نهضت در انگلستان با شدت بیشتری در مقایسه با سایر جوامع اروپایی مورد حمایت قرار گرفت (Ibid.). این اندیشه‌ها با انتشار یک سلسله کتابهای تأثیرگذار همچون کتاب *اجرای عدالت* توسط فون هیرش و گزارشات

مربوط به شورشهای زندان مانند آنچه پیشتر اشاره شد، موجبات تغییرات مهمی را در نظریه‌ها و رویکردهای کیفری فراهم آورد. رویکردی که در میان متخصصان عدالت کیفری و صاحب‌نظران، طرفداران زیادی یافت و تبدیل به رویکرد مسلط در این حوزه گردید (Dolinko, 1992: 1623).

۲-۲. مفهوم سزاگرایی نوین

در سزاگرایی مدرن مانند همه رویکردهای سزاگرایی، مجرم مستحق مجازات است؛ چرا که به صورت آزادانه‌ای عمل خلاف را برگزیده است. این اقدام او را اخلاقاً پاسخ‌گو و قابل مجازات می‌سازد. اما در شکل مدرن سزاگرایی، اندیشه برابری جرم و مجازات که مورد تأکید سزاگرایان سنتی است، تبدیل به تناسب کیفر با جرم ارتكابی می‌شود.^۱ در این رویکرد، دیگر تأکیدی بر مجازات قصاص گونه مشاهده نمی‌شود. از سوی دیگر تلاش بر آن است تا برای کاربردی نمودن اندیشه سزاگرایی جدولی از مجازات‌ها تهیه شود که در آن سنگین‌ترین مجازات‌ها برای سنگین‌ترین جرایم و برعکس است. این شکل از دسته‌بندی کلی مجازات‌ها بر مبنای شدت جرایم، به مجازات‌های تعرفه‌ای^۲ شهرت یافته است. در این نگرش اعتقاد بر این است که برای هر جرمی قیمتی وجود دارد که باید پرداخت شود. در عمل در این تفکر، مجازاتی احتمالی برای جرایم متنوع بسته به درجات سنگینی جرایم تعیین می‌شود. در این خصوص باید اشاره نمود که مجازات‌های پیش‌گفته از نظام حداقل و حداکثر تبعیت کرده و بر اساس شرایط جرم بر بزهکار تحمیل می‌شوند.

به عنوان مثال، برای جرم سرقت مقرون به آزار و جرایمی با شدت مشابه، پنج سال حبس پیش‌بینی می‌شود که تا دو سال قابلیت کاهش و افزایش دارد. برای جرمی با شدت کمتر، مدت سه تا پنج سال و جرمی با شدت بیشتر، مدت پنج تا هفت سال در نظر گرفته می‌شود. در این خصوص ملاک اصلی تصمیم‌گیری، جرم ارتكابی و میزان استحقاق مرتکب است؛ یعنی اندازه مجازات بر اساس شدت جرم

۱. بنابراین واژه Proportionality جایگزین واژه Commonsarately گردید.

2. Tariff sentencing.

و میزان قابلیت سرزنش که بر اساس ملاکهای عینی همچون سابقه ارتکاب جرم مشخص می‌گردد، تعیین می‌شود. طبیعی است که یکی از مهم‌ترین عوامل در میزان سرزنش، عنصر معنوی است. بنابراین کسی که مرتکب تکرار جرم می‌شود آگاهی بیشتری نسبت به اعمال خود خواهد داشت و به همان نسبت نیز استحقاق و قابلیت سرزنش بیشتری پیدا می‌کند. از دیدگاه سزاگرایان آنچه ماهیت اصلی مجازات را تشکیل داده و آن را از سایر ضمانت اجراها و تنبیهات متمایز می‌سازد، این است که کیفر حامل نوعی سرزنش اجتماعی و اخلاقی است.

یکی از مشکلات اساسی نظریه سزاگرایی ترجمه تناسب جرم و مجازات در مقام عمل؛ یعنی تعیین مجازات متناسب برای جرایم مختلف در مرحله قانون‌گذاری و قضاوت است. برای تحقق اهداف سزاگرایی نوین روشهای متعددی استفاده شده است که در ادامه به برخی اشاره می‌شود.

۲-۲-۱. سیستم تعرفه‌ای مینوسوتا^۱

هدف از رهنمودهای تعیین مجازات تهیه دستورالعملی است که به موجب آن استانداردهای عقلانی و هماهنگی برای تعیین مجازات تعریف شده و ضمن کاهش پراکندگی مجازاتها، تناسب مجازاتها را با شدت جرم و میزان سابقه جنایی مجرم تضمین می‌نماید (Edbled, 2011: 1). این دستورالعمل که توسط کمیسیون ذی صلاح تعیین شده است، شامل یک نمودار با دو محور است که محور عمودی نوع جرم و مجازات را به تعداد ماه و محور افقی سابقه محکومیت کیفری مرتکب را نشان می‌دهد. محل برخورد این دو محور خانه‌ای را تعیین می‌کند که مدت زندان فرضی بر اساس ماهها در آن مشخص می‌گردد. البته خانه به دست آمده کف و سقفی هم از حیث میزان مجازات دارد. جایگاه هر جرم از حیث شدت و میزان مجازات قبلاً به تفصیل تعیین شده است. به عنوان مثال، اگر کسی مرتکب سرقت مشدد شود و دارای سابقه محکومیت کیفری مؤثر باشد مجازات فرضی او ۴۹ ماه است. دامنه تغییر آن نیز در خانه مربوط بین ۴۵ و ۵۳ ماه خواهد بود.

1. Minnesota sentencing guidelines commission (jeffrey edblad etat, 2011).

۲-۲-۲. روش قضایی

این روش در برخی از ایالات امریکا مانند کالیفرنیا و در مناطق انگلند و ولز در بریتانیا مورد استفاده قرار گرفت. از آنجایی که قضات دقیقاً در جریان مجازات‌هایی که صادر می‌شد قرار داشتند، تعیین مجازات متناسب برای هر جرم به دادگاه‌های عالی این مناطق واگذار شد. به عنوان مثال در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دادگاه‌های تجدید نظر در مناطق مذکور انگلستان مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های قضاوت صادر کردند که بر اساس آن ضمن تعیین کیفر مناسب برای جرم در حال رسیدگی، اقدام به طبقه‌بندی جرایم مشابه نمودند. مثلاً ضمن رسیدگی به جرم سرقت و تعیین مجازات نسبت به آن، نرخ مجازات را در فرض وجود کیفیات مشدده و مخففه نیز تعیین می‌کردند تا راهنمایی برای سایر دادگاهها باشد. همچنین هنگام تربیت و آموزش قضات این دستورالعملها به عنوان منبع آموزش مورد استفاده قرار می‌گرفت (Hudson, 2003: 43).

۲-۲-۳. تعریف ضوابط کلی

برخی از نظریه‌ها تلاش کردند با این چالش در سطح نظری برخورد نمایند. به اعتقاد این گروه شدت مجازات باید بر مبنای صدمه‌ای تعیین گردد که به استانداردهای زندگی یک قربانی دارای یک زندگی متوسط در جامعه وارد می‌شود. به عنوان مثال، آنها چهار منفعت مهم تمامیت جسمانی، آرامش و حمایت مادی، آزادی از تحقیر و برخورد خفت‌بار و حفظ استقلال و حریم خصوصی را شناسایی نموده‌اند. از سوی دیگر، تلاش شد تا چهار سطح مختلف از زندگی استاندارد تعریف شود. گذران زندگی، حداقل رفاه، رفاه مناسب و کافی و سطح رفاه بسیار بالا این چهار مقوله را تشکیل می‌دهند. در این میان به نظر آنها جرمی که منفعتی را چنان دچار آسیب سازد که سطح رفاه بالای قربانی را کاهش دهد، باید مجازات شدیدتری داشته باشد. به عنوان مثال سرقتی که منتهی به بردن تلویزیون می‌شود فقط سطحی از رفاه را تقلیل می‌دهد و اصل معاش را در زندگی تهدید نمی‌کند، اما آتش زدن و تخریب منزل گذران زندگی را دچار مشکل می‌سازد. بنابراین هم نوع منفعتی که آسیب می‌بیند و هم سطح آسیبی که وارد می‌کند، توأمان شدت جرم و به طبع شدت مجازات را تعیین می‌نماید.

بخش سوم: ارزیابی سزاگرایی

سابقه نظریه سزاگرایی و گرایشهای قوی که در نظامهای عدالت کیفری نوین نسبت به این اندیشه مشاهده می‌شود، حاکی از ویژگیها و نقاط قوتی است که ماهیتاً در این تفکر وجود دارد. این نظریه از هر مبنای دیگری در فلسفه مجازات به عدالت نزدیک‌تر است؛ زیرا در پی اجرای مجازاتی برابر یا متناسب با جرم ارتكابی است. در این تفکر هیچ زمینه‌ای برای مجازات بی‌گناهان وجود ندارد (آن‌گونه که در اندیشه ارباب و بازدارندگی مشاهده می‌شود). در حقیقت، فرض غیر قابل اثبات احتمال ارتكاب جرم در آینده از شاخصه‌های تصمیم‌گیری در باب چگونگی برخورد با مجرمان نیست (وضعیتی که در اندیشه اصلاح و بازپروری مجرمان مشاهده می‌شود). در این نگاه به مجازات، دامنه آزادی قضات و مجریان نظام عدالت کیفری در برخورد با مجرمان کاهش یافته و احتمال سوء استفاده از قدرت و برخورد خودسرانه کاهش می‌یابد. در نظام کیفری برگرفته از این تفکر برای جرم واحد مجازاتهایی متکثر و پراکنده وجود نداشته و دامنه نوسان مجازات برای جرم واحد بسیار محدود است. آن‌گونه که در دستورالعمل مینوسیتا آمده است، نژاد، مذهب، جنسیت و امثال آن عملاً شاخصه مؤثری در تبیین کیفر نخواهد بود. اما فارغ از قابلیتها و مزایای ذاتی اندیشه مذکور، مبانی و کارکردهای آن در بعد توجیه و توزیع کیفر قابل تأمل و تعمق است. در ادامه تلاش خواهد گردید تا کاستیها و نواقص بنیادین نظریه سزاگرایی در دو حوزه توجیه و توزیع کیفر مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد.

۳-۱. سزاگرایی و توجیه کیفر

بر اساس آنچه گذشت در نظریه سزاگرا، مجازات به مثابه تحمیل عمدی درد و رنج و سلب حق از دیگری است. فلسفه مجازات تلاشی برای یافتن مبانی مشروعیت مشقتی است که به صورت ارادی به انسانها در اجتماع تحمیل می‌شود. دشواری پاسخ به این پرسش تا آنجا جدی است که فلاسفه حقوق کیفری اعتقاد به حل نشدن آن دارند (Boonin, 2008: 1).

سؤال این قسمت از مقاله این است که اندیشه سزاگرایی تا چه میزان، ظرفیت

توجه کیفر علیه بزهکاران را داراست و احتمالاً چه انتقاداتی بر توجهات مذکور وارد است. در مباحث مقدماتی اشاره شد که حامیان این تفکر از گذشته تا کنون مبنای توجه مشترکی برای مجازات بیان می کرده‌اند. اگرچه بر اساس آنچه مشاهده خواهیم نمود، در جلوه‌های نوین سزاگرایی برای پاسخ‌گویی به ایرادات احتمالی اشکال متفاوتی از سزاگرایی ارائه شده است.

در نگاه برخی از سزاگرایان مجازات امری بدیهی تلقی می‌شود که تلاش ذهنی و زیادی برای توجه آن لازم نیست. مجرم باید مجازات شود؛ زیرا مرتکب جرم شده است (Honderich, 2005: 17). اندیشه سزاگرایی به طور کلی مجازات را با ملاحظات عدالت، استحقاق و حقوق توجه می‌نماید. در حقیقت سزاگرایان هیچ‌گاه مجازات را به مثابه امری تلقی نمی‌نمایند که باید با توجه به نتایج شخصی و اجتماعی حاصل از اجرای آن ارزیابی گردد (Duff, 2011: 3; White, 2011: 17). مجازات مقتضی عدالت، استحقاق و سزا برای مجرم و نیز احقاق حق برای جامعه است. مجازات در این اندیشه با اخلاق پیوندی ناگسستنی پیدا می‌کند. مجازات انعکاسی از سرزنش اجتماعی علیه رفتارهای نابهنجار و غیر اخلاقی مجرمان است که به صورت رسمی اعلام می‌شود.

سؤال ابتدایی در زیربنای این اندیشه آن است که این رویکرد تا چه میزان یک نظریه اخلاقی است؟ با فرض اینکه اجرای مجازات آثار سوء فردی و اجتماعی به همراه داشته باشد و یا اینکه هیچ‌گونه فایده و ثمره اجتماعی برای مجازات تصور نشود، تا چه میزان می‌توان به اخلاقی بودن این رفتار کیفری باور داشت؟

نکته قابل ذکر دیگر در مطالعه این رویکرد آن است که آیا همه قوانین کیفری که بر مبنای آنها مجازات تحمیل می‌شود، الزاماً اخلاقی هستند؟ به نظر می‌رسد که توافقی کلی در این باب وجود دارد که رابطه کیفر و اخلاق رابطه تساوی نبوده و می‌توان آن را عموم و خصوص من وجه دانست. یعنی به رغم پذیرش این نکته که بسیاری اعمال مجرمانه غیر اخلاقی هستند و اعمال مجازات نسبت به ارتکاب آنها می‌تواند توجه اخلاقی داشته باشد، لیکن کم نیستند اعمالی که به لحاظ شکلی جرم محسوب می‌شوند، اما آنها را نمی‌توان غیر اخلاقی تلقی نمود. در مقابل نیز اعمالی غیر اخلاقی را می‌توان عنوان نمود که در سیاهه قوانین کیفری نیامده و جرم‌انگاری نشده‌اند. کسی که

از نجات کودک خردسالی که در حال غرق شدن و یا در معرض تصادف است جلوگیری نمی‌کند، اخلاقاً قابل سرزنش است، در حالی که عمل او جرم محسوب نمی‌شود. فردی که برای نجات جان دوست خود که در وضعیت اضطراری است، قوانین رانندگی را رعایت نکرده و از چراغ قرمز عبور می‌کند اخلاقاً قابل سرزنش نیست، هرچند مرتکب تخلف شده است (Corlett, 2006: 2). به همین ترتیب، افرادی که در قالب اعمال غیر مجرمانه، مرتکب همسرآزاری و کودک‌آزاری شده یا اقدامات نژادپرستانه انجام می‌دهند، غیر قابل مجازاتند (Boonin, 2008: 99).

مثالهای فوق را چگونه می‌توان با مبانی سزاگرایی توجیه نمود؟ آیا مجازات اعمال اخلاقی و عدم مجازات اعمال غیر اخلاقی می‌تواند جایگاهی در اندیشه فوق داشته باشد؟ اعمال مجرمانه‌ای که با حسن نیت اتفاق می‌افتند، إشکال دیگری برای توجیه مجازات در اندیشه مورد بحث ایجاد می‌کنند. افرادی که با انگیزه شرافتمندانه، با جهل به حکم قانون و یا اشتباه در موضوع، مرتکب جرم، حتی جرم سنگینی مانند قتل می‌شوند، اخلاقاً قابل سرزنش نیستند تا مجازات آنها قابل توجیه باشد. حالتی را می‌توان تصور نمود که فردی در حال عبور از کنار مدرسه‌ای، فریادهای نامتعارفی را می‌شنود. با دقت بیشتر متوجه می‌شود که عده‌ای، دانش‌آموزان مدرسه را گروگان گرفته‌اند و با گرفتن سلاح به سمت آنها مرتباً تهدید به شلیک می‌کنند. فرد رهگذر با دیدن این صحنه برای نجات جان کودکان به سمت گروگان‌گیران شلیک کرده و یکی از آنها را به قتل می‌رساند. بعداً معلوم می‌شود که صحنه مذکور ساختگی و آموزشی بوده و سلاحها نیز واقعی نبوده‌اند. در مواردی مشابه آنچه گفته شد و به ویژه در مواردی که افراد به علت اشتباه در حکم قانون و مصادیق آن و با حسن نیت مرتکب جرم می‌شوند، الزاماً اعمال غیر اخلاقی مرتکب نشده‌اند، در حالی که غالباً به لحاظ کیفری پاسخ‌گو و قابل مجازاتند.

با بررسی مثالهای پیش‌گفته ممکن است این گونه بیان شود که نویسنده برای اثبات مدعای خود از موارد و مصادیق خاص و استثنایی بهره می‌گیرد و ذکر چند مورد خاص نمی‌تواند مبانی عام و مستحکم نظریه مورد اشاره را سست نماید. در پاسخ باید اشاره نمود که از یک سو وجود چند مورد نقض که اتفاقاً چندان هم

استثنایی و خاص نیستند، می‌تواند نارساییهای یک نظریه را که مدعی است مبنای توجیه کیفر را به صورت انحصاری و مطلق کشف کرده است، نشان دهد. از سوی دیگر، رجوع به ادبیات موضوع در سزاگرایی و به ویژه شکل نوین آن نشان می‌دهد که این همان روشی است که سزاگرایان برای ادبیات نظریه خود از آن بهره برده‌اند. برخی با ذکر چند نمونه خاص که در آنها مجرمان با خشونت و بی‌رحمی سبعانه‌ای انسانها و به ویژه اطفال بی‌گناهی را قربانی هوسهای نفسانی خود کرده‌اند، به طرح این پرسش می‌پردازند که آیا این افراد مستحق کیفر نیستند؟ آیا شایسته است که اقدامات درمانی و تربیتی در مورد آنها اعمال گردد؟ آیا افکار عمومی می‌پذیرد که با رأفت و ترحم نسبت به آنها برخورد شود.

برخی از فلاسفه معاصر مانند آنتونی داف تلاش کرده‌اند تا با ارائه الگوی دیگری از سزاگرایی به برخی از انتقادات پاسخ داده و یا حداقل در معرض آنها قرار نگیرند. داف ضمن وارد آوردن نقدهای تند به پیامدگرایان و پذیرش بعد اخلاقی کیفر، گرایش مبنایی خود را به سزاگرایی به وضوح نشان می‌دهد. اما از دیدگاه او هدف نهایی و توجیه‌کننده مجازات، تحقق توبه، ندامت و پشیمانی بزهکار است. مجازات باید راهی برای انتقال پیام اخلاقی اجتماع به مجرمان باشد؛ به گونه‌ای که وی این پیام را درک کرده و به پذیرش خطا از ناحیه او منتهی گردد (Duff, 2001: 62).

مجازات در اندیشه او مفهومی کفاره‌ای دارد (Duff, 2003: 298). اما فارغ از نقدهای احتمالی مشابهی که بر این مدل از سزاگرایی می‌تواند وارد باشد، سؤال اساسی دیگری را می‌توان درباره این بیان از سزاگرایی طرح نمود. آیا اصولاً تحلیل آنتونی داف، تحلیلی سزاگرایانه است؟ حداقل می‌توان ادعا کرد که این تفکر، نظریه سزاگرایی محض تلقی نمی‌شود؛ زیرا همان گونه که ملاحظه شد، این نظریه یکی از ارکان سزاگرایی یعنی عدم توجه به هدف و پیامدهای حاصل از مجازات را فاقد است. برعکس، تمرکز اصلی توجیه کیفر بر رسیدن به هدفی معین، یعنی ندامت، پشیمانی و در نهایت اصلاح مجرمان است.

مدل دیگر از سزاگرایی، گونه‌ای است که جان رالز بیان داشته است. به نظر او مجازات فقط بر مبنای استحقاق مجرم توجیه می‌شود. فقط تحمیل رنج متناسب با

خطای مرتکب از بعد اخلاقی پذیرفتنی است. همچنین شدت مجازات بستگی به زشتی عمل بزهکار دارد (Rawls, 1999: 21-2). اما بلافاصله ادامه می‌دهد که گذشته، گذشته است و تنها نتایج آن برای اتخاذ تصمیم فعلی اهمیت دارد. مجازات تنها با ارجاع به نتایج شایسته، یعنی منافع اجتماعی که البته نظم اجتماع نیز از جمله این منافع است، توجیه می‌شود (Ibid.). این مدل از سزاگرایی را می‌توان سزاگرایی ترکیبی دانست. یعنی نارسایی سزاگرایی محض در توجیه کیفر سبب شده است که جان رالز تلاش کند با توسل به اندیشه‌های پیامدگرایی، آن را تکمیل نماید.

در گونه‌ای دیگر از سزاگرایی تلاش شده است مجازات بر اساس انصاف توجیه شود. در این اندیشه مجازات بر اساس یک توصیف بنیادین از جامعه تعریف می‌شود. زندگی اجتماعی عبارت از فعالیت سودآوری است که بقای آن به همکاری افراد بستگی دارد. همه افراد از یک نظم منبعث از قانون منتفع می‌گردند. در یک عمل مشارکتی و تحت قاعده بازی منصفانه، هر کس از اطاعتی که دیگران از قانون می‌کنند، بهره‌مند می‌شود. قانون‌شکن مانند کسی است که از دیگران سواری رایگان می‌گیرد. او بدون اینکه هزینه اطاعت از قانون راپردازد، از آرامش و نظم حاصل از عمل دیگران سود می‌برد. این شخص خود را بر دیگران ترجیح داده و به همین دلیل باید از طریق سلب منافع حاصل، دین خود را پرداخت نماید. زندان، سلب آزادی، جریمه و... غرامت آزادی افراطی است که بزهکار برای خود قائل شده است. به تعبیر جورج مورفی این تحلیل شبیه دین اخلاقی است (Boonin, 2008: 22).

اگرچه شاید این تحلیل از سزاگرایی، در مقایسه با سایر تحلیلها قابل درک‌تر به نظر بیاید، خالی از نارساییهای بنیادین نیست. در واقع ادعا این است که فعالیت مجرمانه، فعالیتی سودآور است که همگان نسبت به آن گرایش دارند. ولی اغلب مردم در قبال وسوسه‌ها مقاومت کرده و با اطاعت از قانون هزینه آن را می‌پردازند. اما اگر این تحمیل در مورد برخی از جرایم مالی صادق باشد، در همه جرایم نمی‌تواند مصداق داشته باشد. در مورد قتل، تجاوز به عنف، سوء استفاده از اطفال و امثال آن به نظر نمی‌رسد این نظریه توان تبیین داشته باشد. اصولاً آیا در جرایم اخیر می‌توان گفت که فرد قاتل یا زناکار در قیاس با افرادی که مرتکب این جرایم نمی‌شوند،

امتیاز ویژه‌ای گرفته است که باید از او سلب شود؟ یا به تعبیر داف این فرد فقط به منافع و تمامیت جسمانی و اخلاقی دیگران آسیب زده است (Duff, 1986: 212). از سوی دیگر، به نظر نمی‌رسد که مردم نسبت به همه جرایم از جمله جرایم اخیر گرایش داشته باشند که عدم ارتکاب این جرایم گذشت از منافع و پرداخت هزینه تلقی شود. علاوه بر این، بسیاری از افراد، اگر مرتکب جرم نمی‌شوند به این دلیل نیست که آزادانه اطاعت از قانون را انتخاب کرده‌اند. در مورد آنها علت عدم ارتکاب جرم توجه به منع قانون، منافع اجتماعی و امثال آن نیست. گاه علت عدم ارتکاب جرم، ناتوانی از ارتکاب آن است. به عنوان مثال چند نفر در طول تاریخ قادر بوده‌اند و یا هستند که سیستم نرم‌افزاری پنتاگون را هک نمایند؟ در مجموع می‌توان ادعا کرد که این گونه از سزاگرایی نیز مانند دیگر انواع آن، در توجیه کیفر جامع و مانع نیست.

علاوه بر آنچه گفته شد، در اندیشه سزاگرایی از یک سو پیش فرض ارتکاب جرم به عنوان یک گزینش کاملاً ارادی و آزاد از سوی انسانها حاکم است و تأثیر عوامل درونی و اجتماعی در ارتکاب جرم نادیده گرفته می‌شود. از سوی دیگر این تئوری مجوزهای لازم را برای برخوردهای شایسته با افرادی که حالت خطرناک دارند صادر نمی‌نماید؛ زیرا عامل اصلی تعیین مجازات جرم ارتكابی است و شخصیت فرد در آن جایگاهی ندارد، در نتیجه قدرت کافی را برای مقابله با مرتکبان تکرار جرم در اختیار عدالت کیفری قرار نمی‌دهد. این اندیشه ظرفیتهای لازم را برای مقابله با امواج جرایم ندارد. یعنی در شرایطی که جامعه با افزایش مقطعی برخی از جرایم مواجه است و برای مقابله با آنها چاره‌ای جز اتخاذ سیاست کیفری خاص مقطعی ندارد، نمی‌تواند داده‌های این نظریه را به کار ببندد. چون در این اندیشه، شرایط خاص اجتماعی در تنظیم سیاست کیفری نقشی ندارد و در نهایت اینکه به تعبیر جفری مورفی، «در جامعه‌ای که فرصتها و امکانات به صورت عادلانه و منصفانه توزیع نشده‌اند، امکان توجیه کیفر با مبنای مورد بحث وجود ندارد» (Hudson, 2003: 49).

اما اگر نظریه سزاگرایی در توجیه کیفر از ظرفیت کافی برخوردار نیست، استعداد این اندیشه در تعیین اندازه مجازات تا چه میزان است؟ علت طرح این سؤال آن است که اصولاً از عمده دلایل ظهور اندیشه سزاگرایی در دهه‌های اخیر، اعتراضی بود که به

پراکنندگی و عدم تناسب مجازات با جرایم ارتكبابی، به علت حاکمیت اندیشه اصلاح‌طلبی صورت می‌گرفت. تصور می‌شود که حتی اگر اندیشه سزاگرایی در توجیه کیفر از ظرفیت کافی برخوردار نباشد، برای توزیع و تعیین مجازات بهترین گزینه است.

۲-۳. سزاگرایی و تعیین کیفر

همان گونه که پیشتر اشاره شد برابری جرم و مجازات در اندیشه سزاگرایی سنتی و کلاسیک، تبدیل به تناسب جرم و مجازات در رویکرد سزاگرایی نوین گردید؛ زیرا تعیین شاخص برای برابری دقیق جرم و مجازات بسیار مشکل به نظر می‌رسید. اما آیا همه سؤالات فراروی برابری جرم و مجازات، در مقابل مفهوم تناسب جرم و مجازات قابلیت تکرار ندارند؟ چه معیار و شاخصی مجازات را برای جرم معینی متناسب می‌سازد؟ چگونه می‌توان برای تک‌تک جرایم یک لیست طولانی از زرادخانه بزرگ مجازاتهای مناسب برگزید؟ تناسبها را چه کسانی و چگونه تعریف می‌کنند؟

۲-۳-۱. در سیستم مجازات تعرفه‌ای تلاش شد تا سرحد امکان به این سؤالات پاسخ داده شود و دستورالعملی توسط قضات یا قانون‌گذاران برای تعیین کیفر پیش‌بینی گردد. اما بررسی عمیق‌تر نشان می‌دهد که روشهای مذکور پاسخ‌گوی اقتضانات منبث از نظریه سزاگرایی نیستند. چه نهادی تعرفه‌ها و جداول مورد بحث را برای تعیین کیفر تهیه خواهد کرد؟ در اکثر کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه امروزی پارلمان عهده‌دار چنین امری است. در این حالت با توجه به سیاسی بودن مجلس قانون‌گذاری و تأثیرپذیری مستقیم آن از افکار عمومی به قول فرانکلین زیمرینگ، این نهاد مسلح به یک مداد و یک پاک‌کن خواهد بود که تعرفه‌ها را در پاسخ به فشار افکار عمومی بالا یا پایین ببرد (Sherman, 1988: 219). این وضعیت به ویژه در پاسخ به هیجانات عمومی در باب جرایم خاص و موج جرایم در کشورهای دموکراتیک کاملاً محسوس است. موضوعی که باعث شده است تا نظام عدالت کیفری بعضاً لقب نظام عدالت کیفری پوپولیست یا عوامگرا را دریافت نماید (Zimring, 2001: ix).

۲-۳-۲. برخی تلاش کردند تا بر مبنای صدمه‌ای که به استانداردهای زندگانی افراد از حیث منافع مختلف مادی و معنوی وارد می‌شود، شدت کیفر را به صورت

نظری تعریف نمایند. بر این اساس همان گونه که دیدیم، به عنوان مثال در نظام کیفری انگلستان تلاش شد تا سه گروه گسترده از صدمات را از حیث شدت تعریف نمایند. صدمات جزئی که جرمه برای آنها کافیست، صدمات شدید که فقط زندان با آنها تناسب دارد و سایر صدماتی که مجازات اجتماعی را ضروری می‌سازد. در ارتباط با این معیار تئوریک چند نکته قابل ذکر است:

۱-۲-۳. ممکن است در باب خفیف‌ترین و شدیدترین صدمات، توافقات اجتماعی گسترده‌ای وجود داشته باشد. جامعه غالباً می‌پذیرد که قتل جزء شدیدترین صدمات و عدم پرداخت مالیات جزء خفیف‌ترین آنهاست. در این میان، قتل از سرقت شدیدتر و فرار از پرداخت مالیات از سرقت خفیف‌تر است. اما در این بین لیست گسترده‌ای از جرایم وجود دارند که بین خفیف‌ترین و شدیدترین صدمات قرار می‌گیرند. در این حالت، چگونه می‌توان میان آنها و مجازات‌ها تناسبی برقرار نمود؟ مثلاً رابطه اختلاس، سرقت، کلاهبرداری، خیانت در امانت، ارتشا و... چگونه است؟ کدام خفیف‌تر و کدام شدیدتر از دیگری است؟ می‌توان گفت که همه آنها مجازات یکسانی دارند؟ از یک سو، پاسخ این سؤال منفی است و از سوی دیگر، هیچ معیار عینی وجود ندارد که ما را در درجه‌بندی کیفر، میان خفیف‌ترین و شدیدترین نقطه راهنمایی نماید.

۲-۲-۳. این معیار ممکن است نوعی تناسب ترتیبی میان خفیف‌ترین و شدیدترین جرایم برقرار نماید و بر اساس آن بتوان جرایمی را که در این محدوده قرار می‌گیرند، مشخص نمود. ولی هیچ اشاره‌ای به اصل مجازات در مورد شدیدترین جرایم و خفیف‌ترین آنها نمی‌کند. به همین دلیل تکلیف جرایمی که بین این دو نیز قرار می‌گیرند مشخص نیست. لذا بر اساس همین معیار، حوزه‌های قضایی با سنت قضایی سختگیرانه‌تر مانند نیومکزیکو و ایندیانا معیارهای سختگیرانه‌تر و حوزه‌هایی که سنت قضایی آنها مجازات‌های ملایم‌تری را اقتضا می‌کرد معیارهای متفاوتی را ارائه نمودند (Hirsch, 1990: x).

۳-۲-۳. باید در نظر داشت که شدیدترین مجازات به عنوان یک مبنا از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. بسته به اینکه شدیدترین مجازات در هر جامعه‌ای اعدام، حبس ابد یا حبس طولانی مدت باشد، مجازات سایر جرایمی که نسبت به آن خفیف‌تر

محسوب می‌شوند، متفاوت خواهد بود. علاوه بر آن اگر اندازه مجازات شدیدترین جرم مورد نظر، متعادل باشد، سایر مجازات‌ها نیز به نسبت متعادل خواهند بود. مثلاً اگر سنگین‌ترین جرم موجود، مجازات اعدام داشته باشد، حبسهای درازمدت برای جرایم سبک‌تر مناسب به نظر می‌رسد. اگر حبسهای درازمدت برای سنگین‌ترین جرم پیش‌بینی شده باشد، سایر جرایم که سبک‌تر هستند حبسهای کوتاه‌مدت خواهند داشت.

بدین سان، به رغم مزایای ویژه‌ای که تئوری استحقاق و سزاگرایی در قرابت با عدالت، ممانعت از مجازات بی‌گناهان و جلوگیری از پراکندگی مجازات‌ها دارد، آن‌گونه که مدعی است، مبنایی روشن و عینی برای توجیه و تبیین کیفر ارائه نمی‌دهد.

نتیجه‌گیری

مجازات همیشه با سلب حق و تحمیل عمدی درد و رنج بر انسان‌ها همراه است. واکنش کیفری حقوق و آزادیهای فردی یا سلامت انسانها و گاه هر دو را هدف می‌گیرد. اعمال این تدابیر ناخوشایند علیه انسانها نیازمند توجیهی مناسب و اقناع‌کننده است. در غیر این صورت مجازات عملی غیر عادلانه و غیر انسانی است. بنابراین توجیه اخلاقی کیفر گریزناپذیر است. به همین دلیل فلاسفه و علمای حقوق کیفری تلاش نموده‌اند تا مبنایی برای این اقدامات کیفری ارائه کنند. ارباب اعم از عام و خاص، اصلاح مجرمان، توان‌گیری از آنها و سزادهی، مهم‌ترین توجیهات اخلاقی در این زمینه هستند. سزاگرایی در زمره باسابقه‌ترین اندیشه‌های بشری در حوزه عدالت کیفری است. کسانی مانند ارسطو در دوران باستان و کانت و هگل در عصر روشنگری از حامیان این نظریه بوده‌اند. پای‌بندی به اصول اخلاقی، توجه به جرم ارتكابی به جای توجه به مجرم، باور به قبح ذاتی جرم و حسن ذاتی کیفر، برابری یا تناسب جرم و مجازات و بی‌اعتباری به آثار و پیامدهای مجازات، ویژگیهای اصلی تئوری سزاگرایی محسوب می‌شوند. به رغم قدمت و اصالت سزاگرایی، با حاکمیت نظریات اصلاح‌طلبانه در قسمت بیشتر سده بیستم، به نظر می‌رسید که این نظریه، اندیشه‌ای واپس‌گرا، کهن و متعلق به بخشی از تاریخ بشر است که در آن انتقام مبنای اصلی کیفر بوده است. اما در دهه‌های آخر قرن بیستم این اندیشه تجدید حیات یافته است و منتقدان جدی آن به کسانی

پیوستند که با اشتیاق به حمایت از آن می‌پرداختند، به گونه‌ای که در دهه ۱۹۸۰، سزاگرایی نوین به تأثیرگذارترین نظریه کیفری تبدیل شد. موج جرایم به‌ویژه جرایم خشونت‌آمیز، افراط در استفاده از مجازات‌های اصلاح‌گر، پراکندگی مجازات، عدم تناسب جرم و مجازات، گسترش اختیارات مقامات قضایی و اجرایی و تبعیض‌های قضایی اعمال‌شده در پرتو اجرای اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه از عوامل اصلی گرایش به منس‌های سزاگرایانه در دوره معاصر بوده است. سزاگرایان تلاش نمودند تا برای احتراز از نقدهای وارده بر اشکال سزاگرایی سنتی و کلاسیک و نیز انطباق آن با شرایط نوین زندگی اجتماعی، از اندیشه‌ها و الگوهای نوین در توجیه و تعیین کیفر بهره‌گیرند. استفاده از مفهوم تناسب جرم و مجازات به جای برابری جرم و مجازات و جستجو برای یافتن الگوهای مناسب اجرای چنین مفهومی، نشانه‌هایی از این تلاش‌ها هستند.

تأکید بر اصول اخلاقی، اجرای عدالت، تناسب جرم و مجازات، جلوگیری از پراکندگی کیفرها و منع مجازات احتمالی بی‌گناهان، از امتیازات ویژه تفکر سزاگرایی در حوزه مجازات محسوب می‌شود. به رغم مزایای این اندیشه و تلاش‌های بسیار ارزشمندی که توسط هواداران سزاگرایی نوین برای ارائه شیوه‌های جدید توجیه سزاگرایی و احتراز از نقدهای وارده بر آن صورت گرفته است، بررسی‌های ژرف‌تر نشان می‌دهد که هنوز در حوزه توجیه و تعیین کیفر، نقدها و اشکالات زیادی به چشم می‌خورد. اولین نقد بنیادین این اندیشه، به مدعای اصلی آن، یعنی اخلاقی بودن آن مربوط می‌شود. اجرای مجازات فارغ از پیامدهای احتمالی آن به سختی می‌تواند مبنایی اخلاقی داشته باشد. از سوی دیگر، تفکیک حقوق و اخلاق در متون عرفی امری پذیرفته‌شده است. مجازات اعمال اخلاقی و عدم مجازات اعمال غیر اخلاقی در حقوق کیفری، پدیده‌هایی دور از ذهن نیستند. شاید به دلیل همین نارسایی سزاگرایی محض در توجیه کیفر است که برخی از طرفداران این نظریه مانند جان رالز و آنتونی داف تلاش کردند تا با توسل به اندیشه‌های پیامدگرایی از سزاگرایی محض فاصله گرفته و به نوعی اندیشه ترکیبی روی آورند. در حوزه تعیین کیفر نیز الگوهای تعرفه‌ای، استناداردهای زندگی و امثال آن در راستای ایجاد تناسب دقیق میان جرم و مجازات، نتوانسته‌اند مبنایی روشن و عینی ارائه نمایند.

کتاب‌شناسی

۱. آقای، مجید، مکاتب کیفری، چاپ اول، تهران، خرسندی، ۱۳۸۶ ش.
۲. ان‌تروز، الکساندر پاسرین، «درآمدی بر فلسفه حقوق»، ترجمه محمدحسین طالبی، فصلنامه معرفت، شماره ۴۹، ۱۳۸۵ ش.
۳. پاشا صالح، علی، مباحثی از تاریخ حقوق، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ش.
۴. پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چاپ چهارم، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
۵. تیب، مارک، فلسفه حقوق، ترجمه حسن رضایی خاوری، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴ ش.
۶. خسروشاهی، قدرت‌الله، فلسفه تفصااص از دیدگاه اسلام، چاپ اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ ش.
۷. صناعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، ج ۲، چاپ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۸۸ ش.
۸. فلچر، جورج پی.، مفاهیم بنیادین حقوق کیفری، ترجمه سیدمهدی سیدزاده ثانی، چاپ اول، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۴ ش.
۹. کاتوزیان، امیرناصر، فلسفه حقوق، جلد اول، چاپ پنجم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸ ش.
۱۰. کاتینگهام، جان، «فلسفه مجازات»، ترجمه ابراهیم باطنی و محسن برهانی، مجله فقه و حقوق، سال اول، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. کاوادینو، میشل و جیمز دیگنان، «توجیه یا دلیل آوری برای مجازات»، ترجمه علی صفاری، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۲، ۱۳۸۴ ش.
۱۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حسین بادامچیان (مترجمان)، تاریخ حقوق کیفری بین‌النهرین، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
۱۳. وایت، راب و فیونا هینز، جرم و جرم‌شناسی، ترجمه علی سلیمی، چاپ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۶ ش.
۱۴. یزدیان جعفری، جعفر، «توجیه فلسفی مجازات، از وحدت‌گرایی تا تکثرگرایی»، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۳۷، شماره ۴، ۱۳۸۶ ش.
15. Bagaric, Mirko, *Punishment and Sentencing: A Rational Approach*, Cavendish Publishing Limited, London, 2001.
16. Berry, Gray-Christopher, *The philosophy of law (an encyclopedia)*, Garland Publishing, New York and London, 1999.
17. Boonin, David, *The Problem of Punishment*, Cambridge University Press, 2008.
18. Brooks, Thom, *Hegel's Political Philosophy: A systematic Reading of the Philosophy of Right*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 2007.
19. Caygill, Howard, *A Kant Dictionary*, Volume 2 of the Blackwell Philosophy Dictionaries Blackwell Reference, 2000.
20. Corlett, J. Angelo, *Responsibility and Punishment*, Dordrecht, Springer, 2006.
21. Cragg, Wesley, *Retributivism and Its Critics*, Papers of the Special Nordic

- Conference, University of Toronto, 25-27 June, 1990.
22. Dolinko, David, *Three Mistake of Retributivism*, UCLA Law Review, Copyright © The Regents of the University of California, 1992.
 23. Duff, R. Anthony, *Punishment, Communication and Community*, Oxford, Oxford University Press, 2001.
 24. Duff, R. Anthony, *Punishment, Communication and Community*, Oxford, Oxford University Press, 2003.
 25. Duff, R. Antony, *Trial and Punishment*, Cambridge, Cambridge University Press, 1986.
 26. Edbled, Jeffry, *Minnesota Sentencing Guidelines Commission*, 2011.
 27. Enlightenment era Published on natural law- natural right and American constitutionalism < www.nlnrae.org > .
 28. Hegel, Friedrich & Georg Wilhelm, *Great Books in Philosophy, Philosophy of Right*, Translated by S.W. Dyde, London, Routledge, 2002.
 29. Hirsch, Von, *A Past or Future Crimes: Deservedness and Dangerousness in the Sentencing of Criminals*, Manchester University Press, 1986.
 30. Honderich, Ted, *Punishment*, (Revised Edition), The Supposed Justifications Revisited, Pluto Press, 2005.
 31. Hudson, A. Barbara, *Understanding Justice: An Introduction to Ideas, Perspectives and Controversies in Modern Penal Theory*, 2nd Edition, Open University Press, Buckingham, Philadelphia, 2003.
 32. Martin, Jacqueline & Hodder Arnold, *The English Legal System*, 4th Edition, 2005.
 33. McCormick, Mat, *Internet Encyclopedia of Philosophy (Immanuel Kant)*, 2011, < www.iep.ir > .
 34. Merle, Jean-Christopher, *German Idealism and The Concept of Punishment*, Cambridge University Press, 2009.
 35. Moyar, Dean, *Hegel's Conscience*, Oxford University Press, 2011.
 36. Murphy, Jeffrie G., *Does Kant Have a Theory of Punishment*, Columbia Law Review, Vol. 87, 1987.
 37. Rawls, John, *Collected Papers*, Edited by Samuel Freeman, Harvard University Press, 1999.
 38. Sherman, Michael & Gordon J. Hawkins, *Imprisonment in America: Choosing the Future (Studies in Crime and Justice)*, 1988.
 39. White, Mark D., *Retributivism: Essays On Theory And Policy*, Edited by Oxford University Press, 2011.
 40. Zimring, Franklin E. & Gordon Hawkins & Sam Kamin, *Punishment and Democracy: Three Strikes and You're Out in California*, Oxford University Press, 2001.

جایگاه بزهدیده

در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان*

□ سیدعلیرضا میرکمالی^۱

چکیده

تا کنون اشخاص بزهدیده به اندازه کافی بررسی و مطالعه نشده‌اند و حمایت‌های قانونی و قضایی کاملی از آنها صورت نگرفته و در افکار عمومی نیز به قدر کافی از حمایت و پشتیبانی برخوردار نیستند. در واقع بزهدیده و جایگاه او به طور مستقل بررسی نشده است، در حالی که تعیین جایگاه واقعی بزهدیده در قانون آیین دادرسی کیفری بسیار مهم است؛ زیرا ارائه تعریفی نو از جایگاه او در فرایند کیفری ممکن است موجب دگرگونی مفهوم موجود از دادرسی کیفری شود. در حقوق آلمان اصلاحات قانونی مناسبی یکی پس از دیگری روی داده است. از مهم‌ترین آنها می‌توان به استمرار حضور دولت برای ترمیم خسارت بزهدیده به عنوان یک اصل پذیرفته شده، اشاره کرد. واژگان کلیدی: بزهدیده، ضرر و زیان، جبران خسارت، دادرسی کیفری، فرایند دادرسی کیفری، قانون آیین دادرسی کیفری آلمان.

مقدمه

امروزه ضرورت توجه به حقوق و منافع مادی و معنوی بزه‌دیده در فرایند کیفری بر کسی پوشیده نیست. حامیان حقوق بزه‌دیده بر این باورند که وی باید مورد حمایت و کمک‌رسانی قرار گیرد. دولت و نهادهای مدنی باید در ارائه کمک و خدمت‌رسانی به وی حداکثر تلاش خود را بنمایند و نیازهای بایسته وی را تأمین کنند. بزه‌دیده در وضعیت بزه‌دیدگی از این حمایتها بهره‌مند می‌شود تا خسارت روحی و مادی وی جبران گردد با وجود این، نباید از متهم (طرف دیگر دعوای کیفری) غافل ماند و حقوق و منافع او را نادیده گرفت. حمایت از حقوق بزه‌دیده نباید به حقوق دفاعی متهم صدمه بزند. برای این منظور، تعیین نقش و جایگاه هر یک از اصحاب دعوای کیفری، متهم و بزه‌دیده، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. با وضع مقررات و قوانین کیفری مناسب و تعیین جایگاه هر یک از اصحاب دعوای کیفری است که عدالت کیفری محقق می‌شود و بی‌تردید، یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست جنایی کشورها تحقق عدالت کیفری است. بنابراین، تضمین و حمایت از حقوق بزه‌دیدگان باید در تمامی سطوح سیاست‌گذاری جنایی (تقنینی، قضایی و مشارکتی) مورد توجه قرار گیرد. در این مقاله سیاست جنایی تقنینی آلمان با تکیه بر قانون آیین دادرسی کیفری این کشور به طور خاص در رابطه با جایگاه بزه‌دیده بررسی می‌شود.

امروزه با پیدایش علم بزه‌دیده‌شناسی حمایتی، جایگاه فراموش‌شده بزه‌دیده در فرایند کیفری احیا شده است. این شاخه جدید از علم جرم‌شناسی، ضمن مطالعه و بررسی جایگاه قربانی جرم در فرایند کیفری، به حمایت از بزه‌دیده می‌پردازد و او را شایسته حمایت می‌داند. قانون‌گذار آلمانی با بهره‌برداری از این علم گام‌های مؤثری در راستای بهبود حقوق بزه‌دیدگان برداشته است و اصلاحات مناسبی را یکی پس از دیگری در حقوق کیفری آلمان در جهت تضمین و حمایت از حقوق بزه‌دیدگان وارد کرده است. مطالعه و بررسی دقیق این اصلاحات از یک سو و تبیین نقش و جایگاه بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان از سوی دیگر می‌تواند منشأ تحولات جدیدی در سیاست جنایی ایران در قبال حقوق بزه‌دیدگان باشد.

هر کس به دنبال توصیف نقش بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان باشد درخواهد یافت که در نظام حقوقی آلمان جایی برای بزه‌دیده وجود ندارد (Muller, 2003: 46).

این در حالی است که در سایر تألیفات حقوقی خبر از بررسی مجدد مفهوم و جایگاه بزه‌دیده یا به عبارتی تولد دوباره این مفهوم در نظام حقوقی آلمان است. تعریف بزه‌دیده: واژه «victim» در فارسی به معنی «قربانی» به کار رفته است و به کسی گفته می‌شود که به دلیل قرار گرفتن ناخواسته و غیر ارادی در وضع دشوار و محیط نامناسب و یا به موجب عمل دیگری، دچار مشکل و مصیبت شده است (انوری، ۱۳۸۲: ۱۷۰۸/۲). به نظر می‌رسد این تعریف از قربانی خالی از اشکال نباشد؛ زیرا زمانی می‌توان فردی را بزه‌دیده دانست که از یک فعل مجرمانه آسیب دیده باشد. لذا اگر فردی به خاطر عملی که قانون‌گذار آن را جرم نمی‌داند دچار مشکلی شود بنا بر اصل قانونی بودن جرم و مجازات نمی‌توان فاعل آن عمل را مجازات کرد و همچنین به خاطر عدم وقوع جرم، بزه‌دیده‌ای وجود ندارد هرچند که از لحاظ اخلاقی، مرتکب آن فعل قابل سرزنش باشد.

در علوم جنایی، هرگاه رنج و سختی یا آسیب و زیانی از رفتار مجرمانه انسان برخاسته باشد به فرد زیان‌دیده از آن، «قربانی جرم» یا «بزه‌دیده» می‌گویند (رایجیان اصلی، ۱۳۸۴: ۱۵). بزه‌دیده شخصی است که به دنبال رویداد یک جرم به آسیب بدنی، روانی، درد و رنج عاطفی، زیان مالی یا آسیب اساسی به حقوق بنیادی خود دچار شده باشد (همان). این تعاریف ایراد تعریف قبلی را ندارند و به آسیب وارده که باید ناشی از جرم باشد اشاره کرده‌اند.

بزه‌دیده کسی است که یک خسارت قطعی، آسیبی به تمامیت شخصی او وارد آورده است و اکثر افراد جامعه هم به این مسئله اذعان دارند (کردعلیوند، ۱۳۷۹: ۹۶). این تعریف علاوه بر داشتن نقصان تعریف اول دارای ایراد دیگری نیز هست؛ در واقع اذعان جامعه در شناسایی یک فرد به عنوان بزه‌دیده مهم نیست، بلکه او باید از فعل مجرمانه‌ای که قانون‌گذار آن را جرم شناخته زیان و آسیب دیده باشد.

از نظر اعلامیه کمیسیون پیشگیری از جرم و عدالت کیفری سازمان ملل متحد در

سال ۱۹۹۶ «بزه‌دیدگان» در معنایی گسترده عبارتند از: اشخاصی که از رهگذر فعل یا ترک فعلهای ناقض قوانین کیفری... به شکل فردی یا گروهی متحمل آسیب... نسبت به حقوق بنیادی خود شده‌اند (شایان، ۱۳۸۴: ۱-۲). در نتیجه با بررسی و ارزیابی این تعاریف شاید بتوان بزه‌دیده را چنین تعریف کرد: شخص حقیقی یا حقوقی است که به دنبال ارتکاب یک جرم، به طور مستقیم یا غیر مستقیم دچار آسیب مادی یا معنوی شده باشد.

در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان بزه‌دیده به کسی گفته می‌شود که به دنبال ارتکاب جرم، مستقیماً متحمل ضرر و زیان بر حقوق و یا اموال خود شده باشد. بنابراین، تعریف بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان تعریف کاملی نیست؛ زیرا شامل اشخاص حقوقی که ممکن است از ارتکاب جرمی خسارت ببینند نمی‌شود و همچنین بزه‌دیدگان غیر مستقیم و بزه‌دیدگان تبعی را در بر نمی‌گیرد. البته این موضوع که برگرفته از روح و مفاد قانون آیین دادرسی کیفری آلمان است، تنها در مواردی استثنایی شامل نزدیکان و خانواده بزه‌دیده می‌شود تا بتوانند با استفاده از سازوکارهایی که در حالت عادی برای بزه‌دیده پیش‌بینی شده وارد عمل شوند (ق.آ.د.ک.آ.: مواد 403, I, n° 1-2-395).

بر اساس نص صریح قانون آیین دادرسی کیفری آلمان بزه‌دیده شخصی است که می‌تواند در فرایند دادرسی کیفری مانند سایر عناصر دخیل دیگر (شاهد، متهم و...) وارد شود و شخصی است که به دلیل جرم، آسیب جسمی و روانی بر او وارد شده است، ولی در وقوع آن جرم نقشی نداشته است (Hassemer, 2002: 66-67). وجود چنین تعریف آرمانی و ساده‌انگارانه از بزه‌دیده باعث طرح سؤالات بسیاری می‌شود؛ زیرا بزه‌دیده، برعکس آنچه در آیین دادرسی آلمان آمده است، نمی‌تواند در تمامی موارد به طور دقیق مورد شناسایی قرار گیرد و همچنین می‌توان به بزه‌دیدگان جرایم اقتصادی یا افرادی که به موجب قوانین محیط زیست، بزه‌دیده شده‌اند اشاره نمود که قانون آیین دادرسی کیفری در این موارد کاملاً سکوت کرده است. در موارد ایراد اتهام به شرکتها، سازمانها یا مؤسسات نیز چنین وضعیتی حاکم است؛ زیرا هیچ ماده‌ای به بررسی وضعیت خاص حاکم بر اشخاص حقوقی و

نحوه ارزیابی خسارات وارده و منافع آنها اشاره نکرده است. با این حال، این مسئله پذیرفته شده است که مؤسسات یا اشخاص حقوقی بزه‌دیده می‌توانند از طریق نمایندگان قانونی خود و با استفاده از همان راهکارهای حقوقی تعریف شده برای بزه‌دیدگان، نسبت به طرح شکایت در دادگاه اقدام کنند. در اینجا شایسته است بیان شود که مسئله اشخاص حقوقی بزه‌دیده تا کنون مطالعه نشده است، هرچند که این اشخاص در عمل تأثیر انکارناپذیری در مسائل حقوقی داشته‌اند. سکوت یا خلأ قانونی موجود در این زمینه، حاکی از آن است که نقش بزه‌دیده در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان به خوبی مشخص نشده است.

در واقع، قانون آیین دادرسی کیفری آلمان از روش سنتی دادرسی تفتیشی پیروی می‌کند، بنابراین، نقش بزه‌دیده در خصوص برآورده کردن خواسته‌ها و منافعش در جریان جبران خسارت یا اجرای مجازات بسیار ناچیز است (Ibid.: 46). هدف از این مطالعه، تلاش برای پی بردن به دلایل عدم تأثیر نقش بزه‌دیده و درک حالت انفعالی بزه‌دیده در فرایند کیفری آلمان است.

الف) دلایل عدم تأثیر نقش بزه‌دیده در فرایند کیفری آلمان

۱. تاریخچه

از قرن هیجدهم میلادی، دادرسی کیفری تنها به بررسی وضعیت مجرم و حق جامعه در دادرسی و تقابل و تضاد این دو با هم پرداخته است، ولی بزه‌دیده در موقعیتی انفعالی و بی‌تأثیر بوده و جایگاه او در حد مطلع، تنزل یافته و حتی در جایگاه شاهد نیز از وی استفاده ابزاری شده است.

این رویکرد در قانون امپراتوری سال ۱۸۷۷ آلمان، به طور آشکار نمایان می‌شود. قانون مذکور را می‌توان نسخه اولیه قانون آیین دادرسی کیفری فعلی آلمان دانست. در این قانون بزه‌دیده خود را در جایگاه شاهد می‌یابد؛ بنابراین او شبیه وسیله‌ای برای اثبات دعوی تلقی می‌شود و نقشی ابزاری برای جستجو و کشف حقیقت ایفا می‌نماید و امکان طرح شکایت در قالب شاکی خصوصی نیز تحت

شرایط خاصی به وی اعطا می‌شود. البته موارد مذکور توسط نظریه غالب نقد شده است. ارزیابی این نظریه‌ها آن است که دادرسان کیفری به قصد دستیابی به اهداف خود از آنها استفاده ابزاری می‌کنند.

در زمان مطالعات مقدماتی برای تدوین لایحه قانون آیین دادرسی کیفری دولت امپراتوری (۱۸۷۷)، امکان طرح درخواست دریافت خسارت ناشی از وقوع جرم برای شخص زیان‌دیده مد نظر قرار گرفت. اما به هنگام تهیه لایحه، این حق تأیید و تصویب نشد؛ زیرا مؤلفان آن به دنبال جداسازی کامل دادگاههای کیفری از دادگاههای حقوقی بودند. اندیشه به کارگیری چنین طرحی نیز علاقه بخشی از نظریه پردازان را برانگیخته است. این اندیشه در طرح اصلاحات صورت گرفته در سالهای میانی سده بیستم میلادی حضوری دوباره یافته است؛ بنابراین، دادرسی الحاقی (طرح دادخواست ضرر و زیان) مطرح شده را در ماده 403 و مواد بعد آن مطابق فرمان ناسیونالیست سوسیالیست، مبنی بر تسهیل مجازاتهای کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان (۱۹۴۳) مشاهده می‌کنیم.

توسعه بزه‌دیده‌شناسی در سالهای ۱۹۷۰ منجر به بروز دگرگونی عمیقی در جایگاه آسیب‌دیده از جرم در فرایند دادرسی کیفری شد. قانون‌گذار آلمان از سال ۱۹۷۵ به بعد این امکان را برای دادسرا به رسمیت شناخت تا در صورت جبران خسارت، بتواند پرونده را مختومه اعلام کند (Jung, 2003: 449). در سال ۱۹۷۶، قانونی در مورد پرداخت خسارات به بزه‌دیده تصویب شد که به موجب آن، امکانی پدید آمد تا بزه‌دیدگان جرایم خشونت‌آمیز شدید، خدمات و کمکهای اجتماعی دریافت نمایند.

موضوع پنجاه و پنجمین همایش سالیانه قضاات سال ۱۹۸۴ در مونیخ آلمان به تعیین جایگاه شخص بزه‌دیده در فرایند کیفری اختصاص یافت. به ویژه پیشنهاد استاد رایس (Reiss, 1984: 22) تأثیر عمیقی بر نگاه موجود به جایگاه بزه‌دیده به جای گذاشت. او چهار جهت‌گیری را مطرح کرد که هر کدام از آنها منبع الهامی برای قانون‌گذار درباره نحوه مشارکت بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری بودند: تأمین نیازهای بزه‌دیده با هدف جبران خسارات وی، اعمال نظارت بر دادرسی، تضمین موقعیت دفاعی و حق وی برای کسب اطلاع از جریان دادرسی. قانون‌گذار با الهام

از نظرات حقوق دانان، دست به انجام اصلاحات در حقوق بزه‌دیدگان زد. از جمله این اصلاحات می‌توان به حق داشتن وکیل و اطلاع از روند دادرسی از طریق وکیل اشاره کرد.

سال ۱۹۸۶ قانون حمایت از بزه‌دیدگان تصویب شد. این قانون از یک سو موجب گسترش حقوق بزه‌دیدگان شد و سطح مشارکت آنان را در فرایند دادرسی مانند اخذ وکیل و دسترسی به پرونده از طریق وی افزایش داد. انجام این امر باعث شد تا سطح حمایت از بزه‌دیده بهبود یابد. از سوی دیگر، تغییرات گسترده‌ای در رژیم تعریف‌شده برای طرح شکایت خصوصی از سوی بزه‌دیده پدید آمد، ولی مقررات کلی طرح شکایت کماکان در همان شکل سابق باقی ماند و اقدامات بعدی برای بهبود آن نیز با شکست روبه‌رو شد. نتیجه‌ی پایانی این اصلاحات پایین‌تر از حد انتظار بود، با این حال می‌توان این اصلاحات را به منزله‌ی اولین گام در جهت بهبود جایگاه بزه‌دیده در نظر گرفت (Jung, 2003: 450). رویه‌ی دادگاهها نیز پس از اجرایی شدن اصلاحات دستخوش دگرگونی نشد؛ زیرا سازوکارهای حاکم بر روند دادرسی که با هدف حمایت از بزه‌دیدگان به اجرا درمی‌آمد، موفقیت‌آمیز نبود.

گروهی از استادان حقوق در سال ۱۹۹۲ به تهیه‌ی پیش‌نویسی پرداختند که از توسعه و گسترش منافع بزه‌دیده برای جبران خسارت وی دفاع می‌کرد. این افراد با پیشنهاد لایحه‌ی مذکور تحت عنوان قانون مبارزه با اعمال مجرمانه، نظراتی را مطرح کردند که در نهایت، موجب الحاق ماده‌ی 46a به قانون مجازات عمومی آلمان گردید. این قانون سازوکار جدیدی خلق کرده است و با کاهش یا تعلیق مجازات مجرم، او را به جبران خسارت بزه‌دیده تشویق می‌کند و اجازه می‌دهد تا تحت شرایطی، مجازات مجرم کاهش یا معلق گردد، مانند جبران خسارت بزه‌دیده توسط مجرم و یا تلاشهای او برای جلب نظر شاکی جهت جبران خسارت.

قانون حمایت از شهود در سال ۱۹۹۸ تصویب شد که هدف آن بهبود شیوه‌های استماع شهادت برخی از شهود با به کارگیری فناوریهای سمعی و بصری بود. بدین شکل نیازی به حضور شاهد در جلسه‌ی دادگاه نبود. این اصلاحات همچنین همراهی شاهد توسط یک وکیل را مورد توجه قرار داد. در واقع، پیش‌بینی این

موضوع امنیت جانی و روانی شهود را بهتر تأمین می‌کند و با خیالی آسوده شهادت را ادا می‌کنند، به ویژه در مواردی که خطرات جانی آنها را تهدید می‌کند.

علاوه بر این، قانون‌گذار در سال ۱۹۹۹ موارد ممکن برای توسل به میانجی‌گری کیفری را با استناد به مواد جدید 155a و 155b قانون مجازات عمومی که مکمل مقررات ماده 46a بود، افزایش داد. در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان امکان میانجی‌گری در آغاز دادرسی و قبل از پایان تحقیقات پیش‌بینی شده است. این تدبیر قانونی که از سوی دادسرا پیشنهاد می‌شود در آن دسته از جرایم جنحه‌ای اعمال می‌شود که شدید نباشد و موجب لطمه به منافع عمومی نشود. این امکان، قبل از ارسال پرونده به دادگاه صالح و به شرط پذیرفتن متهم صورت می‌گیرد.

در اول سپتامبر سال ۲۰۰۴ اصلاحات جدیدی در خصوص حمایت از حقوق بزه‌دیدگان به عمل آمد که بسیاری از مقررات موجود در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان را تغییر داد. محتوای این اصلاحات حاکی از قابلیت قانون آیین دادرسی کیفری به عنوان عامل کمکی در جهت جبران خسارت بزه‌دیده می‌باشد. اجرای اصلاحات مذکور یک پیشرفت واقعی در حقوق کیفری آلمان محسوب می‌شود، زیرا جبران و دریافت خسارات را در زمان دادرسی کیفری آسان می‌کند (Neuhaus, 2004: 620).

امروزه، بررسی جایگاه بزه‌دیده در فرایند کیفری آلمان نشان می‌دهد که وی الزاماً یکی از طرفین دادگاه کیفری محسوب نمی‌شود و گاهی در قالب شاهد یا مطلع با جایگاهی خاص ظاهر می‌شود. هرچند که برای بزه‌دیده تکالیفی مشابه به تکالیف شهود کلاسیک تعیین شده است، با این حال او حق استفاده از یک وکیل (ق.آ.د.ک.آ.: ماده 406 f, III) یا فردی قابل اعتماد را دارد (همان: ماده 406 f, I) و نیز از حق دسترسی غیر مستقیم به پرونده از طریق وکیل برخوردار است. با این حقوق که قانون‌گذار برای بزه‌دیده به رسمیت شناخته، نمی‌توان به او تنها به عنوان ابزاری ساده مانند یک دلیل اثبات دعوی یا موضوع کشف حقیقت نگریست. در واقع، پس از اصلاحات به عمل آمده در سال ۱۹۸۶ به بعد مشاهده می‌کنیم که بزه‌دیده نه تنها حق مشارکت در دادرسی را دارد، بلکه حضور وی آرام‌آرام تبدیل به یکی از

موضوعهای مهم در دادرسی شده است. او می‌تواند از طریق راهکارهای مطرح‌شده شخصاً در مورد سرنوشت خود در دادرسی تصمیم‌گیری کند. این حقوق در مواد 406b و بعد قانون فعلی آیین دادرسی کیفری آلمان در بند ویژه‌ای با عنوان «سایر حقوق بزه‌دیده» پیش‌بینی شده است.

۲. دلایل عدم تأثیر نقش بزه‌دیده با توجه به اصول قانون اساسی

یافتن دلایل اساسی و بنیادی برای حمایت از حقوق بزه‌دیدگان در قانون اساسی آلمان کار آسانی نیست؛ زیرا از یک سو، در این قانون اشاره مستقیمی به بزه‌دیده یا زیان‌دیده از جرم نشده است. از سوی دیگر، در این کشور در نظر و عقیده غالب، حقوق بزه‌دیدگان به خودی خود واجد ارزش نیست و تنها در چارچوب مقررات تفصیلی قانون مجازات عمومی و قانون آیین دادرسی کیفری ظهور می‌یابد (Neuhaus, 2004: 211).

این دیدگاه که حقوق بزه‌دیدگان باید جایگاهی بنیادین در قانون اساسی داشته باشد، توسط برخی رد شده است. اصل LF- III- 20 قانون اساسی، وظایف دولت را تا حدودی مقرر نموده است. کشف و جستجوی حقیقت در دادرسی کیفری نمی‌تواند به هر قیمتی تحقق پذیرد و منفعت موجود در مجازات مجرم به واسطه ضرورتی دیگر یعنی رعایت حقوق فردی باید محدود یا متوقف گردد. همچنین، ایجاد مانع و محدودیتی غیر متناسب با هدف دادرسی ممنوع است. اگر دولت از مظنون می‌خواهد تا حدی از حقوق و آزادیهای خود در جریان دادرسی صرف نظر نماید، حق طرح چنین درخواستی را از بزه‌دیده ندارد. دولت هیچ چیزی از بزه‌دیده نمی‌خواهد و انجام هیچ کاری را از وی مطالبه نمی‌نماید.

دادگاه قانون اساسی فدرال آلمان، فرض بی‌گناهی را از اصل LF- III- 20 قانون اساسی استنباط می‌نماید. مطابق این اصل متهم یا فرد تحت تعقیب را نباید قبل از خاتمه دادگاه مجرم پنداشت و شخصی که ادعای وارد شدن خسارات را به حقوق خود دارد، نباید قبل از پایان رسیدگی دادگاه، به عنوان بزه‌دیده تلقی شود. به عقیده استاد رایس تا زمانی که فردی مظنون به ارتکاب فعل مجرمانه است و هنوز به عنوان

عامل ارتکاب جرم شناخته نشده است، قربانی آن جرم تنها بزهدیده بالقوه تلقی می‌شود (Belling, 1928: 126; Reiss, 1984: 69). نیز پیش از این تصریح کرده بود که بزهدیده تنها می‌تواند به طور فرضی در طول دادرسی کیفری به عنوان بزهدیده جرم تلقی شود. به عقیده وی، چنین فردی بزهدیده مفروض است، یعنی پیش فرضی مبنی بر بزهدیده بودن خود را مطرح کرده است. بدین ترتیب، تنها حکمی که اعتبار امر مختومه پیدا می‌کند، از متهم یا فرد تحت پیگرد، مجرم و از فردی که ادعای بزهدیدگی دارد، بزهدیده واقعی می‌سازد. هیچ پیش فرضی مبنی بر وارد شدن رنج و ناراحتی بر بزهدیده پذیرفته نیست و طرح ادعایی مبنی بر بزهدیده بودن در طول دادرسی به سختی قابل قبول است. در نتیجه، تناقضی میان فرض بی‌گناهی و ادعای مطرح شده از سوی بزهدیده به وجود می‌آید (Pin, 2002: 249).

جستجو برای یافتن مبنایی برای حقوق بزهدیدگان در قانون اساسی آلمان بی‌ثمر نبوده است. اصل اول قانون اساسی به شرافت انسانی می‌پردازد و آن را مورد تأیید قرار می‌دهد. مفهوم شرافت انسانی به حدی گسترده است که اموری مانند حمایت از بزهدیدگان را شامل می‌شود. بر اساس این اصل، نهادهای عمومی متولی برگزاری دادرسی، موظف به داشتن رفتاری منصفانه در روند دادرسی هستند؛ بنابراین خسارت و ناملايمات وارده به بزهدیده نباید در جریان دادرسی فزونی یابد.

اصل 2.I.LF قانون اساسی آلمان از حریم خصوصی افراد حمایت می‌نماید. این قانون نقش به‌سزایی در شناسایی حمایت از فعالیت‌های فردی و حقوق اساسی افراد جامعه ایفا می‌کند. در صورت عدم وجود چنین قوانینی ممکن است حقوق بزهدیدگان در مواردی مانند حریم خصوصی در جریان دادگاه و در زمان استماع به واسطه طرح سؤالاتی نابجا یا تنش‌زا مورد تعرض قرار گیرد.

مطابق قانون اساسی آلمان، حق بر امنیت افراد، دولت را مکلف به حمایت از آنان در مقابل تعرض به حقوق و اموال آنها می‌کند. البته این حق فراتر از حیطه تأثیرگذاری دولت است. زمانی که چنین حقی برای دولت وجود داشته باشد، عمل دولت به عنوان تهدیدی برای آزادی افراد محسوب نخواهد شد، بلکه دولت نقش ضامن و حامی حقوق شهروندان در مقابل تهدید و تعرض ایفا می‌کند که ناشی از عمل

دولت نیست، بلکه از سوی افراد و گروه‌های دیگر است (Hassemer, 2002: 60-61). با پذیرش این حق، موارد تعرض دولت به آزادیهای فردی توجیه می‌شود. این حق را می‌توان معادل مفهوم حق امنیت در حقوق فرانسه دانست که محدوده آزادیهای فردی را به دلیل دور کردن خطر یا تهدیدی گسترده و مرتبط با انجام عمل مجرمانه تعیین و توجیه می‌کند. در این چارچوب هر شهروندی همانند یک بزه‌دیده بالقوه ارزیابی شده که در هر زمانی ممکن است به واسطه وقوع یک جرم حقوقش مورد آسیب قرار گیرد.

چنین اعتقادی، امکان توسعه سیاست جنایی سرکوب‌گر را گسترش می‌دهد. طبق سیاست جنایی سرکوب‌گر، حقوق، منافع و آزادیهای عاملان بالقوه افعال مجرمانه بررسی می‌شود و هرگونه بهبود در وضعیت این افراد رد می‌شود؛ زیرا بهبود جایگاه آنها در فرایند دادرسی، هزینه‌ای همانند برانگیختن احساس بزه‌دیدگان بالقوه را به همراه خواهد داشت (Ibid.; 110-111).

با تمام حقوق و امتیازاتی که قانون‌گذار برای بزه‌دیدگان در نظر گرفته است، باز هم تضمینهای کافی برای آنها در فرایند کیفری جهت تأمین نیازها و خواسته‌های آنها (اعمال مجازات و ترمیم خسارت) وجود ندارد.

ب) تضمینهای ضعیف برای بزه‌دیده در فرایند کیفری

۱. تضمین درخواست اعمال مجازات

بر اساس ق.آ.د. ک.آ.، نقش بزه‌دیده (شاکی) در فرایند کیفری که با هدف تأمین نیازها و خواسته‌های او (اعمال مجازات و ترمیم خسارت) صورت می‌پذیرد، در به جریان انداختن دعوای کیفری محدود می‌شود. ماده 1-158 ق.آ.د. ک.آ. مقرر می‌دارد که بزه‌دیده می‌تواند مستقیماً از طریق طرح شکایت نسبت به شروع دعوای کیفری اقدام نماید. اعلام و طرح شکایت نشان می‌دهد که بزه‌دیده نقش بسیار مهمی در آغاز دادرسی ایفا می‌نماید، اما این نقش در دادرسی با شروع تحقیقات محو می‌شود. بزه‌دیده اصلی‌ترین متقاضی اجرای مجازات کیفری است. در واقع

حدود نود درصد از دادرسیهای کیفری با طرح شکایت مستقیم بزه‌دیده آغاز شده‌اند. سازوکار طرح شکایت نشان می‌دهد که بزه‌دیده توان و انگیزه لازم را برای تقاضای مجازات مجرم دارد.

ماده 152 ق.آ.د.ک.آ. به اصل انحصاری بودن دولت در امر تعقیب می‌پردازد؛ بدین معنا که دولت (دادسرا) تنها مرجعی است که باید نسبت به این امر اقدام نماید (اصل قانونی بودن یا الزامی بودن تعقیب). اقدام دادسرا از زمان اعلام جرم آغاز می‌شود. دادسرا از طرف بزه‌دیده وارد عمل می‌شود. انحصار دولت در امر تعقیب جرایم قابل گذشت و جرایمی که دارای حیثیت خصوصی هستند، تا حدی کم‌رنگ شده است؛ زیرا تعقیب این گونه جرایم منوط به طرح شکایت از سوی بزه‌دیده است، به ویژه در مواردی مانند توهین، ورود به عنف، سرقت در بین اعضای خانواده، تخریب اموال، افشای اسرار محرمانه و مکاتبات و ایراد صدمات جسمانی عمدی یا غیرعمدی. این دسته از جرایم که در زمره جرایم قابل گذشت هستند، از اهمیت ناچیزی برخوردارند. در واقع، قلمرو این گونه دعاوی کیفری نشان می‌دهد که این دسته از جرایم دارای حیثیت خصوصی هستند و اساساً مربوط به حمایت از مسائل خصوصی افراد جامعه می‌شوند و خارج از حوزه منافع عمومی جامعه قرار دارند (Ibid.: 79-80)، از این رو، این دسته جرایم نمی‌توانند مورد پیگرد قرار گیرند، مگر آنکه بزه‌دیده متقاضی آن باشد (ق.م.ع.آ.: ماده 77). در این گونه موارد دادسرا شروع به تعقیب کیفری نمی‌کند، بنابراین نقش و جایگاه او نسبت به بزه‌دیده در حاشیه قرار می‌گیرد (Hassemer, 2002: 79-80).

بزه‌دیده می‌تواند مستقیماً نسبت به تعقیب کیفری از طریق طرح شکایت خصوصی اقدام نماید. این سازوکار که در آلمان با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو بوده است به زیان‌دیده امکان پیگیری قانونی علیه اعمال مجرمانه‌ای را می‌دهد که موجب ورود خساراتی به وی شده‌اند. ماده 374 ق.آ.د.ک.آ. به ذکر جرایم قابل گذشت می‌پردازد. البته تعداد این جرایم، به دلیل انجام اصلاحات گوناگون در ق.م.ع.آ. همواره رو به افزایش بوده است. در این میان می‌توان به ویژه به موارد ورود به عنف (ق.م.ع.آ.: ماده 123)، توهین (همان: مواد 189-185)، فاش کردن اسرار مکاتبات (همان: ماده

202)، ضرب و جرح (همان: مواد 231، 229)، تهدید (همان: ماده 241)، تخریب اموال (همان: ماده 303) و جرایم علیه حقوق رقابت اشاره کرد.

ق.م.ع.آ.، مصلحت و منفعت بزه‌دیده را مهم می‌داند؛ زیرا همواره او نسبت به طرح شکایت و تعقیب یا عدم تعقیب تصمیم می‌گیرد. دادسرا در این گونه جرایم قابل گذشت موظف به تعقیب آنها نیست، مگر آنکه شاکی خصوصی وجود داشته باشد و یا تعرضی نیز به منفعت عمومی صورت گرفته باشد (همان: ماده 74). در این حالت دادسرا تعقیب کیفری را رأساً به جریان می‌اندازد و انجام آن را در اختیار بزه‌دیده (شاکی) نمی‌گذارد (همان: ماده 377) و بزه‌دیده، انتخابی جز پیوند دادن اقامه شکایت خود با اقدام دادسرا (از طریق اقامه شکایت خصوصی) نخواهد داشت (همان: ماده 395).

در جرایم قابل گذشت که بزه‌دیده در قالب شاکی خصوصی وارد عمل شده و اقدام به شکایت می‌کند طبیعتاً نقش دادسرا را ایفا خواهد نمود، بدون آنکه ابزارهای لازم و اختیارات دادسرا را برای تعقیب در اختیار داشته باشد یا آنکه بر خلاف دادستان، تکلیفی مبنی بر انجام اعمال معینی داشته باشد. با وجود این، بزه‌دیده اختیار دارد نسبت به احضار شاهد (ق.آ.د.ک.آ.: ماده II 386)، مراجعه به وکیل (همان: مواد I 387، 378)، دسترسی به پرونده از طریق وکیل مدافع خود (همان: ماده 385) اقدام نماید که در حالت عادی بر عهده دادستان است (همان: ماده I 390).

از یک سو، پیش‌بینی اقامه شکایت خصوصی توسط بزه‌دیده نوعی حمایت شکلی و مبهم از اوست. دادگاه می‌تواند در هر زمانی ضعیف بودن احتمال مجرمیت متهم را مطرح سازد و بدون گذشت شاکی با صدور قرار منع تعقیب، پرونده را بایگانی نماید. صدور چنین قراری ممکن است با واکنش فوری شاکی روبه‌رو شود (همان: ماده II 383)، در صورتی که قرار، تأیید گردد و پرونده مختومه اعلام شود به موجب ماده 471 II ق.آ.د.ک.آ. پرداخت هزینه‌های دادرسی به عهده بزه‌دیده است، از این رو اقامه شکایت خصوصی جذابیتهای ندارد (Hassemer, 2002: 80).

از سوی دیگر، بزه‌دیده باید قبل از آغاز دادرسی نسبت به سپردن ضمانت مالی تأمین برای پرداخت هزینه‌های احتمالی (ق.آ.د.ک.آ.: ماده a 379) به نفع متهم یا فرد

تحت تعقیب اقدام نماید که میزان آن را دادسرای رسیدگی کننده به پرونده معین می کند (همان: ماده 379). زمانی که قرار منع تعقیب متهم صادر می شود یا شاکی شکایت خود را پس می گیرد، بزه دیده متحمل پرداخت هزینه های دادرسی و هزینه های وارده بر متهم می شود (همان: ماده 471). در واقع بزه دیده باید احتمال پرداخت هزینه های اقامه شکایت خود را بپذیرد، از این رو این شیوه اقامه شکایت چندان جذاب نیست. در این راستا می توان به آماری مراجعه کرد که بر اساس آن، تنها ۱۰ درصد از اشخاص بزه دیده مطلع از وجود امکان شکایت خصوصی، نسبت به اقامه شکایت علاقه مند بوده و اقدام کرده اند. علاوه بر این، تنها شش درصد از شکایت های خصوصی منجر به صدور حکم محکومیت متهم می شود (Jung, 1992: 1158). به نظر می آید با توجه به عدم اطمینان از محکومیت متهم و پرداخت هزینه های احتمالی به نفع وی، بزه دیدگان تمایل چندانی به اقامه شکایت نداشته باشند.

اصل الزام به تعقیب در ماده 172 ق.آ.د.ک.آ. و مواد بعد از آن مطرح شده است. بر اساس این مواد بزه دیده می تواند نسبت به امر تعقیب توسط دادستان نظارت کند. این نظارت قالبی واهی و فریبنده دارد؛ زیرا اقامه شکایت و الزام تعقیب، در عمل تنها در برخی موارد منجر به صدور حکمی مطابق با خواسته بزه دیده شده است. به نظر می آید این سازوکار طراحی شده برای تعقیب کیفری، تنها کارکرد توجیهی برای دادسرا دارد. با وجود این، این رویه همچنین در جهت حمایت بزه دیده به کار می رود؛ زیرا وی در این وضعیت نفع خود را در تعقیب کیفری جرم توسط دادستان می داند که ارتکاب آن خساراتی برای وی به همراه داشته است.

در مواردی که طبق نظر دادستان جرمی ارتکاب نیافته و یا جرم ارتكابی به متهم منتسب نیست و قرار منع تعقیب صادر شده و پرونده مختومه شده است، بزه دیده می تواند نسبت به آن اعتراض نماید (ق.آ.د.ک.آ.: مواد 170 I, II, 152). موارد مختومه نمودن پرونده به جهات مناسب در ماده 153 و بعد ق.آ.د.ک.آ. آمده است. جرایم قابل گذشت که بزه دیده می تواند در قالب طرح شکایت خصوصی به پیگرد آنان بپردازد از حوزه و قلمرو الزام به تعقیب خارج می شوند (همان: مواد II 172, 374). حوزه و قلمرو موارد الزام به تعقیب خیلی گسترده هستند. به این ترتیب حوزه

وسعی از فعالیتهای دادسرا خارج از کنترل شاکی قرار می‌گیرد (Jung, 1992: 1158). در صورت صدور قرار منع تعقیب، شاکی باید ظرف دو هفته بعد از ابلاغ، اعتراض خود را به دادستان عمومی اعلام کند (ق.آ.د.ک.آ.: ماده I 172). اگر دادستان عمومی اعتراض شاکی را بپذیرد، دادسرا ملزم به ازسرگیری پیگرد است و اگر دادستان عمومی از انجام این عمل امتناع ورزد، بزه‌دیده می‌تواند ظرف مدت یک ماه به دادگاه محل وقوع جرم مراجعه کند (همان: ماده IV, III, II, 172). این دادگاه می‌تواند اعتراض شاکی را رد و قرار منع تعقیب را تأیید کند؛ چون طبق نظریه تمام عناصر تشکیل‌دهنده جرم جمع نیستند (همان: ماده I 171). اگر طبق ارزیابیهای وی ادله کافی بر تحقق جرم وجود داشت، می‌تواند به دادسرا دستور دهد تا نسبت به صدور قرار جلب به دادرسی متهم اقدام نماید (همان: ماده 175).

این نحوه دادرسی که در جهت تحقق خواسته بزه‌دیده است، به اصل قانونی تفکیک مراحل تعقیب و محاکمه که منبث از قانون اساسی است، خدشه وارد می‌کند (همان: ماده L.F 20 III)؛ زیرا در این حالت، دادگاه است که در نهایت تعقیب کیفری را به جریان می‌اندازد (Hassemer, 2002: 84). البته این برداشت صحیح به نظر نمی‌آید، زیرا از یک سو دادگاه تنها به حل اختلاف بین دادستان و بزه‌دیده می‌پردازد و از سوی دیگر دعوی و تعقیب کیفری پیش از ارجاع به دادگاه صالح کیفری آغاز شده است.

۲. تضمین جبران خسارت بزه‌دیده

۱-۲. فقدان صندوق پرداخت خسارت

در ابتدا باید به نبود صندوق پرداخت خسارت اشاره کرد. قانون تأمین اجتماعی سال ۱۹۷۶ به پرداخت خسارات قربانیان اعمال خشونت‌آمیز اشاره کرده است که به هیچ‌وجه به معنای تعیین جایگاه بزه‌دیده در فرایند دادرسی کیفری نیست. این قانون، جبران خسارت را به صدمات بدنی عمدی غیر قانونی که در سرزمین آلمان یا درون کشتی و هواپیمای آلمانی رخ می‌دهد محدود می‌کند (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۸: ۱۷۷). در واقع این قانون تنها شامل بزه‌دیدگان اعمال خشونت‌آمیز می‌شود و به آنها اجازه

می‌دهد تا به هنگام تحمل خسارات جسمانی از کمکهای مالی و خدمات اجتماعی بهره‌مند شوند، مشروط بر اینکه هیچ‌گونه کمک و خسارتی را دریافت نکرده باشند و مجرم نیز تلقی نشده باشند (OEG 1). این خدمات که شامل خدمات درمانی و مراقبتهای پزشکی یا دریافت مستمری در طول درمان می‌شود، به عنوان نوعی کمک اجتماعی با هدف التیام ناملايمات ناشی از ارتکاب جرم ارائه می‌شود (Merigeau, 1994: 64).

به نظر می‌آید که این قانون بسیار ناقص است؛ زیرا از یک سو، تنها لطمات وارده به وسیله صندوق بیمه درمان را با هدف پرداخت هزینه‌های پزشکی ناشی از ارتکاب جرایم جبران می‌نماید و از سوی دیگر، تنها تعداد بسیار کمی از درخواستهای مطرح شده در نهایت منجر به پرداخت خسارت می‌شوند و در این خصوص خواسته بزه‌دیده مبنی بر جبران خسارت کمتر مد نظر قرار می‌گیرد. بر خلاف کشور آلمان، سایر کشورهای اروپایی صندوقهایی برای پرداخت خسارت به بزه‌دیدگان جرایم اختصاص داده‌اند، از جمله در کشور فرانسه که مؤسسه CIVI برای این منظور تشکیل شده است (Lienemann, 1999: 198).

در مورد ناکافی بودن میزان تأثیرگذاری شکایتهای خصوصی، در مواردی که جرم دارای دو حیثیت خصوصی و عمومی است، باید گفت که ماده 395 ق.آ.د.ک.آ. به شاکی اجازه می‌دهد تا در مرحله تعقیب کیفری که بر عهده دادستان است در کنار وی باشد. در واقع، بزه‌دیده دعوی کیفری را در جرمی که جنبه عمومی نیز دارد به تنهایی به جریان نمی‌اندازد ولی در تعقیب آن حاضر است و هدف او در اکثر موارد به دست آوردن بهترین جایگاه ممکن در فرایند کیفری است تا منافع فردی خود را تحقق بخشد.

ماده 395 ق.آ.د.ک.آ. محدوده و قلمروهای شکایت خصوصی را تعیین می‌کند و جرایمی را برمی‌شمارد که علاوه بر حضور شاکی خصوصی در دعوی کیفری امکان مداخله دادرسی به عنوان نماینده جامعه نیز وجود دارد، مانند صدمات عمدی یا غیر عمدی به تمامیت جسمی، جرایم جنسی، قتل، ضرب و جرح یا هتاکی یا تحریک به روسپی‌گری یا قوادی و اعمال منافی عفت (Merigeau, 1994: 80).

۲-۲. فرایند دادرسی جهت پرداخت خسارت

شاکی می‌تواند در هر زمان از فرایند کیفری (ق.آ.د.ک.آ.: ماده 4-395) به عنوان موضوع دادرسی مطرح شود، به شرط آن که کتباً اعلام جرم نماید (همان: ماده 396، بند 1) و دادگاه نیز پس از اظهار نظر دادسرا اجازه انجام چنین کاری را به وی می‌دهد (همان: ماده 2-396) در صورت فوت بزه‌دیده، نزدیکان وی به عنوان طرف ذی‌حق برای طرح شکایت با رعایت مقررات ذکر شده اقدام می‌نمایند (همان: ماده 10-2-395). این یکی از موارد معدودی است که شکایت قربانیان تبعی مد نظر قرار می‌گیرد.

شاکی در دادگاه نیز از برخی حقوق برخوردار است. به عنوان مثال می‌توان به حق حضور در جلسه دادگاه، حق استماع اظهارات، حق استفاده از وکیل، حق طرح سؤال، حق دسترسی به پرونده از طریق وکیل، حق طرح دادخواست برای دریافت ضرر و زیان و حق رد دادرسی اشاره کرد (همان: ماده 1-398).

بند 1 ماده 406g ق.آ.د.ک.آ. به بسط حقوق بزه‌دیده برای حضور در جلسات دادگاه در مواردی می‌پردازد که دادگاه براساس ماده 2-396 ق.آ.د.ک.آ. اجازه انجام چنین کاری را به وی نداده است. برخورداری شاکی از این حقوق می‌تواند موجب تضعیف موقعیت دفاعی متهم شود. به عبارتی حضور عنصر جدیدی مانند بزه‌دیده (شاکی) در دادرسی کیفری بدون شک، موجب کاهش تأثیرگذاری وکیل متهم و کم‌رنگ شدن نقش وی در جریان و رسیدگی می‌شود. این موضوع می‌تواند از موارد نقض اصل برابری سلاح در دفاع به حساب آید.

طبق ماده 397a ق.آ.د.ک.آ.، دادگاه رسیدگی کننده ممکن است با کمک و معاضدت قضایی مبنی بر به عهده گرفتن هزینه‌های یک وکیل موافقت نماید. اعطای چنین کمکی منوط به وجود شرایط خاص و دقیق است. طرح این درخواست از سوی بزه‌دیده تنها زمانی قابل پذیرش خواهد بود که او هیچ‌گونه امکان مالی (هزینه‌های معرفی یک وکیل) را در اختیار نداشته باشد و موقعیت یا وضعیت مالی اش پیچیده باشد و قادر به دفاع از منافع خویش نباشد. این نوع مقررات، تأثیری در تسهیل یا بهبود حقوق بزه‌دیده ندارد؛ زیرا بزه‌دیده‌ای که منابع مالی کافی در اختیار ندارد باید منتظر تصمیم دادگاه برای استخدام وکیل بماند

(Merigeau, 1994: 80).

طبق ماده 472 ق.آ.د.ک.آ. هزینه‌های ضروری دادرسی بر عهده فاعل جرم است و این در مواردی است که محکومیت وی یا خاتمه دادرسی بر مبنای ماده 153a ق.آ.د.ک.آ. صادر شده باشد. در غیر این صورت ممکن است هزینه‌های مالی غیر قابل محاسبه‌ای بر بزه‌دیده تحمیل شود (Ibid.).

در حقوق آلمان بزه‌دیده (شاکی) می‌تواند خسارات وارده ناشی از ارتکاب جرم را در شکایت معین کند و یا در چارچوب و عنوان دادخواست الحاقی (دادخواست ضرر و زیان) در دادگاه کیفری، درخواستی را مبنی بر دریافت خسارات وارده به واسطه ارتکاب جرم مطرح نماید تا از این طریق مانع برگزاری دادگاهی مجزا و یا رسیدگی مجدد شود (ق.آ.د.ک.آ.: ماده 403). بدین ترتیب، طرح دعوی کیفری می‌تواند تسریع دریافت خسارات را برای افراد بزه‌دیده به همراه داشته باشد. شرطهای حاکم بر پذیرش این دادخواست زیاد هستند که ماده 403 ق.آ.د.ک.آ. آنها را ذکر کرده است، اما در این قانون هیچ فهرستی از جرایمی که در آن اشاره‌ای به دادخواست الحاقی (دادخواست ضرر و زیان) جهت دریافت خسارت شده باشد، وجود ندارد. در واقع می‌توان گفت که قانون، هیچ تفاوتی میان جرایم قائل نشده است و اینکه جرم، منجر به وقوع حادثه‌ای خسارت‌بار شده باشد یا نه، اهمیت چندانی ندارد و توجهی نیز به ماهیت خسارت و زیان وارده ندارد، در حالی که ممکن است خسارات وارده، مادی و یا در مواردی معنوی باشند. نکته دیگر آنکه علاوه بر بزه‌دیده، وراثت وی نیز می‌توانند نسبت به دادخواست الحاقی (دادخواست ضرر و زیان) اقدام نمایند (همان: ماده 1-403).

طبق ماده 2-403 ق.آ.د.ک.آ. بزه‌دیده باید از امکان طرح دادخواست ضرر و زیان جهت دریافت خسارت مطلع شود، اما در عمل این اطلاع‌رسانی در اکثر موارد روی نمی‌دهد و قضات نیز تمایل چندانی در اعمال مقررات مربوط به دادرسی الحاقی (دادخواست ضرر و زیان) ندارند.

بزه‌دیده باید از موعد برگزاری دادگاه مطلع شود تا بتواند در آن حضور یابد (همان: ماده 2-404). همراهی و حضور یک وکیل در کنار او امری ممکن، ولی غیر

الزامی است. به عهده گرفتن و کالت شاکی برای وکیلها جذاب نخواهد بود؛ زیرا در این وضعیت، وکیل تنها نیمی از حق الوکالهٔ مرسوم را دریافت خواهد کرد (همان: مادهٔ 406-a-1).

هیچ راهی برای اعتراض شاکی به حکم دادگاه پیش‌بینی نشده است. حال آنکه متهم می‌تواند با تجدیدنظرخواهی نسبت به بخشی از حکم صادره که مربوط به جبران خسارات وارده است، اعتراض نماید (همان: مادهٔ 406-a-1). از این موضوع می‌توان دریافت که بزه‌دیده به عنوان یکی از طرفین دادرسی به رسمیت شناخته نشده است و جایگاه او در فرایند دادرسی به هیچ وجه شبیه به جایگاه متهم نیست. او تنها در حد یک شاهد با حقوق ویژه ظاهر می‌شود.

در عمل، آیین دادرسی فوق که به دادگاه اجازه می‌دهد تا به بخشی از خواسته‌های شاکی برای دریافت خسارت ترتیب اثر دهد (همان: مادهٔ 406)، در موارد معدودی با موفقیت همراه بوده است؛ زیرا دادگاه قانوناً حق دارد که به دلیل غیر قابل پذیرش بودن درخواست بزه‌دیده، احتمال اطالهٔ دادرسی و یا موارد دیگر مانند عدم اثبات محکومیت مجرم، از صدور حکم به نفع بزه‌دیده برای دریافت خسارات امتناع ورزد. مادهٔ 405 ق.آ.د.ک.آ. این موارد را پیش‌بینی کرده است.

پس از اصلاحات سال ۲۰۰۴، رد درخواست شاکی (بزه‌دیده) به دلایل بالا دیگر میسر نمی‌باشد، مگر در موارد غیر قابل پذیرش بودن درخواست (همان). از این پس بهانه‌ای مانند احتمال اطالهٔ دادرسی مد نظر قرار نمی‌گیرد و بزه‌دیده می‌تواند در موارد امتناع دادگاه از پذیرش درخواست وی، مخالفت خود را فوراً اعلام نماید. علاوه بر این، باید گفت که بند دوم مادهٔ 406 ق.آ.د.ک.آ. که در نتیجهٔ اصلاحات سال ۲۰۰۴ افزوده شده است موارد جبران خسارت را تسهیل می‌کند. مادهٔ 406 عامل جرم را از زمان پذیرفتن تمام یا بخشی از اعمال و اتهامات خود، مکلف به جبران ضرر و زیان وارده می‌نماید. هنوز اظهار نظر در مورد اینکه آیا این مقررات جدید می‌تواند جذابیت بیشتری برای دادرسیهای الحاقی به همراه داشته باشد، زود است. اما به طور کلی می‌توان گفت که نه مجرم و نه بزه‌دیده تمایلی به بررسی مجدد دعوی (از جنبهٔ حقوقی) ندارند؛ زیرا بررسی مجدد دعوی موجب تعویق در احقاق حق برای طرفین

دعوی بوده و از طرفی ممکن است منجر به برهم خوردن مهلت مناسب قانونی و موجب اطالۀ دادرسی شود (کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر: ماده 1-6).

با وجود این، اصلاحات سال ۲۰۰۴ چاره‌ای برای افراد بدهکار معسر در زمان اجرای دستورات و احکام، پیش‌بینی نکرده است و نیز بسیاری از سؤالات همچنان بی‌پاسخ مانده است. برای مثال در مواردی که چند نفر در ارتکاب جرم نقش داشته‌اند، اما تنها برخی از آنان دستگیر و تحت تعقیب کیفری قرار گرفته‌اند چه اتفاقی روی خواهد داد؟ زیرا بر اساس استثنائات پذیرفته‌شده قاعده صلاحیت (صلاحیت اضافی)، قانون، اجازه تفکیک دادرسی و دادگاه صالح را نمی‌دهد. زمانی که بزه‌دیده و مرتکب جرم، تحت قرارداد بیمه هستند چه روی می‌دهد؟ هیچ یک از مقررات و مواد ق.آ.د.ک.آ، مسئله‌ای مانند ایراد اتهام به شرکتهای بیمه‌گر را پیش‌بینی نکرده است. در وضعیتی که بزه‌دیده خود مرتکب جرم بوده یا در ارتکاب آن معاونت یا مشارکت داشته است، چه اتفاقی رخ می‌دهد و چگونه باید اقدام کرد؟

موارد بی‌اعتنایی و کلا نسبت به قبول و کالت و دفاع از بزه‌دیده (مثل پایین بودن دستمزد) تا حدی از طریق فعالیت سازمانهای حمایتی جبران شده است. در این میان باید به نقش نهادهای اجتماعی و مردمی حمایت از بزه‌دیده و نقش مشاوران^۱ اشاره نمود. بزه‌دیدگان می‌توانند با مراجعه به این نهادها برای پیشبرد امور خود از آن بهره‌مند شوند. فعالیت مشاوران فوق نیز در قالب پذیرش بزه‌دیده و ارائه مشاوره تخصصی صورت می‌پذیرد. بزه‌دیدگان علاوه بر دریافت مشاوره پزشکی یا روان‌پزشکی (در موارد بروز مشکلات) از مشاوران و وکلای مورد انتخاب نیز برای دریافت مشاوره حقوقی یا همراهی در طول دادرسی بهره‌مند می‌شوند. ماده 406-II-ق.آ.د.ک.آ. به این موارد اشاره دارد. این ماده همچنین تصریح می‌نماید که بزه‌دیدگان باید از زمان آغاز دادرسی در مورد امکان دریافت کمک از نهادهای حمایتی فوق برای پیشبرد امور قضایی مربوط مطلع شوند. با این اوصاف، می‌توان دریافت که این ماده قانونی تا چه حد مفید و سودمند است. از این پس بزه‌دیده

1. < <http://www.weisser-ring.de> > .

می‌تواند به سرعت به مشاوران مراجعه نماید و بدین ترتیب از حمایت یا اطلاعاتی مناسب با وضعیت خود بهره‌مند شود.

علاوه بر این، در ق.آ.د.ک.آ. امکان میانجی‌گری در آغاز دادرسی و حتی قبل از پایان تحقیقات نیز پیش‌بینی شده است. این تدبیر قانونی که از سوی دادسرا پیشنهاد می‌شود در آن دسته از جرایم جنحه‌ای اعمال می‌شود که شدید نباشد و موجب پایمال شدن منفعت عمومی نیز نشود. این امکان، قبل از ارسال پرونده به دادگاه صالح و به شرط موافقت متهم با آن صورت می‌گیرد (ق.آ.د.ک.آ.: ماده 155-a، بند I).
ماده 46a ق.م.ع.آ. نیز اجازه می‌دهد تا در موردی که عامل جرم، خسارت را جبران کرده است یا تلاشی از سوی وی برای جبران این خسارت صورت پذیرفته است، مجازات کاهش یابد. در مورد جنحه‌هایی که حکم مجازات زندان کمتر یا برابر یک سال برای آنها صادر شده است، دادگاه می‌تواند مجازات را تخفیف دهد یا آنکه اجرای آن را به تعلیق درآورد.

به موجب ماده 155a ق.آ.د.ک.آ.، دادستانی و دادگاههای صالح موظفند تمام تلاش خود را در جریان دادرسی به کار گیرند تا در نهایت، مرتکب جرم، خسارات بزه‌دیده را بپردازد. با وجود این، زمانی که بزه‌دیده با این امر مخالفت کند، برقراری توافق فوق ممکن نیست. گزارش منتشرشده وزارت دادگستری در سال ۲۰۰۵، به خوبی بیانگر موفقیت غیر قابل انکار نهاد میانجی‌گری در نظام حقوقی آلمان است (Cario, 2005: 20). در این گزارش همچنین به عدم موفقیت سیستم دادرسی سنتی جهت حل اختلاف بین اصحاب دعوی اشاره شده است. اما دادگاههای کیفری آلمان همچنان به کارایی آن باور دارند به همین دلیل، شکلی محکم و قانونی به خود گرفته‌اند و در برخی موارد با نهاد میانجی‌گری کیفری تلاقی یافته‌اند. البته باید گفت که میانجی‌گری کیفری موفقیت بیشتری نسبت به سیستم دادرسی سنتی حاصل کرده است. در واقع میانجی‌گیری کیفری با کنار گذاشتن رویه معمول قانونی انجام می‌شود به نحوی که اشکال گوناگون حمایتی را در جهت به کارگیری شیوه‌های خودجوش و رها از چارچوب قانونی تحمیل می‌نماید. بدون شک، در چنین وضعیتی ما شاهد ظهور واقعیت‌نمادین دیگری در فرایند دادرسی کیفری

خواهیم بود. این واقعیت نمادین منجر به توجه دوباره به بزه‌دیده و وارد کردن مجدد وی در نظام حقوقی و فرایند دادرسی کیفری می‌شود. اکنون آیا می‌توان گفت که دوران انفعالی نقش بزه‌دیدگان به سر آمده است؟

نتیجه‌گیری

ارائه تعریفی از بزه‌دیده و تبیین جایگاه او در فرایند دادرسی کیفری ممکن است موجب دگرگونی مفهوم موجود از دادرسی کیفری شود. در واقع، تعیین جایگاه بزه‌دیده در دادرسی کیفری بسیار مهم است. امری که قانون‌گذار آلمانی به آن کم توجه کرده است و یا اینکه از عهده چنین کاری به خوبی برنیامده است؛ علت این امر می‌تواند پابندی نظام حقوقی آلمان به سیستم دادرسی سنتی تفتیشی باشد. وجود این سیستم دادرسی سنتی مانع از آن می‌شود تا یک بار برای همیشه تشابه سنتی جایگاه بزه‌دیده با جایگاه شاهد کنار گذاشته شود. با وجود این، اصلاحات مناسبی یکی پس از دیگری در حقوق آلمان وارد شده است، اما هیچ کدام قدرت از بین بردن این درک سنتی از بزه‌دیده را نداشته است. از سال ۲۰۰۴ میلادی اصلاحاتی درباره حمایت از حقوق بزه‌دیدگان در قانون آیین دادرسی کیفری آلمان انجام شد و به مرحله اجرا درآمد. ما استمرار فعالیت دولت (دادسرا) و حضورش را در کنار بزه‌دیده در جایی که اقامه شکایت کرده است، به عنوان یک اصل شاهدیم. قسمت دیگری از این اصلاحات حاکی از پیشرفت حقوق بزه‌دیدگان در راستای جبران خسارت آنان است، مانند کمک دولت به قربانیان جرم. اما از یک سو، این کمک بسیار محدود است و از سوی دیگر، ناشی از مسئولیت دولت نیست، بلکه در ردیف کمک به بیکاران یا مستمندان و معلولان زمان جنگ است (آشوری، ۱۳۷۶: ۸۴). اجرای اصلاحات مذکور یک پیشرفت واقعی در حقوق کیفری آلمان محسوب می‌شود، زیرا جبران و دریافت خسارات را در زمان دادرسی کیفری آسان می‌کند. علی‌رغم پیش‌بینی کمک دولت به قربانیان جرم، در هیچ یک از مواد قانون آیین دادرسی کیفری آلمان، به مسئولیت پرداخت خسارت بزه‌دیدگان توسط نهادها و سازمانهای حمایتی غیر دولتی موجود اشاره نشده است.

در حقوق آلمان آمادگی لازم برای کنار گذاشتن حالت و نقش انفعالی بزه‌دیدگان، در حدی جزئی وجود دارد؛ مانند تفکیک دادگاههای حقوقی از دادگاههای کیفری که سعی دارد تا جایی که ممکن است جایگاه و نقش انفعالی بزه‌دیده را از بین ببرد. اما ضروری است که حقوق دفاعی متهم خدشه‌دار نشود و افزایش حقوق بزه‌دیده به حقوق دفاعی متهم صدمه نزند (Delmas-Marty, 1992: 113-114). به عبارت دیگر، اصلاح در حقوق بزه‌دیدگان نباید در هیچ حالتی منجر به بازی با نتیجه برد و باخت شود که در آن، حقی از یکی از طرفین گرفته و به طرف دیگر داده شود. بلکه باید همان اندازه که حقوق و جایگاه بزه‌دیده را در فرایند دادرسی حمایت و تقویت می‌کنیم، به حقوق دفاعی متهم نیز توجه کنیم (اصل برابری سلاحها در دفاع). قانون‌گذار آلمانی، دکتترین و رویه قضایی حاکم در دادگاههای آلمان همچنان واکنش خاصی نسبت به این اصل از خود نشان نداده است. دیوان اروپایی حقوق بشر نیز در یک اظهار نظر جنبی در رسیدگی به یک پرونده نظر داده است که اصول حاکم بر دادرسی منصفانه اقتضا می‌کند که حقوق و منافع متهم با حقوق و منافع بزه‌دیده متوازن شود.

کتاب‌شناسی

۱. آشوری، محمد، *عدالت کیفری (مجموعه مقالات)*، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶ ش.
۲. همو، آیین *دادرسی کیفری*، چاپ یازدهم، تهران، سمت، ۱۳۸۸ ش.
۳. انوری، حسن، *فرهنگ فشرده سخن*، تهران، سخن، ۱۳۸۲ ش.
۴. حاجی ده‌آبادی، احمد، *جبران خسارت بزه‌دیده به هزینه‌های دولت و نهادهای عمومی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلام، ۱۳۸۸ ش.
۵. رایجیان اصلی، مهرداد، *بزه‌دیده‌شناسی حمایتی*، تهران، دادگستر، ۱۳۸۴ ش.
۶. شایان، علی (مترجم)، *عدالت برای بزه‌دیدگان*، تهران، سلسبیل، ۱۳۸۴ ش.
۷. کردعلیوند، روح‌الدین و احمد محمدی (مترجمان)، *بزه‌دیده و بزه‌دیده‌شناسی*، تهران، مجد، ۱۳۷۹ ش.
8. Belling, Ernest, *Deutsch reichsstrafprozessrecht*, Berlin, De Gruyter, 1928.
9. Cario, Robert, *Justice restaurative. Principes et promesses*, Paris, L'Harmattan, 2005.
10. Delmas-Marty, Mireille, *Procès pénal et droits de l'homme*, Paris, PUF, 1992.
11. Hassemer, Winfried ET Reemtsma, Jan Philip, *Gesetz und gerechtigkeit*, Munich, Beck, 2002.
12. Jung, Heike, *Le procès pénal en RFA*, Paris, PUF, 1992.
13. Jung, Heike, *The renaissance of the victim in criminal policy*, Oxford, Oxford University Press, 2003.
14. Lienemann, Marie-Noelle, *Pour une nouvelle politique publique d'aide aux victimes, rapport au premier ministre*, Paris, La documentation française, 1999.
15. Merigeau, Martine, *La victime et le système pénal allemand*, Paris, RSC, 1994.
16. Muller, Egon, *Schutz des Beschuldigten/ Schutz des Ofers*, in H. Jung et B. Luxemburger, 2003.
17. Neuhaus, Ralf, *Das Opferrechtsre formgesetz*, Strv, 2004.
18. Pin, Xavier, *La privatisation du procès pénal*, Paris, RSC, 2002.
19. Reiss, Peter, C. Partie, *Die rechtsstellung des verletzten im strafverfahren*, Munich, Beck, 1984.

حمایتهای مادی دیوان بین‌المللی کیفری از بزهدیدگان*

- حسام‌الدین لسانی^۱
- مرضیه دیرباز^۲

چکیده

دیوان بین‌المللی کیفری، نخستین دادگاه بین‌المللی کیفری است که دائمی بوده و بر مبنای اساسنامهٔ رم و با صلاحیت رسیدگی به نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت، جنایت جنگی و تجاوز تأسیس شده است. دیوان، حمایتهای گوناگونی را برای بزهدیدگان در نظر گرفته است. شماری از این حمایتهای مانند خدمات پزشکی و روان‌پزشکی و کمکهای مالی صندوق آمانی بزهدیدگان، در گسترهٔ حمایتهای مادی جای دارند. پژوهش پیش‌رو، در پرتو مقررات دیوان، به تبیین و بررسی حمایتهای مادی پیش‌بینی‌شده برای بزهدیدگان می‌پردازد.

واژگان کلیدی: مقررات دیوان بین‌المللی کیفری، حمایتهای مادی، حمایت پزشکی، حمایت روان‌پزشکی، حمایت مالی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۳۱.

۱. استادیار دانشگاه حضرت معصومه (علیها السلام) (lesani77@yahoo.com).

۲. کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی (نویسندهٔ مسئول) (marziyedirbaz@gmail.com).

مقدمه

در سپیده‌دم هزاره سوم، رهبران جهان در بزرگ‌ترین گردهمایی تاریخ اعلام نمودند^۱ که از هیچ تلاشی دریغ نخواهند کرد تا اطمینان یابند که به کودکان و به همه جمعیت‌های غیر نظامی‌ای که از پیامدهای نسل‌کشی، مناقشات مسلحانه و دیگر موارد اضطرابی به شدت رنج می‌برند، هر کمکی داده شده و همه نوع پشتیبانی از آنان به عمل می‌آید.^۲ چنین توجهی از سوی جامعه بین‌المللی نسبت به حمایت از بزه‌دیدگان، پیامدهای مثبتی را برای آنان به همراه داشته است. دیوان بین‌المللی کیفری - که نقطه اوج شکوفایی تلاش‌های بین‌المللی در دستیابی به صلح و امنیت بین‌المللی به شمار می‌آید- نیز، ضرورت توجه به نیازهای بزه‌دیدگان را مد نظر قرار داده است.

مقررات پیش‌بینی‌شده از سوی دیوان، گویای به رسمیت شناختن گونه‌های متفاوت آسیب‌های برآمده از جرم و کوشش در مسیر ترمیم این آسیب‌ها به شیوه‌های مناسب است. شناسایی حقوق برای بزه‌دیدگانی که شدیدترین و عمیق‌ترین آسیب‌ها را با تجربه جنایتهای بین‌المللی چشیده‌اند، اهمیت ویژه‌ای دارد. طیف وسیع و متنوع آسیب‌های برخاسته از جرایم، همچون نسل‌زدایی، جنایتهای علیه بشریت، جنایتهای جنگی و تجاوز، قربانیان آنها را نیازمند گستره وسیعی از حمایت‌ها، در گونه‌های متفاوت و متنوع می‌سازد. از میان آسیب‌های ناشی از جرم، هرگونه آسیب جسمانی، روانی و مالی، زیر عنوان «خسارت مادی / محسوس»^۳ جای می‌گیرد. خسارت مادی تنها به زیانهای مالی و خسارتهای وارد بر داراییها محدود نمی‌شود. لفظ مادی فراتر از پول، مال یا دارایی بوده و به هر آنچه که وجود بیرونی و جدای از ذهن دارد، اطلاق می‌گردد. بنابراین، حمایت مادی نیز به هر آنچه که خسارت مادی انگاشته

۱. اعلامیه هزاره ملل متحد، سندی راهنما برای سده‌ای جدید است که در اجلاس هزاره ۶- تا ۸ سپتامبر ۲۰۰۰ نیویورک- به تصویب مجمع عمومی رسید. اعلامیه، دیدگاههای سران ۱۴۷ کشور و دولت، و در مجموع ۱۹۱ ملت را منعکس می‌کند. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک:

< <http://www.unic-ir.org/publication/farsimdg.htm> > .

2. United Nations Millennium Declaration, Part VI(26).
3. Material/ Tangible Loss.

شود، تعلق می‌گیرد.

آسیبهای جسمانی ناشی از جرم، نیازمند دریافت کمکهای سریع پزشکی هستند. آسیبهای روانی نیز که در حقیقت در قلمرو بیماریها جای دارند، نیاز به کمک روان‌پزشکان را ضروری می‌سازند. کمکهای پزشکی و روان‌پزشکی در قلمرو «توان‌بخشی و بازپروری»^۱ که یکی از انواع سه‌گانه «جبران خسارت»^۲ از منظر دیوان است، قرار می‌گیرند. تمام آسیبهای مالی و اقتصادی ناشی از جنایتهای بین‌المللی نیز، شایسته جبران از سوی بزهکار، کمکهای بین‌المللی و دیوان می‌باشند. بدین ترتیب، «حمایت مادی» از بزهدیده دربردارنده انواع کمکهای پزشکی مانند خدمات درمانی، بهداشتی، دارویی، مراقبتهای پس از درمان و...، توان‌بخشیهای روان‌پزشکی مانند خدمات درمانی ویژه، برگزاری جلسات مشاوره، نشستهای «التیام خاطرات»^۳ و...، و همچنین گستره وسیعی از حمایتهای مالی مانند کمک‌هزینه اقامت، معیشت و تحصیل برای کودکان آواره و جنگ‌زده، کمک‌هزینه بازسازی خانه‌های ویران‌شده و ایجاد شغل برای بازماندگان، کمک به زنان خودسرپرست و... است.

پژوهش حاضر، با بررسی اسناد دیوان،^۴ با تأکید بر چهار سند: اساسنامه رُم، آیین دادرسی و ادله، آیین‌نامه‌های دیوان و آیین‌نامه‌های دفتر ثبت و بایگانی، به معرفی حمایتهای مادی پیش‌بینی‌شده برای قربانیان می‌پردازد. بنابراین، مطالب این مقاله در سه محور حمایت پزشکی، حمایت روان‌پزشکی و حمایت مالی تنظیم شده است.

۱. حمایت پزشکی

با وقوع جرم، ممکن است بزهدیدگان آسیبهای جسمی مختلفی را متحمل شوند.

1. Rehabilitation.

2. Reparation.

۳. نشستهای التیام خاطرات (Healing of Memories) با حضور قربانیان و جنگ‌زدگان برگزار می‌شود و بزهدیدگان با بازگویی خاطرات و تجربه‌های تلخ خویش، از همدردی و همیاری دوستان خود و سایر بزهدیدگانی که دارای تجارب یکسانی هستند، برخوردار می‌شوند.

۴. اسناد در وبگاه دیوان به نشانی <<http://www.icc-cpi.int/Menus/ICC>>، قابل دست‌یابی است.

به همین دلیل، درمان پزشکی برجسته‌ترین و ضروری‌ترین گونه حمایت از چنین افرادی است. به علاوه، پزشکان با مستندسازی آسیبهای ناشی از جرم، نقش مهمی در اثبات وقوع جرم و به دنبال آن، رویداد بزه‌دیدگی ایفا می‌نمایند. از این رو، حمایت پزشکی در دو بخش خدمات درمانی و مستندسازی دلایل تبیین می‌شود.

۱-۱. خدمات درمانی

مساعدتهای پزشکی از اقداماتی هستند که بلافاصله پس از رویداد جنایی استفاده می‌شوند (توجهی، ۱۳۷۸: ۳۳). در صورت هرگونه کوتاهی در انجام درمان از سوی پزشک یا مرکز درمانی مربوط، این احتمال وجود دارد که پیامدهای بزه‌دیدگی و آسیبهها گسترش یابد و خطرهای جدی‌تری را برای بزه‌دیده به همراه آورد. در پاسخ به رخداد یک حادثه، ابتدا باید به کمک افرادی که دچار صدمه و جراحت شده‌اند، شتافت. در همین راستا، اصل مبنایی عدالت ترمیمی، مساعدت به افرادی است که آسیب دیده‌اند (رایت، ۱۳۸۳: ۲۰۸). کمکهای عملی به بزه‌دیدگان، در کنار تخت قربانیان در بیمارستانها و مراکز اورژانس آغاز می‌شود.

صدمات بدنی ناشی از جرم، همیشه فوری آشکار نمی‌شوند و ممکن است خفیف یا شدید و بلندمدت یا کوتاه‌مدت باشند. احتمال دارد که آسیب جسمی، یکی از تأثیرهای دائمی جرم باشد و هرگز بهبود نیابد. این مسئله بر بهبود روحی قربانی نیز تأثیر منفی خواهد داشت. بزه‌دیدگان در رویارویی با مواردی مانند: نقص عضو، از کارافتادگی دائم، آثار جسمی یک تجاوز و... شوکه شده و در بازیابی حس کنترل بر خویش، دچار مشکلات فراوانی خواهند بود. امواج شوک ناشی از بزه‌دیدگی، افرون بر بزه‌دیده مستقیم، به خانواده، خویشان درجه یک و آشنایان او - بزه‌دیدگان نامستقیم - نیز آسیب می‌رساند. این آسیبهای می‌تواند سالها یا حتی برای همه عمر باقی بماند. از این رو، پزشکان ایفاگران نقشهایی کلیدی در نخستین پرده تراژدی بزه‌دیدگی انگاشته می‌شوند.

بزه‌دیده، خواهان بازگشت به مرحله پیش از وقوع جرم است. او از پزشک

درخواست می‌کند که صدمه وارده را تا حد امکان ترمیم نماید. بزه‌دیدگان، وضعیت پیش از بزه‌دیدگی را به بهشتی که آن را از دست داده‌اند توصیف می‌نمایند (فیلیزولا، ۱۳۷۹: ۹۸). در چنین موقعیتی، پزشک باید از رهگذر گفتگو با بیمار، او را از وضعیت جدید و شرایط و پیامدهای آن آگاه نماید. پزشک می‌تواند بزه‌دیده را در سازگاری با بدن جدیدی که باید با آن زندگی کند، همراهی کند.

در نیازهای درمانی، میان قربانیان جنایتهای بین‌المللی و دیگر جرایم تفاوتی وجود ندارد. یک دست‌شکسته نیاز به درمان دارد، فرقی نمی‌کند که در جریان یک سرقت یا در نتیجه یکی از جنایتهای علیه بشریت آسیب دیده باشد. اما ویژگیهای متمایز بزه‌دیدگی در جنایتهای بین‌المللی، ضرورت برخوردی سازمان‌یافته را در این زمینه ایجاب می‌کند. عواملی نظیر: سطح وسیع بزه‌دیدگی، عمق و شدت آسیبهای وارده و شرایط ویژه روحی ناشی از بحرانها، بهره‌گیری از متخصصان پزشکی را در زمینه‌های گوناگون و متناسب با بزه‌دیدگیها ضروری می‌سازند.

مقررات دیوان بین‌المللی کیفری، بر ضرورت حمایت پزشکی از بزه‌دیدگان تأکید دارند. به موجب این مقررات، مساعدت به قربانیان در دریافت کمکهای پزشکی، بر عهده «واحد بزه‌دیدگان و شاهدان»^۱ می‌باشد.^۲ این واحد می‌تواند در انجام وظایف خویش، از حضور متخصصانی در زمینه‌های مرتبط بهره‌گیرد.^۳ دفتر ثبت و بایگانی^۴ نیز، سازماندهی مراقبتهای پزشکی و کمک‌رسانی مناسب به بزه‌دیدگان را در مدتی که آنها در دیوان حضور دارند و در طول برگزاری دادرسها بر عهده دارد.^۵

پزشکان، افزون بر ارائه خدمات درمانی به بزه‌دیدگان، نقش تعیین‌کننده‌ای نیز در اثبات بزه‌دیدگی آنان ایفا می‌نمایند.

1. Victims and Witnesses Unit (VWU).
2. Rules of Procedure and Evidence, Rule 17(3).
3. Ibid., Rule 19.
4. Registry.
5. Regulations of the Registry, Regulation 89(1)(a).

۱-۲. مستندسازی دلایل

پزشکان در ایفای نقش کلیدی خویش، به گونه‌ای منحصر به فرد برای وظیفه مستند ساختن دقیق شرایط بزه‌دیده و گزارش عینی این یافته‌ها - که از بسیاری از آنها به منزله دلیل در پرونده‌های کیفری استفاده می‌شود - مناسب هستند. در جریان درمان، گردآوری مدارک اطلاعات سودمندی را برای مقامهای تعقیب فراهم می‌کند. بنابراین، پزشکان باید اهمیت ویژه پیامدهای عملکرد خویش را در مورد قربانیان مهم‌ترین جنایتهای بین‌المللی در نظر داشته باشند. بزه‌دیدگان نقش مهمی در گردآوری اطلاعات برای دادستان،^۱ برای تصمیم‌گیری در مورد شروع تحقیقات و یا تعیین جرایم ارتکاب‌یافته در وضعیتهای^۲ ارجاع‌شده به دیوان، ایفا می‌کنند.

دادستان، اهمیت اطلاعات به دست‌آمده را ارزیابی خواهد کرد و بدین منظور می‌تواند اطلاعات بیشتری را از دولتها، ارکان ملل متحد، سازمانهای دولتی یا منابع معتبر دیگری که مناسب تشخیص دهد، درخواست کند.^۳ بزه‌دیدگان، هنگام تکمیل و ارسال فرمهای درخواست مشارکت در دادرسیها، علاوه بر توصیف آسیب ناشی از جرم، می‌باید هرگونه اسناد پشتیبانی‌کننده مرتبط را نیز پیوست نمایند.^۴ بدین سان، اطلاعات ارائه‌شده از سوی قربانیان، در صورتی که مستند به مدارک پزشکی باشد، بسیار ارزشمند خواهد بود. از این رو، پزشکان افزون بر نقشی که از رهگذر ارائه خدمات درمانی در حمایت از بزه‌دیدگان ایفا می‌نمایند، در تضمین دسترسی آنان به عدالت کیفری نیز به شیوه مؤثری عمل می‌کنند.

۱. با تشکیل نخستین جلسه مجمع دولتهای عضو - فوریه و آوریل ۲۰۰۳ نیویورک - لوئیس مورنو اوکامپو (Luis Moreno Ocampo) از آرژانتین، به عنوان نخستین دادستان دیوان انتخاب شده است.
 ۲. تا ماه می سال ۲۰۱۲، هفت وضعیت به دادرسی دیوان ارجاع شده است. وضعیتها عبارتند از: وضعیت دارفور سودان (Darfur, Sudan)، جمهوری دموکراتیک کنگو (Democratic Republic of Congo)، اوگاندا (Uganda)، جمهوری افریقای مرکزی (The Central African Republic)، جمهوری کنیا (The Republic of Kenya)، لیبی (Libya) و جمهوری ساحل عاج (The Republic of Côte d'Ivoire).
 (در این زمینه، رک: < www.icc-cpi.int/Menus/ICC/Situations+and+cases/Situations >).

3. Rome Statute, Art 15(2).

4. Regulations of the Court, Regulation 86(2)(e).

حمایتهای مادی دیوان از بزهدیدگان، علاوه بر خدمات پزشکی، کمکهای روان پزشکی را نیز شامل می‌شود.

۲. حمایت روان پزشکی

حمایت از افراد، یکی از اهداف حقوق کیفری در عرصه بین‌المللی به شمار می‌آید (حسینی‌نژاد، ۱۳۷۳: ۳۶) که افزون بر توجه به آسیبهای جسمانی، آسیبهای روانی ناشی از جرم را نیز تحت پوشش قرار می‌دهد. هرچند نیازهای روانی - و در پی آن توجه به آسیبهای روانی - همانند نیازهای جسمانی مهم هستند، شناخت کمتری نسبت به آنها وجود دارد. در گذشته، درک پیامدهای ناشی از جرم محدود به خسارات بدنی و مالی بوده است. به همین دلیل میزان حساسیت دادگاهها نسبت به آسیبهای روانی بسیار اندک بوده است (فرکلتن، ۱۳۸۳: ۷۵).

سلامتی، وضعیت مطلوبی است که فرد انسانی قادر است کارکرد جسمانی و روانی خوبی داشته باشد و طیف کاملی از قابلیت‌های خویش را بروز دهد (حبیبی مجنده، ۱۳۸۶: ۱۱). بدین سان، آسیب روانی نوعی نارسایی و بیماری است که در روان^۱ فرد پدید می‌آید و کارکرد روانی وی را مختل می‌سازد. اینکه فرد پس از تجربه یک جرم به ویژه از نوع شدید، دچار نوعی پریشانی خواهد شد، امری اجتناب‌ناپذیر است. شمار بسیار زیادی از واکنشهای احتمالی بزهدیدگان در رویارویی با جرایم شناسایی شده‌اند که از میان آنها می‌توان به افسردگی، اضطراب، وحشت‌زدگی و خشم اشاره کرد (پوت واین، ۱۳۸۳: ۴۰). تخریب تصویر ذهنی، نداشتن انگیزه، شرکت نکردن در برنامه‌های توان‌بخشی، از دست دادن کنترل درونی، اشکال در پذیرش وضع موجود، از دست دادن حس استقلال فردی و احساس ناتوانی در برخورد با مشکلات نیز از دیگر واکنشهای شناسایی شده هستند (احمدی، ۱۳۸۲: ۳۸۲).

در این میان، کودکان به دلیل عدم قدرت، نداشتن توانایی و استقلال و نیز به

۱. روان عبارت است از مجموعه قوای ذهنی معطوف به هوش، حافظه و عاطفه که استعداد و کیفیت رفتاری فرد را مشخص می‌کند.

لحاظ آسیب‌پذیر بودن، از آسیبهای روانی رنج می‌برند. هنگامی که ایستایی بزه‌دیدگان بزرگ‌سال در رویارویی با شنیع‌ترین جنایتهای بین‌المللی بسیار شکننده و لرزان است، از کودکانی که فرصت کافی برای شناخت جهان پیرامون خویش نداشته‌اند، چه انتظاری می‌رود؟! تأخیرهای رشدی، آشفتگی در خواب و کابوس شبانه، بی‌اشتهایی، گوشه‌گیری، بی‌علاقگی به بازی و اضطراب، جزء واکنشهای آنها نسبت به رویداد جنایی و تجربه بزه‌دیدگی به شمار می‌روند (ماهر، ۱۳۸۲: ۹).

بزه‌دیدگان در شناساندن آسیب روانی خود به دیگران، با مشکلات فراوانی روبه‌رو هستند. بنابراین، استفاده فوری از تخصصهای روان‌پزشکان تأثیر زیادی بر بهبودی آنها خواهد داشت. روان‌پزشکی، شاخه‌ای از علوم پزشکی است که به تشخیص و درمان اختلالهای روانی و رفتارهای غیر طبیعی انسان می‌پردازد (گودرزی، ۱۳۸۴: ۳۱۳). گذر از بحرانهای روانی، نیازمند بهره‌گیری از تخصص روان‌پزشکان است. کمک به بزه‌دیده، نیازمند بررسی و تشخیص به هنگام مشکلات و یافتن راه‌حلی مناسب برای آنهاست. برقراری ارتباط با قربانی، ارزیابی میزان بزه‌دیدگی، شناسایی تواناییهای فردی و همراهی وی در پذیرش وضع موجود، پاسخ‌گویی به آسیب روانی را آسان‌تر می‌کند.

دیوان بین‌المللی کیفری نیز به منظور حمایت از قربانیان، از حضور متخصصانی در زمینه آسیبهای روانی برخوردار است^۱ و واحد بزه‌دیدگان و شاهدان، در دریافت کمکهای روان‌پزشکی به بزه‌دیدگان مساعدت می‌نماید.^۲ به استناد گزارشی که در کنفرانس بازنگری رُم - ۳۱ می تا ۱۱ ژوئن ۲۰۱۰، کامپالا^۳ - ارائه شد، ۳۹۰۰۰ بزه‌دیده به طور مستقیم از خدمات توان‌بخشی فیزیکی و روانی یا حمایت‌های مادی دیوان استفاده نموده‌اند و ۱۸۷۰۰۰ نفر از اعضای خانواده و هموطنان آنان نیز از این کمکها بهره‌مند شده‌اند (International Criminal Court, 2010: 4).

از آنجا که شدت جرم، از اصلی‌ترین عوامل مؤثر بر نوع واکنش بزه‌دیدگان

1. Rome Statute, Art 43(6) & Rules of Procedure and Evidence, Rule 19(d).
2. Rules of Procedure and Evidence, Rule 17(3).
3. Kampala.

به‌شمار می‌آید، قربانیان جنایتهای بین‌المللی به لحاظ ویژگیهای خاص این جرایم و خاستگاه ویژه بزه‌دیدگی‌شان، به شدیدترین گونه‌های آسیب روانی دچار می‌شوند. کودکی سرباز در سیرالئون^۱ در توصیف وضعیت خود گفته است: «من شاهد بودم که آنها چطور دست انسانها را قطع کردند، زنان و مردان را سوزاندند... اغلب در تنهایی گریه می‌کنم، چون جرئت ندارم در برابر دیگران اشک بریزم» (<http://www.apcl.org.ir/press.htm>). تلاشهای قابل توجهی در راستای افزایش و بهبود تواناییها و ظرفیتهای وکلا و سایر کارگزارانی که در تعامل با بزه‌دیدگان قرار دارند، صورت پذیرفته است تا امدادرسانیها به صورت بهینه، اخلاقی و امن فراهم شود. برای مثال، «بخش مشارکت و جبران خسارات بزه‌دیدگان»^۲ با برگزاری ۲۵۱ نشست و سمینار، به گروههای مختلف قربانیان از جمله زنان، کودکان و قربانیان خشونتهای جنسی و جنسیتی^۳ یاری رسانده است (International Criminal Court, 2010: 2).

موفق‌ترین شیوه درمان در مورد بازماندگان جنگ و بزه‌دیدگان تجاوز جنسی، درمان خانوادگی، گروهی و اجتماع‌محور است (اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد، ۱۳۸۴: ۱۶۷). بنابراین، برقراری سازشی میان این دو نوع درمان، ضروری و مفید به نظر می‌رسد.

جلوه دیگر حمایتهای مادی پیش‌بینی‌شده از سوی دیوان، حمایت مالی از بزه‌دیده است.

۳. حمایت مالی

همگام با تغییر الگو از اقتصاد پایاپای به اقتصاد مبتنی بر پول، و گذر روانی- فرهنگی از تبادل واقعی به تبادل نمادین، راه برای برخوردهایی مشابه در خصوص جرایم گشوده شد و جامعه برای پذیرش پول یا کالا به عنوان وسیله‌ای برای جبران خسارت آماده گردید (ویانو، ۱۳۷۶: ۴۴۱). تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی،

1. Sierra Leone.

2. Victims Participation and Reparations Section (VPRS).

3. Sexual and/ or Gender-based Violence (SGBV).

تقویم خسارات ناشی از آسیب جسمانی یا روانی را به مالی که برابر با آن بود، امکان پذیر کرد و پرداخت مستقیم خسارت به بزه‌دیده یا خانواده او مقدور شد. با وجود این، به دنبال تحولات عمده‌ای که در حقوق جزا رخ داد، در برهه‌ای از زمان، بزه‌دیده به طور کلی به دست فراموشی سپرده شد و حقوق جزا با تأثیر از آموزه‌های جرم‌شناختی، به سوی تمرکز بر بزه‌کار و شناسایی حقوق وی کشیده شد.

در واکنش به چنین وضعیتی، حامیان حقوق بزه‌دیدگان، نسبت به متروک شدن حق و نقش بزه‌دیده در فرایند کیفری اعتراض نمودند. ریشه چنین اعتراضاتی را می‌توان در گذشته‌های دور حتی پیش از تولد جرم‌شناسی یا در اوان تولد آن، جستجو نمود. همان‌گونه که در بیانیه پایانی کنفرانس بین‌المللی زندان - ۱۸۸۷، استکهلم^۱ - به صراحت تأکید شده است، دانش حقوق جدید به ویژه در امور کیفری، به اندازه کافی به جبران خسارات بزه‌دیدگان توجه نمی‌کند و بخشی از درآمد زندانیان باید صرف جبران خسارت بزه‌دیدگان شود (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۴: ۲۰).

در پی پذیرش «واقعیت جامعه‌شناختی رفتار مجرمانه» در «خسارت ناشی از آن عمل» (آنسل، ۱۳۷۵: ۱۲۸) نه تنها ورود بزه‌دیده به فرایند کیفری پذیرفته شده، بلکه اهمیت نقشی که وی در این فرایند ایفا می‌نماید و توجه به نیازها و حقوق او نیز ضروری شده است. با وجود این، تا پیش از تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری، جبران خسارت از بزه‌دیدگان، بخشی از عدالت کیفری بین‌المللی به شمار نمی‌آمد. محاکمه ژاپنیها و آلمانیها پس از جنگ جهانی دوم، بیشتر بر انتقام‌جوییهای سیاسی متمرکز بود تا بر جبران خسارات وارد بر مردم ژاپن و آلمان. با تصویب «اعلامیه اصول بنیادین عدالت برای بزه‌دیدگان و قربانیان سوء استفاده از قدرت»^۲ - پیوست قطعنامه ۴۰/۳۴ نشست عمومی نود و ششم مجمع عمومی در ۲۹ نوامبر ۱۹۸۵، مفهوم «حقوق شخصی بر دریافت جبران» وارد حقوق بین‌الملل گردید. اعلامیه در ماده ۸ مقرر می‌دارد:

1. Stockholm.

2. Declaration of Basic Principles of Justice for Victims of Crime and Abuse of Power.

بزه‌کاران یا اشخاص ثالثی که در برابر رفتار آنها پاسخ گو هستند به مناسبت باید به گونه منصفانه‌ای از بزه‌دیدگان، خانواده یا خویشاوندان آنها خسارت‌زدایی کنند. این جبران باید بازگرداندن مال یا پرداخت پول برای آسیب یا زیان واردشده، پرداخت هزینه‌هایی که در پی بزه‌دیدگی حاصل شده است، خدمات‌رسانی و ترمیم حقوق بزه‌دیده را در بر گیرد.

دادگاههای اختصاصی یوگسلاوی و رواندا، هیچ‌گونه مقرراتی در خصوص پرداخت مستقیم خسارت به قربانیان ندارند. استرداد اموال از سوی محاکم ویژه پیش‌بینی شده است، اما بزه‌دیدگان نمی‌توانند از دادگاههای اختصاصی تقاضای جبران خسارت نمایند.^۱ در صورتی که قضاوت در محاکم ویژه پایان یافته باشد و متهم محکوم شده باشد، قربانیانی که در پی دریافت جبران هستند، می‌توانند بر مبنای حکم محکومیت بزه‌کار در دادگاههای اختصاصی، دعوایی را در دادگاههای ملی اقامه نمایند. به دنبال احساس این خلأ، دادستان دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق، خواستار ایجاد تغییراتی در مقررات دیوان به منظور پرداخت غرامت به بزه‌دیدگان به هزینه متهمان گردید (ریدبرگ، ۱۳۸۳: ۱۹۸). در همین راستا، دادگاههای اختصاصی یوگسلاوی و رواندا نشستی را با حضور همه اعضا در سال ۲۰۰۰ برگزار نمودند. دادگاهها سرانجام به این نتیجه رسیدند که این امر نیاز به اصلاح اساسنامه دارد و شاید مناسب‌تر باشد که دریافت غرامت به مرجع دیگری واگذار گردد (والین، ۱۳۸۵: ۴۴).

با تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری، برای نخستین بار در تاریخ، یک دادگاه بین‌المللی کیفری می‌تواند به اشخاصی دستور دهد که به اشخاص دیگری خسارت پرداخت نمایند (<http://www.icc-cpi.int/victimissues/victimsreparation/html>). به باور برخی از حقوق‌دانان، امیدبخش‌ترین امکان و پتانسیل توسعه، بهبود و ارتقای حقوق بزه‌دیدگان در دیوان بین‌المللی کیفری، منوط به جبران خسارت پیش‌بینی شده از سوی دیوان است (Bassiouni, 2006: 243). دیوان نهادی بی‌نظیر و منحصر به فرد

1. Statute of the International Tribunal for the Former Yugoslavia, Art. 24(3) & Statute of the International Tribunal for Rwanda, Art. 23(3).

است، زیرا اولین سازمان بین‌المللی است که «جبران خسارت بزه‌دیدگان از سوی محکوم» را به عنوان یک تئوری در عدالت کیفری بین‌المللی، ایجاد نموده است (Fischer, 2003: 200).

دیوان، افزون بر جبران خسارت قربانیان از رهگذر محکوم، راهکار دیگری را نیز پیش‌بینی نموده است. به موجب بند ۳ ماده ۷۹ اساسنامه، یک «صندوق امانی»^۱ به نفع قربانیان مشمول صلاحیت دیوان، با تصمیم مجمع دولتهای عضو^۲ ایجاد و هماهنگ با ضوابط تعیین‌شده از سوی آنان اداره خواهد شد.^۳ دیوان می‌تواند پرداختهای مربوط به جبران را از طریق صندوق امانی عملی سازد.^۴

ایده ایجاد چنین صندوقی در دیوان کیفری بین‌المللی رواندا نیز مطرح شد،^۵ اما به نتیجه نرسید. جامعه بین‌المللی در برابر حیات، تمامیت جسمانی و رفاه همه انسانها، صرف نظر از ملیت، نژاد یا وابستگیهای منطقه‌ای، مسئول است. به علاوه، باید به قربانیان اقدامات غیر قانونی، در جهت تسکین آلام و رنجهای وارد بر آنها، شیوه‌های مناسب جبران خسارت را ارائه دهد. اما این حقیقت ناخوشایند را نباید نادیده گرفت که جامعه بین‌المللی هنوز به مرحله جامعه‌ای همدل نرسیده است تا همه اعضای آن همگام با یکدیگر، بار مسئولیت رویدادهای ویرانگر سیاسی را بر عهده گیرند. بنابراین، تأسیس صندوق امانی دیوان برای حمایت از قربانیان و خانواده‌های آنان را می‌توان دستاوردی ارزشمند در عدالت کیفری بین‌المللی تلقی کرد.

هرچند جبران خسارت بزه‌دیدگان با تأکید بر جرایم خشونت‌بار-ترمیم واقعی برای

1. Trust Fund for Victims (TFV).

۲. تعداد دولتهایی که تا تاریخ ۱۱ می ۲۰۱۲ به عضویت دیوان درآمده‌اند، به ۱۲۱ کشور رسیده است. ۳۳ کشور از آفریقا، ۱۸ کشور از آسیا، ۱۸ کشور از اروپای شرقی، ۲۷ کشور از امریکای لاتین و دولتهای حوزه کارائیب و ۲۵ کشور از اروپای غربی و دیگر کشورها هستند.

3. Rome Statute, Art 79(3).

4. Ibid., Art 75(2).

۵. آگو یو. اوکالی (Agwu U. Okali)، رئیس دفتر ثبت دادگاه رواندا، در دسامبر ۱۹۹۸، طرحی ارائه نمود که در آن تأسیس یک صندوق پرداخت غرامت به بزه‌دیدگان با تأمین اعتبار آن از محل کمکهای داوطلبانه، پیشنهاد شده بود.

آنان به شمار نمی‌آید، اما می‌تواند آرام‌بخش درد و رنج آنان باشد (لازرز، ۱۳۸۱: ۱۱۹). قربانی شکنجه صرفاً به این دلیل که عامل شکنجه محکوم به پرداخت هزینه‌های درمان وی شود، سلامتی و آرامش خود را به دست نخواهد آورد، اما هنگامی که بازگشت به وضعیت پیشین غیر ممکن است، جبران مالی ابزار مناسبی برای کاهش آثار زیان‌بار بزهدیدگی خواهد بود.

حمایتهای مالی پیش‌بینی شده از سوی دیوان از رهگذر «جبران از سوی محکوم» و «صندوق امانی» پی‌گیری می‌شود.

۱-۳. جبران مالی بزهدیدگان از سوی محکوم

دیوان، به منظور جبران خسارت از قربانیان می‌تواند به طور مستقیم قراری علیه فرد محکوم صادر نماید.^۱ حمایتهای مالی پیش‌بینی شده از سوی دیوان زیر دو عنوان «ترمیم» و «غرامت» جای می‌گیرند.

۱-۳-۱. ترمیم^۲

ترمیم، ترجمان بازسازی وضعیتی است که پیش از ارتکاب جنایتها وجود داشته و استرداد حقوق و اموال را در بر می‌گیرد. ترمیم، استرداد حقوق و امتیازات را تحت پوشش قرار می‌دهد. بازگرداندن حقوق می‌تواند به معنای بازگشت فرد به شغل پیشین خود باشد. در جرایمی نظیر نسل‌زدایی، این امکان وجود دارد که متخصصان یا مقامات عمومی به دلیل اقلیت بودن، از کار و حرفه خویش منع شوند. به عنوان نمونه، اساتید دانشگاه به دلیل عضویت در یک گروه ملی، مذهبی یا سیاسی، از تدریس محروم گردند. چنان که نیروهای نظامی، پلیس صرب و نمایندگان آنها، به طور منظم روشنفکران و صاحبان مشاغل حرفه‌ای را از میان مسلمانان و کرواتهای بوسنی در شهرها و دهکده‌های مختلف هدف قرار می‌دادند (میرمحمدصادقی، ۱۳۷۷: ۱۰۶).

استرداد اموال بزهدیدگان نیز در قلمرو ترمیم جای دارد. بازگرداندن اموال به صاحبان اصلی آنها در حقوق داخلی با مشکلات متعددی روبه‌روست. دادگاههای

1. Rome Statute, Art 75(2).

2. Restitution.

رسیدگی کننده به جرایم، نیازمند استفاده از اموال موجود به عنوان ادله ارتکاب جرم هستند و این امر منجر به ضبط اموال از سوی دادگاه می‌شود. ممکن است دادرسیهای دادگاه مدت زمان زیادی به طول انجامد و در این فاصله بزه‌دیده از دسترسی به اموال خود محروم خواهد بود. از سوی دیگر، یافتن صاحبان اصلی اموال در میان بزه‌دیدگان متعدد دشوار و در مواردی غیر ممکن است.

دیوان بین‌المللی کیفری، افزون بر تجربه مشکلات و موانع رایج و گریبان‌گیر سیستمهای عدالت کیفری ملی، در سطحی وسیع‌تر و وخیم‌تر به دلیل گستردگی دامنه بزه‌دیدگی و در نتیجه رویارویی با انبوهی از بزه‌دیدگان، با موانع دیگری نیز مواجه است. دیوان، اختیارات یک مقام ملی را ندارد و نمی‌تواند همان‌گونه که یک دادگاه داخلی با تکیه بر قدرت و اختیار خود عمل می‌کند، از عهده این موانع برآید. دیوان در انجام وظایف خود به شدت نیازمند همکاریهای بین‌المللی و حمایت دولتهاست. به همین دلیل است که دولتهای عضو، ملزم به پذیرش درخواستهای دیوان برای ارائه مساعدت در زمینه اعلام موقعیت اشیا،^۱ ضبط اموال،^۲ شناسایی و ردیابی داراییها و ضبط وسایل به کاررفته در ارتکاب جنایت به منظور مصادره بعدی هستند.^۳

در این راستا، شعبه مقدماتی یک، در پرونده توماس لوبانگا،^۴ به تهیه درخواستهایی مبنی بر همکاری دولتهای عضو اساسنامه در معرفی، ردیابی، مسدود کردن حسابها، ضبط و توقیف اموال لوبانگا حکم نمود (Happold, 2007: 717). این تصمیم، گویای اتخاذ تدابیر حمایتی از سوی شعبه مقدماتی، به منظور تضمین حکم جبران خسارات در آینده است.

1. Ibid., Art 93(1)(a).

2. Ibid., Art 93(1)(h).

3. Ibid., Art 93(1)(k).

۴. توماس لوبانگا (Thomas Lubanga) مؤسس و رهبر اتحادیه وطن پرستان کنگویی در ناحیه ایتوری - شرق جمهوری دموکراتیک کنگو - نخستین متهم دیوان بین‌المللی کیفری است. وی متهم به ارتکاب جنایات جنگی، از جمله به خدمت گرفتن کودکان سرباز و شرکت دادن آنان در گروگان‌گیری از سپتامبر ۲۰۰۲ تا اوت ۲۰۰۳ می‌باشد.

۳-۱-۲. غرامت^۱

همان گونه که پیشتر نیز ذکر شد، غرامت چیزی است که در ازای هر آسیب یا خسارت برآوردپذیر از نظر مالی، پرداخت شود. بدین سان، غرامت شامل مواردی نظیر: هزینه‌های پزشکی و بیمارستان، مشاوره حقوقی و روان‌شناسی، اموال خسارت‌دیده، ضرر دستمزد، هزینه‌ای برای تمام عمر در صورت از کارافتادگی دائم، هزینه مراقبت دائمی و... است. در این راستا، دادرسان دیوان می‌توانند در رأی خود حدود و میزان هر نوع آسیب، نقص و یا صدمه را معین نموده^۲ و بر اساس آن میزان غرامت را مشخص کنند. دیوان در این مسیر با موانع بسیاری روبه‌روست که به دو مورد از آنها اشاره می‌شود:

الف) هر بزه‌دیده خسارت خود را به گونه‌ای شخصی ارزیابی می‌کند. بنابراین، یک خسارت یکسان، برای تمامی بزه‌دیدگان دارای ارزش برابری نیست. دیوان بین‌المللی کیفری، به منظور تضمین حمایت مالی از بزه‌دیدگان، ناچار است میزان خسارت را با توجه به وضعیت هر یک از آنان برآورد کند. بررسی و برآورد شخصی میزان خسارات و منافع، کاری دشوار و حتی ناممکن است. غرامت می‌تواند از یک یوروی نمادین تا میلیونها یورو رده‌بندی شود. وسعت دامنه این محدوده، بیانگر مشکل بودن امکان ترمیم مالی است. از این رو، دیوان باید ملاک‌هایی نوعی برای برآورد میزان خسارات تنظیم نموده و بر مبنای آنها حکم دهد.

ب) بزه‌دیدگان برای دریافت غرامت از دیوان، باید فرمهای درخواست جبران خسارات را تکمیل و ارسال نمایند. بزه‌دیدگان در این فرمها، جبران مورد نظر خویش را به دیوان اعلام می‌کنند. این امکان وجود دارد که قربانیان با تکمیل فرمها انتظارات نابجایی بر دریافت خسارت پیدا کنند. به علاوه، دیوان در تعیین غرامتها باید میزان توانایی مالی محکوم را نیز در نظر داشته باشد. دیوان باید به شیوه‌ای عمل نماید که قربانیان و محکومان، همزمان احساس اجرای عدالت نمایند.

1. Compensation.
2. Rome Statute, Art 75(2).

آنچه در این میان اهمیت می‌یابد، مدیریت انتظارات بزه‌دیدگان است. تحقیقات نشان می‌دهند که بزه‌دیدگان می‌خواهند دست کم برخی از هزینه‌ها جبران شوند، نه اینکه اصرار بر دریافت کامل خسارت داشته باشند (Wemmers, 2006: 23). بنابراین، دیوان با مدیریتی مناسب می‌تواند به شیوه‌ای موفق عمل کند. شعبه مقدماتی یک، در پرونده لوبانگا بر این باور است که موفقیت دیوان تا اندازه‌ای در گرو موفقیت سیستم جبران آن است (Happold, 2007: 717).

صرف نظر از جبران خسارت توسط محکوم، صندوق امانی نیز در مسیر حمایت مالی از بزه‌دیدگان و جبران خسارت‌های ناشی از جنایتها گام برمی‌دارد.

۲-۳. صندوق امانی بزه‌دیدگان

اصل بر این است که بزه‌کار خود مسئول جبران خسارت‌های وارد بر بزه‌دیده است. اما بزه‌کاران منبع خوبی برای تأمین خسارات قربانیان به شمار نمی‌آیند. موانع بسیاری مانند عدم شناسایی مجرم، عدم تسلیم او به عدالت کیفری در صورت شناسایی، عدم کفایت ادله جرم در صورت تسلیم به عدالت کیفری و یا فرار بزه‌کار در صورت محکومیت، از انجام این امر جلوگیری می‌نمایند.

افزون بر موارد ذکر شده، با در نظر گرفتن ویژگیهای خاص نقضهای فاحش حقوق بشر، مشکلات دیگری نیز بروز می‌کنند. اشخاصی که در برابر دیوان محاکمه می‌شوند به چندین جنایت متهم هستند که بی‌گمان شمار بسیاری از بزه‌دیدگان را متأثر کرده است. به عنوان نمونه، بخش مشارکت و جبران خسارات بزه‌دیدگان، از سال ۲۰۰۵ تا آوریل ۲۰۱۰، در مجموع ۳۳۰ درخواست جبران خسارت دریافت کرده است (International Criminal Court, 2010: 1). در چنین وضعیتی، محکومان به تنهایی و با اموال یا درآمدهای شخصی خود قادر به جبران آسیبهای به وجود آمده، نیستند. تجربه دادگاه‌های ویژه بین‌المللی نشان می‌دهد که تعداد بسیاری از متهمان در ادعای فقر و حتی ادعای عدم امکان پرداخت هزینه‌های دفاع نیز موفق بوده‌اند. بر این اساس، هر تلاشی به منظور اثبات مسئولیت مالی یا شناسایی و ضبط اموال در مورد عاملان کشتارهای جمعی، از آغاز بی‌نتیجه و بیهوده خواهد بود.

برای رهایی از این مشکلات، دیوان بین‌المللی کیفری، شیوه مناسب‌تری را برای جبران خسارت بزه‌دیدگان پیش‌بینی نموده است. مجمع دولتهای عضو به موجب بند ۱ ماده ۷۹ اساسنامه رُم، در سپتامبر ۲۰۰۲ صندوق امانی را تأسیس نمود. در جریان بررسیهای کمیته مقدماتی، سه هدف برای ایجاد صندوق امانی مطرح شده بود:

۱. پرداخت هزینه‌های محاکمه؛
۲. پرداخت خسارت به دولتهای متبوع بزه‌دیدگان؛
۳. پرداخت خسارت به بزه‌دیدگان جرایم و خانواده‌هایشان (Glickman, 2004: 262).

در نهایت، پس از انجام بررسیها و مباحثات کنفرانس دیپلماتیک، سومین هدف برگزیده شد و مجمع دولتهای عضو، همسو با اهداف عدالت ترمیمی، کمک به قربانیان را از رهگذر صندوق امانی میسر ساخت (Keller, 2007: 190).

تأسیس صندوق امانی، گویای باور جامعه بین‌المللی به نقش مهم «جبران» در دستیابی قربانیان به عدالت است. وجوه و سایر اموال جمع‌آوری‌شده از طریق جریمه یا مصادره اموال، بر مبنای دستور دیوان به صندوق امانی منتقل می‌شوند.^۱ در صورتی که در زمان صدور قرار پرداخت خسارت از ناحیه محکوم، پرداخت شخصی جبران به هر بزه‌دیده به طور مستقیم غیر ممکن یا غیر قابل اجرا باشد، دیوان می‌تواند دستور دهد که مبلغ تعیین شده در صندوق تودیع شود. این مبلغ باید از سایر منابع مالی صندوق جدا شده و در نخستین فرصت به هر یک از قربانیان پرداخت شود.^۲

در صورتی که شمار بزه‌دیدگان، دامنه وسعت و انواع جبران تعیین شده از سوی دیوان، صدور حکم گروهی را مناسب‌تر سازد، دیوان می‌تواند دستور دهد که پرداخت جبران توسط محکوم، از رهگذر صندوق صورت پذیرد.^۳ دیوان، پس از مشاوره با دولتهای ذی‌نفع و صندوق امانی، می‌تواند دستوری مبنی بر پرداخت جبران به یک سازمان دولتی، بین‌المللی یا ملی تأییدشده از سوی صندوق، صادر نماید.^۴

1. Ibid., Art 79(2).

2. Rules of Procedure and Evidence, Rule 98(2).

3. Ibid., Rule 98(3).

4. Ibid., Rule 98(4).

قاعده کلی این است که جبران به صورت انفرادی و به تک‌تک قربانیان پرداخت شود. با این همه، در پاره‌ای موارد به دلیل شمار بسیار زیاد قربانیان یا مبلغ ناچیز در نظر گرفته شده برای جبران، دیوان احکام جبران خسارت گروهی - مانند پرداخت مبلغی برای ساخت یک مدرسه، پرورشگاه یا بیمارستان برای قربانیانی که در کشور خود مانده‌اند - صادر می‌کند. در مقابل، پرداخت فردی برای کودکانی که در پی وقوع جنایت از کشور خود خارج شده‌اند و در سرزمینی بیگانه با پدرخوانده یا مادرخوانده زندگی می‌کنند، مناسب‌تر خواهد بود.

میزان اموال گردآوری شده در صندوق، در برابر آنچه که باید به بزه‌دیدگان پرداخت شود، بسیار ناچیز جلوه می‌کند. هر چند از میان انبوه بازماندگان جنایتهای بین‌المللی، فقط تعداد محدودی از آنها امکان مشارکت در دادرسیها را می‌یابند و دیوان در جبران خسارت این شمار اندک نیز ناتوان خواهد بود. ناتوانی دیوان ناشی از محدودیت منابع مالی و میزان بسیار بالای هزینه‌هاست. محدودیتهای صندوق امانی برای کسانی که در این سازمان مشغول خدمت هستند، محسوس‌تر خواهد بود. دسموند توتو^۱ در سخنرانی خود در اولین جلسه هیئت امنای صندوق امانی - ۲۲ آوریل ۲۰۰۴ - در تأیید محدودیتهای صندوق و خطاب به بزه‌دیدگان اظهار داشت:

ما نمی‌توانیم از شما جبران خسارت نماییم، اما می‌خواهیم نشان بدهیم که نگرانیم و امیدواریم کار کوچکی که برایتان انجام می‌دهیم تا اندازه‌ای آلام شما را تسکین دهد و جراحاتتان را التیام بخشد (Wemmers, 2006: 29).

در این میان، آنچه اهمیت می‌یابد پاسخ‌گویی به این پرسش بنیادی از سوی صندوق امانی است که چه کسانی شایسته جبران خواهند بود و چه کسانی استثنا خواهند شد؟ به عبارت دیگر، معیار ترجیح و برتری بزه‌دیدگان نسبت به یکدیگر، در برخورداری از جبران چیست؟ آیا شدت جرم ارتكابی، عمق و وخامت آسیب ناشی از جرم و یا تقدم زمانی در ارائه درخواست جبران، می‌توانند معیارهایی برای

1. Desmond Tutu.

ترجیح باشند؟ ایده آل این است که قربانی واقعی جبران را دریافت نماید، اما آیا بزه‌دیده‌ای وجود دارد که شایسته بهره‌مندی از جبران خسارت نباشد؟! ممکن است فردی در یک زمان بزه‌کار و در زمانی دیگر بزه‌دیده باشد. احتمال دارد قربانی یکی از اعضای خانواده مجرم باشد. در حقیقت، در جنگ و بزه‌دیدگی‌های گروهی، به احتمال زیاد بزه‌دیدگان و مجرمان از دو گروه کاملاً مجزا نیستند. این گونه همپوشانی در کودکان سرباز به چشم می‌خورد.^۱

بزه‌دیدگانی که به طور مشخص پرونده‌ای در دیوان ندارند، اما در هر حال قربانی وضعیتهای ارجاع‌شده به دیوان هستند نیز می‌توانند از حمایتهای مالی صندوق بهره‌مند شوند.^۲ بدین ترتیب، حمایت مالی صندوق امانی، گستره وسیعی از بزه‌دیدگان را زیر پوشش قرار می‌دهد.

صندوق امانی می‌تواند از کمکهای غیردولتی، دولتی، افراد، سازمانها و... نیز بهره‌مند گردد. بر همین مبنا، صندوق در ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۸، بیانیه‌ای مبنی بر یک درخواست جهانی به منظور گردآوری ۱۰ میلیون یورو برای کمک‌رسانی به ۱/۷ میلیون قربانی خشونت جنسی مشمول جرایم تحت صلاحیت دیوان صادر نمود (<http://www.icc-cpi.int/press/pressrelease/420.html>). این مبلغ برای تأمین اعتبار برنامه‌های حمایتی، با تمرکز بر جوامعی که بیشترین تأثیرها را از وضعیتهای متحمل شده‌اند - یعنی کنگو، اوگاندا، افریقای مرکزی و دارفور سودان - مطالبه شد. مبلغ کمکهای ارائه‌شده به دیوان از سوی ۲۴ کشور جهان، از سال ۲۰۰۴ تا آوریل ۲۰۱۰، به ۴/۹ میلیون یورو رسیده بود که به ترتیب زیر بودجه‌بندی شد (International Criminal Court, 2010: 4):

- ۲/۷ میلیون یورو برای پروژه‌های شمال اوگاندا و جمهوری دموکراتیک کنگو؛

۱. کودکان سرباز در اوگاندا وادار شدند نسبت به کودکانی که مانند خود آنان ربوده شده‌اند و حتی نسبت به خواهران و برادران خود، اعمال خشونت نمایند. این کودکان پس از پایان یافتن مناقشات، دیگر جایی در جامعه خود ندارند و کنار گذاشته می‌شوند؛ زیرا در گذشته نسبت به افراد جامعه خود اعمال خشونت نموده‌اند. بنابراین همسایگان و حتی خویشاوندان آنها را طرد می‌کنند (در این زمینه، ر.ک: <http://www.apcl.org.ir/press.htm> < >).

2. Rules of Procedure and Evidence, Rule 98(5).

- اختصاص مبالغ به دست آمده در سال ۲۰۰۸ به پروژه‌های ویژه قربانیان خشونت‌های جنسی؛

- ذخیره ۱ میلیون یورو برای احکام آتی دیوان مبنی بر پرداخت غرامت به بزه‌دیدگان و جبران خسارت آنان؛

- ذخیره ۶۰۰ هزار یورو برای پروژه‌های آتی کمک‌رسانی عمومی به جمهوری آفریقای مرکزی.

بر مبنای گزارشی که از سوی صندوق امانی بزه‌دیدگان در مورد موفقیت پروژه‌ها ارائه شده است، کمک‌های پرداخت شده از سوی دولتها و همچنین سازمانهای مردم‌نهاد، به مصرف تعداد زیادی از قربانیان اوگاندا و جمهوری دموکراتیک کنگو رسیده است. جدول زیر بیانگر بازه زمانی پروژه، مبالغ هزینه‌های مصرف شده، مکان اجرای پروژه و انواع حمایت‌های صورت گرفته و موارد آنهاست (Dixon, 2011: 9-10):

| اقدامات انجام شده | مکان | هزینه | بازه زمانی |
|---|---------------------------|-------------|---------------------------------|
| حمایت مادی از ۱۵۰۰ بزه‌دیده خشونت جنسی و جنسیتی و کمک‌های روان‌پزشکی به آنان | کیوی جنوبی (South Kivu) | ۴۷۰۰۰۰ دلار | ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۹ تا ۱۰ مارس ۲۰۱۰ |
| کمک به ۱۹۰۰ کودک و نوجوان جنگ‌زده در «مدرسه صلح» (School of Peace) | ایتوری (Ituri) کیوی شمالی | ۴۵۲۸۶۳ دلار | ۱ نوامبر ۲۰۰۸ تا ۳۰ ژوئن ۲۰۱۲ |
| ترمیم روانی ۳۷۰ بزه‌دیده خشونت جنسی و جنسیتی و کمک‌های مالی اندکی به آنان و پرداخت هزینه تحصیل ۷۸۴ نفر از فرزندانشان | کیوی جنوبی | ۵۷۴۹۷۴ دلار | ۱ نوامبر ۲۰۰۸ تا ۳۰ ژوئن ۲۰۱۲ |
| حمایت مادی از ۱۸۷ دختر درگیر در جنگ و اعطای هزینه تحصیل به ۱۸۳ نفر از فرزندانشان برای بازگشت به مدارس ایتوری و حمایت از ۱۵۰ کودک درگیر در جنگ و ۵۰ کودک جنگ‌زده | ایتوری | ۹۶۷۲۵۷ دلار | ۱ نوامبر ۲۰۰۸ تا ۳۰ ژوئن ۲۰۱۲ |

| بازه زمانی | هزینه | مکان | اقدامات انجام شده |
|---------------------------------|--------------------------------|---|--|
| ۱ نوامبر ۲۰۰۸ تا ۳۰ ژوئن ۲۰۱۲ | ۱۹۱۶۴۷ دلار | کیوی جنوبی | کمک به ۱۱۷ بزه‌دیده خشونت جنسی و جنسیتی، شکنجه و قطع عضو |
| ۱ نوامبر ۲۰۰۸ تا ۳۰ ژوئن ۲۰۱۲ | ۲۰۴۷۴۱۶ دلار | کیوی شمالی | حمایت مادی از ۵۵۰ بزه‌دیده خشونت جنسی و جنسیتی و کمکهای روان‌پزشکی به آنان |
| ۵ نوامبر ۲۰۰۸ تا ۴ نوامبر ۲۰۱۲ | ۴۵۰۵۵۶۲۰۰ شیلینگ | گولو (Gulu) آمورو (Amuru) | برگزاری جلسات «التیام خاطرات» برای صدها بزه‌دیده و اعطای بورس تحصیلی به کودکان ربوده‌شده، آسیب‌دیده و کودکانی که والدین خود را در جنگ از دست داده‌اند. |
| ۲۸ نوامبر ۲۰۰۸ تا ۲۷ فوریه ۲۰۱۲ | ۲۲۵۰۰۰ یورو | پادر (Pader) اوایام (Oyam) | کمکهای پزشکی و روان‌پزشکی برای هزاران زن بزه‌دیده خشونت‌های جنسی و جنسیتی |
| ۱ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۳۰ ژوئن ۲۰۱۲ | ۳۴۵۷۷۰ دلار | ایتوری | حمایت مادی از ۲۸۸ بزه‌دیده خشونت جنسی و جنسیتی و کمکهای روان‌پزشکی به آنان |
| ۱ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۳۰ نوامبر ۲۰۱۲ | ۸۶۵۵۴۴۰۰۰ شیلینگ | آموریا (Amuria)، لیرا (Lira)، لانگو (Lango)، تسو (Teso) | کمک برای انجام فعالیتهای کشاورزی به ۲۶۰۰ بزه‌دیده |
| ۲ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۱ دسامبر ۲۰۱۲ | ۳۲۲۹۵۸۳۰۲۹ شیلینگ ^۱ | اوگاندا شمالی | حمایت مادی از ۶۳۰۰ بزه‌دیده خشونت جنسی و جنسیتی و کمکهای پزشکی و روان‌پزشکی به آنان |

افزون بر حمایت مالی از رهگذر جبران خسارت، مقررات دیوان بین‌المللی کیفری، حمایت مالی از بزه‌دیدگان را در گونه‌های دیگری نیز پیش‌بینی کرده است. این تدابیر عبارتند از:

- بزه‌دیده یا بزه‌دیدگانی که فاقد امکانات کافی برای پرداخت هزینه وکیل عمومی انتخاب‌شده از سوی دیوان باشند، می‌توانند از مساعدت دفتر ثبت و

۱. شیلینگ (UGX) (Shiling) واحد پول اوگانداست و هر شیلینگ برابر ۰/۰۰۰۴۰۳ دلار است.

بایگانی، از جمله کمک مالی در صورت اقتضا برخوردار شوند.^۱

- دیوان در صورت لزوم مسکن و غذای کاملاً مناسبی را برای بزه‌دیدگان حاضر در دادگاه، در مکانهای انتخاب‌شده از سوی دفتر ثبت و بایگانی فراهم می‌سازد. در صورتی که به تشخیص دیوان، دریافت کامل غذا و مسکن برای بزه‌دیده ضروری نباشد، هزینه جزئی مخارج وی پرداخت می‌شود.^۲

- دیوان می‌تواند هزینه‌های جزئی مورد نیاز را برای حضور بزه‌دیدگان در دیوان، مانند هزینه اقامت یک شب در مرحله‌ای از سفر، پرداخت کند. میزان این هزینه‌ها توسط رئیس دفتر ثبت^۳ تعیین می‌شود و بازنگری در میزان آنها به طور انحصاری توسط وی انجام خواهد شد. رئیس دفتر ثبت، ملزم است نموداری از هزینه‌های سالانه را تهیه و از طریق وبگاه دیوان منتشر نماید.^۴

- در صورتی که شخصی درخواست معاضدت قضایی با هزینه دیوان را داشته باشد، رئیس دفتر ثبت و بایگانی در مورد استطاعت متقاضی و اینکه آیا باید همه یا بخشی از هزینه معاضدت وی پرداخت شود یا خیر، تصمیم‌گیری خواهد کرد.^۵ این تصمیم، ظرف یک ماه به متقاضی ابلاغ خواهد شد. دامنه معاضدت قضایی برای بزه‌دیدگان، به وسیله رئیس دفتر ثبت در رایزنی با شعبه تعیین می‌شود.^۶ معاضدت قضایی، تمام هزینه‌هایی را که به طور منطقی ضروری است - مانند هزینه وکیل و دستیارانش، مخارج مربوط به گردآوری ادله، هزینه‌های اداری، هزینه‌های ترجمه، هزینه‌های حمل و نقل، سفر و زندگی روزمره - در بر می‌گیرد. شخص تحت پوشش معاضدت قضایی، می‌تواند از رئیس دفتر ثبت امکانات بیشتری را که با توجه به طبیعت پرونده مورد نیاز است، تقاضا کند.^۷

1. Ibid., Rule 90(5).

2. Regulations of the Registry, Regulation 82.

۳. سیلوانا آریبا (Silvana Arbia) از ایتالیا، رئیس دفتر ثبت و بایگانی است. وی در ۲۸ فوریه ۲۰۰۸ برای یک دوره پنج ساله به این سمت منصوب شده است.

4. Regulations of the Registry, Regulation 84.

5. Regulations of the Court, Regulation 84(1).

6. Ibid., Regulation 83(2).

7. Ibid., Regulation 83(3).

نتیجه گیری

ارتکاب جنایات بین‌المللی شمار بسیار زیادی از بزهدیدگان را دچار آسیبهای عمیق و گسترده می‌سازد. آسیبهایی که نیازمند کمک فوری و همه‌جانبه هستند. دیوان که به منظور محاکمه جنایتکاران بین‌المللی تأسیس شده است با درک این نیاز فوری و همه‌جانبه، راهکارهایی را برای حمایت از قربانیان پیش‌بینی کرده است. حمایت‌های مادی پیش‌بینی شده از سوی دیوان که به فراخور گستردگی و تنوع نیازهای بزهدیدگان، گونه‌های متفاوتی از حمایتها را در بر می‌گیرند، می‌توانند در سه سطح کلی حمایت‌های پزشکی، روان‌پزشکی و مالی دسته‌بندی شوند. بررسی مقررات دیوان به خوبی نمایان می‌سازد که طیف وسیع و متنوع نیازهای قربانیان جنایت‌های بین‌المللی، از سوی دیوان بین‌المللی کیفری مورد شناسایی قرار گرفته است. دیوان، در گزینش بهترین شیوه‌های حمایت از بزهدیدگان و عملیاتی و اجرایی نمودن این راهکارها می‌کوشد. دیوان، در پی حمایت از بزهدیدگان در عدالت کیفری بین‌المللی است و می‌توان پذیرفت که حمایت‌های مادی از آنان را به شکل شایسته مد نظر قرار داده است.

جنایت‌های بین‌المللی، آسیب‌های جسمانی بسیاری مانند قطع عضو، نابینایی، از کارافتادگی دائم و... را ایجاد می‌نمایند که نیازمند مراقبت‌های کوتاه‌مدت یا بلندمدت هستند. مساعدت‌های پزشکی، در قلمرو اقدام‌هایی قرار دارند که بلافاصله پس از رویداد جنایی به کار گرفته می‌شوند. آسیب‌های روانی نیز به میزان آسیب‌های جسمانی مهم هستند. کمک‌رسانی مالی به بزهدیدگان نیز به ویژه در مناطق جنگ‌زده و دچار بحران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. دیوان، با در نظر گرفتن تنوع آسیب‌های وارده، بر آن است تا چتر حمایتی خود را تا بیشترین میزان ممکن توسعه دهد. اما این واقعیت انکارناپذیر است که دیوان به تنهایی قادر به حمایت گسترده و فراگیر نخواهد بود. در همین راستا، یک «صندوق امانی» برای جمع‌آوری وجوه به منظور جبران آسیب‌های مالی تأسیس شده است. کمک‌های پرداخت‌شده از سوی دولتها یا سازمان‌های خیریه و مردم‌نهاد بخش عظیمی از بودجه صندوق را تأمین ساخته است، اما حجم وسیع آسیبه‌ها نیازمند حمایت‌های بیشتری است.

کتاب‌شناسی

۱. آنسل، مارک، *دفاع اجتماعی*، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ ش.
۲. احمدی، احمد، «مشاهده بزه‌دیدگان»، (زیر نظر احمدعلی فروغی ابری و دیگران)، *بزه‌دیدگان: مجموعه مقالات اولین همایش تبیین علمی بزه‌دیدگان و راهکارهای پیشگیرانه*، اصفهان، نقش مانا، ۱۳۸۲ ش.
۳. اداره کنترل مواد مخدر و پیشگیری از جرم سازمان ملل متحد (مرکز بین‌المللی پیشگیری از جرم)، *عدالت برای بزه‌دیدگان*، ترجمه علی شایان، تهران، سلسیل، ۱۳۸۴ ش.
۴. پوت‌واین، دیوید و آیدن سامونز، *روانشناسی و جرم*، ترجمه داوود نجفی توانا، تهران، میزان، ۱۳۸۳ ش.
۵. توجهی، عبدالعلی، «سیاست جنایی حمایت از بزه‌دیدگان»، *مجله مجتمع آموزش عالی قم*، شماره ۴، ۱۳۷۸ ش.
۶. حبیبی مُچنده، محمد، «حق بر سلامتی در نظام بین‌المللی حقوق بشر»، *حقوق بشر*، شماره ۱، ۱۳۸۶ ش.
۷. حسینی نژاد، حسینقلی، *حقوق کیفری بین‌المللی*، تهران، میزان، ۱۳۷۳ ش.
۸. رایت، مارتین، «حقوق و نیازهای بزه‌دیدگان در فرایند عدالت کیفری»، زیر نظر هنریک کاپتین، مارک مالچ نیکل، *جرم، بزه‌دیدگان و عدالت (مقالاتی در مورد اصول و رویه)*، ترجمه امیر سماواتی پیروز، تهران، خلیلیان، ۱۳۸۳ ش.
۹. ریدربرگ، آسا، «بزه‌دیدگان و دیوان کیفری بین‌المللی در یوگسلاوی سابق»، زیر نظر هنریک کاپتین و مارک مالچ نیکل، *جرم، بزه‌دیدگان و عدالت (مقالاتی در مورد اصول و رویه)*، ترجمه امیر سماواتی پیروز، تهران، خلیلیان، ۱۳۸۳ ش.
۱۰. فرکلتن، ایان، «جبران خسارت از بزه‌دیدگان جرم»، زیر نظر هنریک کاپتین، مارک مالچ نیکل، *جرم، بزه‌دیدگان و عدالت (مقالاتی در مورد اصول و رویه)*، ترجمه امیر سماواتی پیروز، تهران، خلیلیان، ۱۳۸۳ ش.
۱۱. فیلیزولا، ژینا و ژرار لُز، *بزه‌دیده و بزه‌دیده‌شناسی*، ترجمه روح‌الدین کردعلیوند و احمد محمدی، تهران، مجد، ۱۳۷۹ ش.
۱۲. گودرزی، فرامرز و مهرزاد کیانی، *پزشکی قانونی*، تهران، سمت، ۱۳۸۴ ش.
۱۳. لازرژ، کریستین، *درآمدی به سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، میزان، ۱۳۸۱ ش.
۱۴. ماهر، فرهاد، «بزه‌دیدگان گروه فراموش‌شده»، زیر نظر احمدعلی فروغی ابری و دیگران، *بزه‌دیدگان: مجموعه مقالات اولین همایش تبیین علمی بزه‌دیدگان و راهکارهای پیشگیرانه*، اصفهان، نقش مانا، ۱۳۸۲ ش.
۱۵. میرمحمدصادقی، حسین، *حقوق جزای بین‌الملل*، تهران، میزان، ۱۳۷۷ ش.
۱۶. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، حسین غلامی و فیروز محمودی، «عدالت برای بزه‌دیدگان (میزگرد)»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۵۲-۵۳، ۱۳۸۴ ش.
۱۷. والین، لوک، «قربانیان و شهود در جنایات بین‌المللی: از حق حمایت تا حق بیان»، ترجمه توکل حبیب‌زاده و مجتبی جعفری، *مجله حقوقی*، شماره ۳۴، ۱۳۸۵ ش.

۱۸. ویانو، امیلیو، «بزهدیده‌شناسی»، ترجمه نسرین مهرا، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۱۹-۲۰، ۱۳۷۶ ش.
19. Bassiouni, M. Cherif, "International Recognition of Victims' Rights", *Human Rights Law Review*, Vol. 6, No. 2, 2006.
20. Dixon, Peter, et al., *Earmarked Support at the Trust Fund for Victims*, Program Progress Report Winter 2011, <<http://www.TrustFundforVictims.org>> .
21. Fischer, Peter G., "The Victims' Trust Fund of the International Criminal Court: Formation of a Functional Reparations Scheme", *EMORY International Law Review*, Vol. 17, 2003.
22. Glickman, Steven, "Victims' Justice: Legitimizing the Sentencing Regime of the International Criminal Court", *Columbia Journal of Transnational Law*, Vol. 43, 2004.
23. Happold, Matthew, "Prosecutor v. Thomas Lubanga, Decision of Pre-Trial Chamber I of the International Criminal Court", 29 January 2007, *International & Comparative Law Quarterly*, Vol. 56, 2007.
24. International Criminal Court, *Registry and Trust Fund for Victims Fact Sheet*, April 2010, (RC/ST/V/INF.3).
25. Keller, Linda M., "Seeking Justice of the International Criminal Court: Victims' Reparations", *THOMAS JEFFERSON Law Review*, Vol. 29, 2007.
26. Wemmers, Jo-Anne, *Reparation and the International Criminal Court: Meeting the Needs of Victims*, Report of the workshop held January 28th 2006.

تحلیل حقوقی - جرم‌شناختی تجاوز به عنف*

□ ارژنگ چلبی^۱

چکیده

تجاوز به عنف از مصادیق بارز جرایم طبیعی است و هر جامعه دست کم نیمی از جمعیت خود یعنی زنان را به طور دائمی و بالقوه در معرض بزه‌دیدگی از این جرم می‌بیند. این جرم از دو حیث قابل بررسی است: انواع حقوقی و انواع جرم‌شناختی. انواع جرم‌شناختی در تمامی جوامع یکسان هستند، حال آنکه انواع حقوقی با توجه به شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر جامعه، متفاوت می‌باشند. تجاوز به عنف جرم خشونت‌آمیزی است که در آن از امور جنسی به مثابه ابزار استفاده می‌شود. ریشه‌های این جرم به عوامل فرهنگی - اجتماعی باز می‌گردد و صبغه اقتصادی ندارد. پیشگیری از تجاوز به عنف تنها با تکیه بر یک روش امکان‌پذیر نیست، بلکه نیازمند تدوین راهکار جامعی است که در آن از تمامی روشهای پیشگیری؛ یعنی پیشگیری وضعی، پیشگیری رشدمدار، پیشگیری اجتماعی و پیشگیری کیفری استفاده شود.

واژگان کلیدی: تجاوز به عنف، ترس از تجاوز، آنومی اخلاقی، پیشگیری وضعی، پیشگیری اجتماعی، پیشگیری کیفری.

مقدمه

پرداختن به بزه تجاوز به عنف از دو حیث اهمیت دارد؛ از یک سو، این جرم در زمره قدیمی‌ترین جرایمی است که در جوامع بشری شناخته شده است، به طوری که اگر ما جرایم را به دو دسته جرایم طبیعی و جرایم مصنوعی تقسیم نماییم، بدون تردید، تجاوز به عنف جرمی طبیعی محسوب خواهد شد؛ زیرا در طول تاریخ، این رفتار جرم‌انگاری شده است. برای نمونه در قانون‌نامه حمورابی (آشوری، ۱۳۷۶: ۱۱۴) و همچنین در شریعت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۲۰۵) برای آن، مجازات اعدام پیش‌بینی شده است. امروزه نیز در تمامی نظام‌های حقوقی، جرمی به نام تجاوز به عنف در متون قوانین کیفری وجود دارد. از سوی دیگر، این جرم از معدود جرایمی است که چیزی در حدود نیمی از جمعیت جوامع، خود را به صورت بالقوه در معرض آسیب آن می‌دانند، امری که به «ترس از تجاوز»^۱ مشهور است.

اصولاً این جرم را می‌توان از جهات مختلف دسته‌بندی کرد. دو مورد از مهم‌ترین این جهات به ترتیب عبارتند از: ۱- انگیزه مرتکب؛ ۲- جنسیت بزه‌کار و بزه‌دیده. بدین معنا که اگر انگیزه مرتکب به هر شکلی، عملی در راستای منافع فردی او باشد، در این صورت می‌توان این جرم را به مثابه جرمی عادی تلقی کرد و آن را تجاوز به عنف عادی نام نهاد. اما اگر انگیزه مرتکب، نه منافع فردی بلکه امثال امری در راستای اهداف سیاسی و عقیدتی باشد، آنگاه می‌توان این بزه را با توجه به اسناد بین‌المللی به مثابه نسل‌کشی یا جنایت علیه بشریت تلقی نمود. همچنین می‌توان تجاوز به عنف را بر اساس مؤلفه جنسیت به چهار نوع تقسیم کرد که شایع‌ترین نوع آن، حالتی است که در آن مرتکب مرد و قربانی زن می‌باشد. (جدول شماره ۱)

در این مقاله به تعریف، بررسی ریشه‌ها و راهکارهای پیشگیری از نوعی تجاوز به عنف پرداخته می‌شود که اولاً در زمره جرایم عادی است؛ یعنی با انگیزه و با توجه به اهداف سیاسی یا عقیدتی واقع نشده و ثانیاً در آن مرتکب، مرد و بزه‌دیده، زن می‌باشد.

1. Fear of rape.

جدول شماره ۱: انواع تجاوز براساس جنسیت مرتکب و قربانی

| جنسیت بزه‌دیده | جنسیت بزه‌کار |
|----------------|---------------|
| زن | مرد |
| مرد | زن |
| مرد | مرد |
| زن | زن |

گفتار اول: تعریف تجاوز به عنف و انواع آن

تجاوز به عنف، از قدیمی‌ترین جرایم در جوامع بشری است. با این حال، تعریف این جرم بر خلاف انواع جرم‌شناختی آن، که همیشه و همه‌گاه ثابت بوده است، در طول سالیان اخیر و تحت تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در برخی کشورها دچار تغییر شده است.

۱-۱. تعریف تجاوز به عنف

به طور سنتی در نظام حقوقی کامن‌لا، تجاوز به عنف به معنای دخول آلت تناسلی مردانه در آلت تناسلی زنانه بدون رضایت زن و بدون وجود علقهٔ زوجیت میان آنها بوده است (Scheb, 1999: 121). چنان‌که از این تعریف برمی‌آید، در کامن‌لای سنتی اولاً تنها مردان می‌توانسته‌اند به عنوان مرتکبان این بزه مطرح شوند؛ ثانیاً زنان منحصراً بزه‌دیده تلقی می‌شده‌اند؛ ثالثاً تنها تجاوز مهبلی^۱ مطرح بوده است؛ رابعاً دو مؤلفهٔ نارضایتی زن به آمیزش جنسی و نیز نبودن علقهٔ زوجیت میان طرفین نقش کلیدی داشته است. در لایحهٔ مجازات اسلامی ۱۳۹۰ همانند قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ به تبعیت از کتب فقهی، بزه‌ی با عنوان تجاوز به عنف جرم‌انگاری نشده است، اما می‌توان با توجه به دو عنوان مجرمانهٔ «زنای به عنف» (مادهٔ ۲۲۵، بند د) و «لواط به عنف» (مادهٔ ۲۳۳) و با در نظر گرفتن تعاریف زنا و لواط مندرج در مواد ۲۲۲ و ۲۳۲ این قانون، تجاوز به عنف را در چارچوب قانون مجازات اسلامی چنین تعریف کرد: هرگاه مردی به وسیلهٔ آلت تناسلی خود و با

1. Vaginal rape.

توسل به زور علیه زنی که در علقهٔ زوجیت او نیست مرتکب دخول مهملی و یا مقعدی شود و نیز هرگاه مردی به وسیلهٔ آلت تناسلی خود با توسل به زور علیه مردی مرتکب دخول مقعدی شود، تجاوز به عنف واقع شده است. تعریف تجاوز به عنف در قانون مجازات اسلامی با تعریف سنتی کامن‌لا از این جرم، شباهتهای بسیاری دارد از جمله اینکه بنا بر هر دو تعریف، تنها مردان می‌توانند مرتکب این جرم شوند و همچنین وجود علقهٔ زوجیت از تحقق تجاوز به عنف جلوگیری می‌کند. مهم‌ترین تفاوت به تجاوز مقعدی بازمی‌گردد؛ یعنی تجاوز مقعدی در قانون مجازات اسلامی جرم‌انگاری شده است، حال آنکه چنین امری در کامن‌لای سنتی وجود نداشته است. تعریف سنتی تجاوز به عنف در کامن‌لا، امروزه دچار دگرگونی شده است، هرچند این تحولات در تمامی نظامهای تأثیر پذیرفته از کامن‌لا به یک شکل نیست؛ در انگلستان و بر اساس قانون عدالت کیفری و نظم عمومی^۱ مصوب سال ۱۹۹۴ میلادی، سه تغییر اساسی در تعریف این جرم به وجود آمد:

۱. جرم‌انگاری تجاوز مقعدی^۲ در کنار تجاوز مهملی (Clarkson, 2005: 195)؛

۲. با توجه به تعریف کامن‌لای سنتی از تجاوز به عنف، امکان قانونی تعقیب شوهری به علت ارتکاب تجاوز به عنف علیه همسرش وجود نداشت. این محدودیت در سال ۱۹۹۴، با این توجیه که هر زنی خواه مجرد، خواه متأهل در مقابل هر فردی دارای خودمختاری جنسی^۳ است و با این استدلال که هیچ زنی با وقوع عقد ازدواج به تملک شوهرش در نمی‌آید تا شوهر بتواند آزادانه هر عملی با او انجام دهد، قید «عدم وجود علقهٔ زوجیت» از تعریف تجاوز به عنف حذف گردید (Ibid.). با این حذف نوعی جرم جدید با عنوان «تجاوز به عنف با وجود علقهٔ زوجیت»^۴ به سیاههٔ جرایم این کشور اضافه شد که البته این جرم‌انگاری بیشتر جنبهٔ نمادین دارد.

۳. محدودیت جنسیتی بزه‌دیده، در قانون سال ۱۹۹۴ میلادی برداشته شده است،

1. Criminal Justice and Public Order Act.

2. Anal rape.

3. Sexual autonomy.

4. Marital rape.

به طوری که هم زنان و هم مردان بر اساس این قانون می‌توانند بزه‌دیده باشند (Ibid.). با تصویب قانون جرایم جنسی^۱ در سال ۲۰۰۳، تعریف تجاوز به عنف گسترده‌تر شده است و علاوه بر موارد مذکور در قانون عدالت کیفری و نظم عمومی سال ۱۹۹۴، تجاوز دهانی^۲ نیز به انواع تجاوز به عنف اضافه شده است (Cavendish, 2006: 52). در ایالات متحده آمریکا هم تعریف تجاوز به عنف به ویژه در سی سال اخیر تقریباً در تمامی ایالت‌های آن کشور به طور گسترده‌ای دگرگون شده است (Grandner, 2006: 379). در بسیاری از ایالت‌ها گرایش به سمت ارائه تعریفی وسیع از تجاوز به عنف است، به طوری که در برخی از آنها چنین تعریف شده است:

هرگونه دخول مهبل، مقعدی و یا دهانی، با هر قسمت از بدن و یا با هر وسیله‌ای در صورتی که این عمل دارای دلالت جنسی بوده و بدون رضایت انجام پذیرد (Scheb, 1999: 121).

جدول شماره ۲: تغییرات عمده در تعریف تجاوز به عنف در سی سال اخیر در ایالات متحده آمریکا (برگرفته از: Gardner and Anderson, 2006:379)

| بر اساس تعریف جدید | بر اساس تعریف قدیم |
|--|--|
| - هر شخصی از نظر حقوقی می‌تواند قربانی تجاوز باشد. | - تنها زنان از نظر حقوقی قربانی تجاوز محسوب می‌شده‌اند. |
| - هر شخصی (مرد یا زن) می‌تواند از نظر حقوقی مرتکب جرم تجاوز به عنف شود. | - تنها مردان از نظر حقوقی می‌توانسته‌اند مرتکب تجاوز به عنف شوند. |
| - شوهر می‌تواند به علت ارتکاب تجاوز به عنف علیه همسرش تحت تعقیب قرار گیرد. | - امکان تعقیب شوهر به علت ارتکاب تجاوز علیه همسرش وجود نداشت. |
| - آمیزش عبارت است از هرگونه دخول مهبل، مقعدی و یا دهانی با هر وسیله یا هر قسمت از بدن مشروط بر وجود دلالت جنسی بدون رضایت. | - آمیزش عبارت بوده است از دخول آلت تناسلی مردانه در آلت تناسلی زنانه بدون رضایت زن |
| - تجاوز جرمی علیه اشخاص است | - تجاوز جرمی علیه اخلاق است. |

1. The sexual offences Act.
2. Oral rape.

همان طور که ملاحظه می‌شود تعریف تجاوز به عنف در سه نظام حقوقی ایران، ایالات متحده آمریکا و انگلستان دارای تفاوت‌هایی است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

۱. در تعریف موجود در نظام کیفری ایالات متحده آمریکا، هیچ محدودیت جنسی برای مرتکب و بزه‌دیده وجود ندارد، اما در حقوق ایران و انگلستان تنها مردان می‌توانند مرتکب تجاوز به عنف شوند، هرچند که بزه‌دیده می‌تواند مرد یا زن باشد.

۲. تعریف دخول جنسی در نظام کیفری آمریکا از تعریف حقوق انگلستان وسیع‌تر است. تعریف دخول جنسی در قانون مجازات اسلامی ایران محدود به دخول مهبل و مقعدی است، حال آنکه در نظام کیفری آمریکا و انگلستان، دخول دهانی هم می‌تواند از ارکان عنصر مادی جرم تجاوز به عنف به شمار آید.

۳. در حقوق ایران، وجود پیوند زوجیت، مانعی قانونی در راه تحقق این جرم محسوب می‌شود، در نتیجه هیچ‌گاه زن نمی‌تواند به اتهام ارتکاب تجاوز به عنف علیه همسر خود طرح دعوا نماید. چنین محدودیتی با جرم‌انگاری بزه «تجاوز به عنف با وجود علقه زوجیت» در حقوق انگلستان و آمریکا وجود ندارد.

در پایان بحث، اشاره به این نکته لازم است که هم در آمریکا و هم در انگلستان، برقراری رابطه جنسی با کودکان، بدون توجه به رضایت یا عدم رضایت آنها در حکم تجاوز به عنف محسوب می‌شود. به عنوان مثال بر اساس ماده ۵ قانون جرایم جنسی سال ۲۰۰۳، هرگاه شخصی عامدانه با فردی که کمتر از سیزده سال سن دارد رابطه جنسی داشته باشد مرتکب تجاوز به عنف شده است (Elliott, 2010: 189). این نوع از تجاوز به عنف در زمره «جرایم مادی صرف»^۱ می‌باشد (Ashworth, 2006: 353). چنین جرم‌انگاری در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ وجود نداشت، اما در لایحه جدید در تبصره ۲ ماده ۲۲۵، شاهد ذکر مواردی به عنوان زنای به عنف هستیم. بر این اساس «هرگاه کسی با زنی که راضی به زنای با او نباشد در حال بی‌هوشی،

1. Strict Liability Offence.

خواب یا مستی زنا کند رفتار او در حکم زناى به عنف است، همچنین است زنا از طریق اغفال و فریب دختر نابالغ یا از طریق ربایش، تهدید و یا ترساندن زن اگر چه موجب تسلیم شدن او شود».

در تمامی این موارد، عنصر رضایت به نوعی مخدوش است و همه آنها از مصادیق بارز تجاوز به عنف می‌باشند و ذکر آنها تحت عنوان «در حکم زناى به عنف» جای سؤال دارد. در ابتدای امر به نظر می‌رسد که قانون‌گذار با عنوان کردن زنا از طریق اغفال و فریب دادن دختر نابالغ در تبصره فوق قصد دارد که به نوعی برقراری رابطه جنسی با دختران نابالغ را در حکم تجاوز به عنف قرار دهد، اما با دقت در متن تبصره متوجه می‌شویم که قانون‌گذار چنین مقصودی نداشته است؛ زیرا برخلاف قوانین کیفری امریکا و انگلستان که در آنها صرف برقراری رابطه جنسی با فردی که زیر سن مشخصی قرار دارد (این سن در انگلستان سیزده سال و در ایالت کالیفرنیا هجده سال است)، صرف نظر از رضایت یا عدم رضایت فرد، تجاوز به عنف قلمداد می‌شود، اما بر اساس تبصره ۲ ماده ۲۲۵ لایحه مجازات اسلامی ۱۳۹۰، زمانی برقراری رابطه جنسی با دختر نابالغ - که با توجه به ماده ۱۴۶ این قانون منظور دختر نه ساله است - تجاوز به عنف محسوب می‌شود که کودک، از روی فریب و اغفال به رابطه جنسی رضایت دهد. از مفهوم مخالف این تبصره چنین برمی‌آید که برقراری رابطه جنسی با دختران زیر نه سال اگر بر اثر فریب و اغفال نباشد طبق این قانون، تجاوز به عنف محسوب نمی‌شود.

۲-۱. انواع تجاوز به عنف

در متون جرم‌شناسی، انواع متفاوتی برای تجاوز به عنف بیان شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. تجاوز به عنف توسط آشنایان:^۱ در این نوع، بزه‌دیده و بزه‌کار با یکدیگر سابقه‌آشنایی دارند، خواه به دلیل پیوند سببی، خواه به خاطر رابطه نسبی و خواه به واسطه رابطه دوستی. برخلاف تصور رایج که ارتکاب چنین تجاوزهایی را نادر

1. Acquaintance rape.

می‌پندارند، آمارها حاکی از آن است که مرتکبان حدود ۵۰٪ از موارد تجاوز به عنف گزارش شده به مقامات رسمی، افرادی هستند که به نوعی با بزه‌دیده آشنا بوده‌اند (Hagan, 2002: 221). البته شماری از پژوهشها حکایت از آمار ۸۸٪ در این خصوص دارند (Clarkson, 2005: 195). در طیف مقابل تجاوز به عنف توسط آشنایان، تجاوز به عنف توسط غریبه‌ها^۱ قرار دارد. در نوع اخیر، هیچ سابقه آشنایی میان بزه‌دیده و مرتکب وجود ندارد.

۲. تجاوز دسته‌جمعی یا گروهی:^۲ در تجاوز به عنف گروهی، دو یا چند نفر در یک مکان و در یک بازه محدود زمانی به یک یا چند نفر تجاوز می‌نمایند. این نوع از تجاوز به عنف معمولاً با خشونت همراه است و با افزایش تعداد اعضای گروه، امکان ارتکاب و توسل به خشونت فزونی می‌یابد (Vetten, 2005: 34). در مقابل تجاوز به عنف گروهی، تجاوز به عنف انفرادی قرار دارد که در آن فردی به تنهایی مبادرت به ارتکاب تجاوز به عنف می‌نماید. علاوه بر آنکه این امکان وجود دارد که تجاوز به عنف را با توجه به مقسمهای گوناگونی چون وجود یا عدم وجود سابقه آشنایی میان بزه‌دیده و بزه‌کار و یا تعداد بزه‌کاران به انواع مختلفی تقسیم نمود. همچنین می‌توان به طور ویژه و با در نظر گرفتن حالات و شرایط بزه‌کاران، طبقه‌بندی متفاوتی ارائه کرد.

گفتار دوم: انواع مرتکبان تجاوز به عنف

برای مرتکبان تجاوز به عنف طبقه‌بندی‌های گوناگونی وجود دارد که در این گفتار به دو دسته از آنها اشاره می‌شود.

۲-۱. طبقه‌بندی گروث^۳ از متجاوزان به عنف

گروث در کتاب «مردانی که تجاوز می‌کنند»^۴ می‌نویسد: «در هر تجاوزی دست کم

1. Stranger rape.
2. Gang rape.
3. Groth.
4. Men who rape.

یکی از سه مؤلفه خشم، قدرت و سادیسم وجود دارد. بنابراین می‌توان با توجه به این سه مؤلفه تجاوزها و متجاوزان را به سه گروه تقسیم نمود (Siegel, 2003: 326):

۱. تجاوز خشم‌محور:^۱ علت اصلی این نوع تجاوز، تخلیه خشم و ناراحتی است تا ارضای تمایلات جنسی (Ibid.: 327). متجاوزان خشمگین از حجم بسیار بالایی از خشونت علیه بزه‌دیدگان استفاده می‌کنند. برخلاف تصور، هرچند بزه‌دیدگان این نوع تجاوز، در مقایسه با انواع دیگر تجاوز، متحمل میزان بیشتری از خشونت و آسیب‌های جسمی می‌شوند، از حیث سلامت روانی، صدمه کمتری می‌بینند؛ زیرا ایراد ضرب و شتم شدید از سوی بزه‌کار و نمایان شدن آثار آن روی بدن قربانی، همدردی اجتماعی با او را افزایش می‌دهد، در نتیجه میزان احساس شرم در این گروه از بزه‌دیدگان تجاوز به عنف در مقایسه با انواع دیگر کمتر است (Ibid.). گروه معتقد است که حدود ۴۰٪ از تجاوزها و متجاوزان در این دسته جای می‌گیرند (Ibid.).

۲. تجاوز قدرت‌محور:^۲ در این نوع تجاوز، بزه‌کار خواهان استیلا جنسی بر بزه‌دیده خویش است. به عبارت بهتر، هدف اصلی تجاوز، به دست آوردن سلطه جنسی بر قربانی است. در این نوع نیز ارضای تمایلات جنسی مسئله اصلی نیست (Hagan, 2002: 221). بیشتر متجاوزان قدرت‌محور از خشونت استفاده ابزاری می‌نمایند، در نتیجه حجم خشونت استفاده‌شده نسبتاً کم است و این امر به نوبه خود منجر به افزایش میزان آسیب روانی بزه‌دیدگان می‌شود؛ زیرا با فقدان وجود آثار ضرب و جرح روی بدن قربانی، میزان حس‌ترحم و همدردی اجتماعی با وی کاهش می‌یابد و مسئله اثبات تجاوز نیز با مشکل روبه‌رو می‌شود (Siegel, 2003: 327). گروه ۵۵٪ از تجاوزها را در این گروه جای می‌دهد (Hagan, 2002: 225).

۳. تجاوز سادیستی:^۳ در این نوع تجاوز، دو مؤلفه خشونت و تمایلات جنسی در کنار هم قرار دارند؛ به این معنا که متجاوز، بزه‌دیده را شبیه کسی می‌پندارد که

1. Anger rape.
2. Rape power.
3. Sadistic rape.

از او تنفر دارد. از این رو با ارتکاب تجاوز و شکنجه وی از خشم خود فرو می‌کاهد و در همان حال از انجام این عمل، لذت جنسی می‌برد (Siegel, 2003: 327)، تنها ۵٪ از متجاوزان در این طبقه قرار دارند (Hagan, 2002: 225).

۲-۲. طبقه‌بندی تلفیقی

با توجه به شواهد موجود و همچنین با در نظر گرفتن تقسیم‌بندی گروث و نیز تقسیم‌بندی جان کنراد از مجرمان جرایم خشونت‌آمیز، می‌توان متجاوزان به عنف را به چهار گروه تقسیم کرد:

۱. افرادی که تحت تأثیر انگاره‌های فرهنگی، مرتکب این جرم می‌شوند. نمونه بارز چنین امری را می‌توان در فرهنگهایی جستجو کرد که در آنها زنان به مثابه مایملک جنسی شوهران به حساب می‌آیند، در نتیجه مرد از نظر فرهنگی مجاز است تا هر زمان که اراده کند، بدون در نظر گرفتن رضایت و میل زن، با او رابطه جنسی داشته باشد.

۲. متجاوزانی که برای فرار از حالت تحقیر و سرخوردگی یا خشمی که به مناسبت درگیری در کنشها و واکنشهای اجتماعی دچار آن شده‌اند، مرتکب تجاوز به عنف می‌شوند.

۳. بزهکارانی که به خاطر سرگشتگی اجتماعی مرتکب این جرم می‌شوند. به این معنا که در برخی از جوامع که در حوزه هنجارهای اخلاق جنسی دچار مشکلاتی هستند، به دلیل بروز اشکال در رسیدن به تفسیر واحد از کنشها، امکان سوء تعبیر بالا رفته، در نتیجه امکان بروز تجاوز به عنف افزایش می‌یابد. گاهی امکان دارد که فردی، کنش شخص مقابل خود را به نوعی دعوت ضمنی به برقراری رابطه جنسی تلقی نماید حال آنکه مقصود آن فرد چیز دیگری بوده است.

۴. متجاوزان بیماری که به دلیل مشکلات روانی مرتکب این عمل می‌شوند. مصداق بارز آنها کسانی هستند که از آزار جنسی قربانی و نه انجام عمل جنسی با او لذت می‌برند. این اشخاص دچار سادیسیم جنسی هستند.

تا دهه ۱۹۷۰ بیشتر جرم‌شناسان، علت اصلی وقوع تجاوز به عنف را در حرکات تحریک‌آمیز بزه‌دیده جستجو می‌کردند، اما امروزه این دیدگاه شدیداً به چالش

کشیده شده است، به طوری که اعتقاد به این مسئله در زمرهٔ کلیشه‌های نادرست دربارهٔ تجاوز به عنف به شمار می‌آید که در گفتار بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

گفتار سوم: تجاوز به عنف، کلیشه‌های نادرست و آمار جنایی

دربارهٔ شماری از جرایم از جمله تجاوز به عنف، کلیشه‌های نادرستی وجود دارد، تصوّراتی که در بسیاری مواقع، هم بر روی رفتار مردم عادی و هم بر روی رفتار و عملکرد نهادهای مسئول اعم از قضایی و انتظامی تأثیر می‌گذارد. در این گفتار، نخست، تعدادی از این کلیشه‌ها بررسی شده و سپس به مسئلهٔ آمار جنایی تجاوز به عنف پرداخته خواهد شد.

۳-۱. تجاوز به عنف و کلیشه‌های نادرست

تعداد و محتوای این کلیشه‌ها، با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی هر جامعه متفاوت است. اما به نظر می‌رسد که برخی از آنها جنبهٔ همگانی تری داشته باشد که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

کلیشهٔ نادرست: تجاوز به عنف یک عمل صرفاً جنسی است.

واقعیت: تجاوز به عنف یک عمل مطلقاً جنسی نیست، بلکه رفتار خشونت‌آمیزی است که در آن از اعمال و رفتارهای جنسی به عنوان یک ابزار استفاده می‌شود (Duncan, 2005: 2).

کلیشهٔ نادرست: بیشتر متجاوزان به عنف، هیچ سابقهٔ آشنایی با بزهدیده ندارند.

واقعیت: تحقیقات نشان می‌دهد که شمار قابل توجهی از تجاوزهای به عنف توسط کسانی انجام می‌شود که به نوعی با بزهدیده سابقهٔ آشنایی دارند (Ibid.).

کلیشهٔ نادرست: بیشتر مرتکبان تجاوز به عنف دچار مشکلات روانی و

شخصیتی بوده و معمولاً به اقشار فرودست جامعه تعلق دارد.

واقعیت: یافته‌ها حکایت از آن دارد که متغیرهایی چون سطح تحصیلات، نوع

شغل و طبقهٔ اجتماعی تأثیر معناداری بر ارتکاب یا عدم ارتکاب تجاوز به عنف

ندارند (Ibid.: 3).

کلیشه نادرست: تنها زنان خاصی در معرض بزه‌دیدگی تجاوز به عنف قرار دارند. واقعیت: هر زنی به صورت بالقوه در معرض بزه‌دیدگی تجاوز به عنف قرار دارد (Green, 2005: 1).

کلیشه نادرست: زنان با نوع لباس و آرایش خود، مرتکبان تجاوز به عنف را به ارتکاب جرم تحریک می‌نمایند.

واقعیت: علت بیشتر موارد تجاوز به عنف، چیزی فراتر از نوع لباس و نحوه آرایش بزه‌دیدگان است (Ibid.: 6).

۳-۲. آمار جنایی و تجاوز به عنف

آمار جنایی در مورد تجاوز به عنف، چندان قابل اعتماد نیست؛ زیرا بسیاری از بزه‌دیدگان بنا به دلایلی همچون: ۱. وجود سابقه آشنایی با بزه‌کار؛ ۲. ترس از ملامت عمومی و وقوع بزه‌دیدگی ثانویه در جریان دادرسی به معنای اعم؛ ۳. ترس از انتقام‌جویی بزه‌کار به دلیل بی‌اعتمادی به کارایی نهادهای مسئول در پیگیری قضیه و ۴. عدم تلقی و تفسیر رفتار مرتکب به عنوان تجاوز از سوی بزه‌دیده به ویژه در مواردی که به نوعی میان بزه‌دیده و بزه‌کار سابقه آشنایی وجود دارد، هر چند که بنا بر ضوابط قانونی تجاوز محسوب می‌شود. بنابراین درباره وقوع تجاوز به عنف از سوی بزه‌دیده به نهادهای مسئول گزارشی ارائه نمی‌شود. در نتیجه رقم سیاه تجاوز به عنف بسیار بالا و قابل توجه است.

گفتار چهارم: ریشه‌های تجاوز به عنف

۴-۱. آنومی اجتماعی

در هر جامعه‌ای، نظام هنجاری مورد وفاق، خواه در وجه اجتماعی و خواه در وجه اخلاقی دارای چهار نوع کارکرد می‌باشد:

۱. تنظیم رفتار افراد: از آنجا که هنجارها، الگوهای رفتار هستند، نظام هنجاری، رفتار افراد را از حیث آنکه هر فرد در هر موقعیتی چه رفتاری را باید انجام دهد، تعیین و تنظیم می‌نماید.

۲. ایجاد همبستگی اجتماعی: وجود نظام هنجاری مورد وفاق، میزان شباهت افراد را به یکدیگر افزایش می‌دهد و هرچه شباهت افراد به هم بیشتر باشد، همبستگی اجتماعی قوی‌تر خواهد شد.

۳. پیش‌بینی پذیرتر کردن رفتار افراد: پذیرش هرچه بیشتر هنجارها به عنوان الگوهای رفتاری از سوی مردم، کنش و واکنش آنها را در مقابل یکدیگر قابل پیش‌بینی‌تر می‌نماید.

۴. قابل فهم‌تر کردن رفتار افراد: وجود الگوهای رفتاری مورد وفاق در سطح جامعه به مردم کمک می‌کند تا بهتر بتوانند کنشها و واکنشهای یکدیگر را درک و فهم کنند.

از یک سو، بنا بر نظر دورکیم،^۱ در هر جامعه‌ای به هنگام گذر از مرحله سنتی که در آن تقسیم کار ساده است، به مرحله مدرن که ویژگی آن تقسیم کار پیچیده می‌باشد، حالتی به وقوع می‌پیوندد که در آن جامعه نه یکدست سنتی است و نه یکدست مدرن. در چنین شرایطی نه نظام هنجاری پیشین از قوت و استحکام برخوردار است و نه نظام هنجاری جدید کاملاً جا افتاده است. در چنین شرایطی که دورکیم آن را آنومی^۲ نام نهاده است (Scott, 2006: 10-11)، جامعه دچار بی‌هنجاری و یا خلأ هنجاری می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، از تعداد و دامنه هنجارهای مورد وفاق به مقدار زیادی کاسته می‌شود. این پدیده، در کل نظام هنجاری از جمله هنجارهای اخلاقی قابلیت وقوع دارد. در زمان آنومی، پنج حادثه در سطح جامعه رخ می‌دهد:

۱. جامعه به سمت بدترین نوع فردگرایی، یعنی فردگرایی خودخواهانه^۳ گرایش می‌یابد (Ibid.: 10).

۲. با توجه به کم شدن میزان هنجارهای مورد وفاق، گستره و شدت کنترل اجتماعی کاهش می‌یابد.

۳. همبستگی اجتماعی تضعیف می‌شود.

1. Durkheim.
2. Anomie.
3. Egoism.

۴. قابلیت پیش‌بینی‌پذیری رفتار افراد کاهش می‌یابد.

۵. قدرت افراد در فهم و درک رفتارهای متقابل کاهش می‌یابد.

بر اساس یافته‌ها، در کشورهایی که حرکت به سمت برابری جنسیتی را آغاز می‌کنند، نرخ تجاوز به عنف به صورت مقطعی افزایش می‌یابد (Siegel, 2003: 329). همچنین نرخ وقوع این جرم در محله‌هایی که در آنها شمار خانواده‌های گسسته و تعداد مهاجران زیاد است، در مقایسه با محله‌هایی که دارای چنین ویژگی‌هایی نیستند بیشتر است (Baron, 1987: 469). همچنین در سطح روابط میان‌فردی، تجاوز به عنف در برخی موارد به دلیل بدفهمی در روابط متقابل واقع می‌شود. از سویی در حالی که بزه‌دیده رفتار و گفتار خود را بهنجار تلقی می‌کند، در همان زمان شخص مرتکب، رفتار و گفتار طرف مقابل را به نوعی، حمل بر دعوت ضمنی به برقراری رابطه جنسی می‌نماید (Smith, 2004: 168). در تمام این موارد که به نوعی جنبه آنومیک دارند به دلیل فقدان یک نظام هنجاری تثبیت یافته، امکان پیش‌بینی و فهم کنشها و واکنشهای مرتبط با حوزه جنسیتی کاهش می‌یابد. بنابراین کنش‌گران از درک درست معنای کنشهای یکدیگر عاجز می‌مانند و امکان وقوع اعمال مجرمانه از جمله تجاوز به عنف افزایش می‌یابد.

۲-۴. نظریه جامعه‌پذیری مردانه^۱

در رابطه با تفاوت میان دو مفهوم جنس و جنسیت، گیدنز می‌گوید:

... به طور کلی، جامعه‌شناسان از اصطلاح جنس^۲ برای اشاره به آن دسته از تفاوت‌های کالبدی و فیزیولوژیک استفاده می‌کنند که بدن مرد و زن را تعریف و مشخص می‌کنند. در مقابل جنسیت^۳ به تفاوت‌های روان‌شناختی، اجتماعی و فرهنگی مذکرها و مؤنثها مربوط می‌شود. جنسیت به افکار و مفاهیمی درباره مردانگی و زنانگی مربوط می‌شود که به صورت اجتماعی بر ساخته می‌شوند و ضرورتاً محصول مستقیم جنس زیست‌شناختی فرد نیست. تمایز میان جنس و جنسیت تمایزی بنیادی است چون بسیاری از تفاوت‌های میان مذکرها و مؤنثها،

1. Male socialization.
2. Sex.
3. Gender.

در جوامعی که تصویر ارائه شده از «مردانگی» مبتنی بر صفاتی چون زورگویی، خشونت‌ورزی و سلطه‌گری باشد و در نقطه مقابل آن، «زنانگی» در لطافت، انقیاد و ابزار تولید مثل بودن خلاصه شود، پسران از کودکی می‌آموزند که می‌باید خشن، زورگو و مسلط باشند و زنان را به عنوان مایملک جنسی خود به حساب آورند (Siegel, 2003: 329). در چنین فرهنگهایی بی‌بندوباری جنسی مردانه نه تنها عملاً با واکنش شدیدی از سوی جامعه روبه‌رو نمی‌شود، بلکه در برخی مواقع به نوعی تشویق نیز می‌شود (Ibid.: 329). در چنین جوامعی، مردانی که نتوانند از روشهای مورد قبول جامعه، خود را با الگوی مردانگی تطبیق دهند، برای اثبات مردانگی خود و نزدیک شدن به الگوی مقبول و موجود از «مردانگی» در جامعه، مرتکب تجاوز به عنف می‌شوند (Ibid.).

۳-۴. نظریه یادگیری اجتماعی^۱

بر اساس این نظریه، تجاوز به عنف، مانند سایر جرایم خشونت‌آمیز، رفتاری آموختنی است؛ یعنی مردان از راههای گوناگون به ویژه از طریق ارتباط با گروه همسالان، رسانه‌های گروهی و... راه و رسم و شیوه‌های تجاوز کردن را می‌آموزند (Ibid.: 320). اصولاً در جوامعی که در آنها فرهنگ خشونت پر دامنه است و همه افراد از دولتمردان گرفته تا نخبگان غیر دولتی، از سطح مدارس گرفته تا نشریات و رسانه‌های همگانی، خشونت را به نوعی تقدیس می‌نمایند، نرخ قتل و تجاوز به عنف بالاست (Baron, 1987: 469). پیروان نظریه یادگیری اجتماعی جرم در این حوزه بر تأثیر آثار پورنوگرافی بر نرخ تجاوز به عنف تأکید زیادی دارند. از منظر ایشان با توجه به اینکه در آثار پورنوگرافی اولاً زنان به نوعی تحقیر می‌شوند و ثانیاً خشونت‌ورزی در انجام اعمال جنسی تلویحاً ترویج می‌شود، معتقدند کسانی که به صورت مکرر و مداوم به تماشای چنین آثاری می‌پردازند، مدلی از رابطه جنسی را به صورت امری عادی و طبیعی می‌پذیرند که در آن زنان همزمان مورد تحقیر و خشونت قرار

1. Social learning theory.

می‌گیرند و پیاده کردن چنین الگویی در جهان واقع چیزی جز ارتکاب تجاوز به عنف نیست (Ibid.: 468). ناگفته نماند که درباره وجود رابطه مستقیم میان تماشای آثار پورنوگرافی و ارتکاب تجاوز به عنف سه نظر وجود دارد و شگفت آنکه تمامی این نظرها به نوعی بر یافته‌های پژوهشی استوار می‌باشند. در حالی که گروهی معتقد به وجود رابطه مستقیم میان تماشای آثار پورنوگرافی و ارتکاب تجاوز به عنف هستند، عده‌ای دیگر وجود چنین رابطه‌ای را مطلقاً انکار می‌نمایند و برای تأیید نظر خود به کشور ژاپن اشاره می‌نمایند؛ زیرا از یک سو آثار هرزه‌نگاری در این کشور بدون محدودیت قانونی در دسترس عموم قرار دارد. از سوی دیگر، نرخ تجاوز به عنف در ژاپن پایین است (Hagan, 2002: 470). اما شمار دیگری از پژوهشگران، با تقسیم آثار هرزه‌نگاری بر اساس محتوای آنها به دو دسته خشونت‌آمیز و غیر خشونت‌آمیز، بر این اعتقادند که میان تماشای آثار هرزه‌نگاری با محتوای خشونت‌آمیز و ارتکاب تجاوز به عنف رابطه مستقیم وجود دارد، حال آنکه چنین رابطه‌ای در خصوص تماشای آثار هرزه‌نگاری غیر خشونت‌آمیز وجود ندارد (Ibid.).

اصولاً هر یک از این نظریه‌ها، به تنهایی قادر به توضیح بی‌کم‌وکاست علل وقوع تجاوز به عنف نیست، بلکه تبیین دقیق‌تر به منظور دستیابی به تدوین یک راهکار جامع پیشگیری نیازمند ترکیب این نظریه‌ها و به کارگیری مدلی ترکیبی از انواع پیشگیریهاست که به آنها پرداخته خواهد شد.

گفتار پنجم: پیشگیری از تجاوز به عنف

بر اساس مدل تونری^۱ و فرینگتون^۲

بر اساس دیدگاه تونری و فرینگتون، اصولاً چهار گونه پیشگیری از جرم وجود دارد که عبارتند از: پیشگیری وضعی، پیشگیری رشدمدار، پیشگیری اجتماعی و پیشگیری کیفری (Muncie, 2006: 87). آنها همچنین بر این اعتقادند که هیچ یک از روشهای مذکور به تنهایی از کارآمدی لازم برخوردار نیست و تنها زمانی می‌توان

1. Tonry.
2. Farrington.

در مورد هر جرم، به پیشگیری مؤثر دست یافت که به طور توأمان از هر چهار نوع روش پیشگیری استفاده شود، در نتیجه مدل پیشنهادی تونری و فرینگتون، عبارت است از: استفاده همزمان از هر چهار گونه پیشگیری یادشده در مورد هر جرم (Ibid.) از جمله تجاوز به عنف که در این گفتار به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۵-۱. پیشگیری وضعی از تجاوز به عنف

پیشگیری وضعی عبارت است از «تغییر در موقعیتهای خاصی که احتمال ارتکاب جرم در آن زیاد است به منظور دشوار کردن، پرخطر کردن یا جاذبه‌زدایی برای کسانی که قصد ارتکاب دارند» (ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۸۹). در این نوع پیشگیری، هدف اصلی از یک سو کاهش فرصت ارتکاب جرم و از سوی دیگر افزایش مخاطرات ارتکاب جرم برای بزهکار است (Muncie, 2006: 87). لذا با توجه به اهداف پیشگیری وضعی از جرم، به ویژه تجاوز به عنف می‌توان موارد زیر را بیان نمود:

۱. گسترش ظرفیت ناوگان حمل و نقل شهری و بین شهری به نحوی که برای تمامی مسیرها و ساعات شبانه روز، وسایل نقلیه عمومی در اختیار شهروندان قرار داشته باشد؛

۲. تشویق و تسهیل آموزش ورزشها و مهارتهای رزمی برای بانوان؛

۳. نصب دوربینهای نظارتی در معابر و اماکن عمومی، با رعایت حقوق و آزادیهای فردی و جمعی؛

۴. ممنوعیت خرید و فروش و نگهداری هر نوع سلاح گرم و سرد؛

۵. ایجاد تسهیلات به منظور خرید اسپریهای اشک‌آور برای زنان و دختران؛

۶. تأسیس مراکز امداد تلفنی حتی المقدور متشکل از نیروی انتظامی، مددکاران اجتماعی و نیروهایی از مؤسسات مردم‌نهاد برای مداخله در خشونت‌های خانگی به ویژه خشونت جنسی.

۵-۲. پیشگیری رشدمدار از تجاوز به عنف

در پیشگیری رشدمدار، گرایش‌ها و رفتارهای فردی در مرکز توجه قرار دارد و مقصود اصلی در این نوع پیشگیری، کاهش وقوع جرم از راه تأثیرگذاری بر روی

گرایشها و رفتارهای فرد اعم از بزهکار و بزه‌دیده است. به طور کلی، در این نوع پیشگیری تمرکز بر روی کودکان و دوران کودکی است (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۳: ۵۷۹). لذا با توجه به ماهیت پیشگیری رشدمدار و در مورد بزه تجاوز به عنف می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. آموزش برابری جنسیتی به کودکان و نوجوانان در تمامی مقاطع تحصیلی؛
 ۲. ترویج برابری جنسیتی در رسانه‌های همگانی؛
 ۳. گسترش مراکز مشاوره در تمام شهرها و روستاها و تشویق مردم برای مراجعه به این مراکز؛
 ۴. بسیاری از بزه‌دیدگان تجاوز به عنف، به نوعی احساس شرمندگی اجتماعی می‌کنند. بنابراین باید با رعایت ملاحظات فرهنگی هر جامعه، هم از طریق رسانه‌های جمعی در این باره شرم‌زدایی صورت پذیرد و هم به صورت قانونی و با قرار دادن جرم تجاوز به عنف در زمره جرایم علیه تمامیت جسمانی و خارج کردن آن از دایره جرایم علیه اخلاق و عفت عمومی، به فرایند شرم‌زدایی از قربانیان یاری رسانید تا اولاً پیامدهای روانی و اجتماعی ناشی از وقوع این جرم بر روی بزه‌دیدگان کاهش یابد و ثانیاً احتمال گزارش‌دهی موارد وقوع تجاوز به عنف از سوی بزه‌دیدگان افزایش یابد.
- بدیهی است که منظور از شرم‌زدایی، از بین رفتن قبح اعمال منافی عفت نیست، بلکه اولاً اعمال مجازات بر بزهکار و ثانیاً کاهش فشار روانی از بزه‌دیده است.

۳-۵. پیشگیری اجتماعی از تجاوز به عنف

در پیشگیری اجتماعی، تلاش بر آن است تا با تأثیرگذاری بر روی چهار بُعد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه، از ارتکاب جرم جلوگیری شود. در مورد تجاوز به عنف و در چارچوب پیشگیری اجتماعی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اصولاً هر چه عضویت و وابستگی فرد به گروه‌های غیر مجرمانه افزایش یابد، به همان نسبت احتمال ارتکاب جرم کاهش می‌یابد، بنابراین کمک به بسط و

گسترش نهادهای مردمی و سازمانهای غیر دولتی به ویژه در محله‌هایی که از بی‌سامانی اجتماعی رنج می‌برند، می‌تواند بسیار مؤثر واقع شود.

۲. تشویق اقوام، آشنایان و همسایه‌ها نسبت به گزارش موارد خشونت‌های جنسی که در درون خانواده‌ها رخ می‌دهد، البته بدون نقض حق هر شهروند بر داشتن خلوت شخصی.

۴-۵. پیشگیری کیفری از تجاوز به عنف

وجود قانون مجازات به خودی خود، نوع جرم‌انگاریهای صورت گرفته و نیز نحوه اعمال قانون در خلال کارکرد نظام عدالت کیفری، به نوعی دارای صبغه پیشگیرانه است و خود به پیشگیری عام و پیشگیری خاص قابل تقسیم می‌باشد. در نتیجه می‌توان با در نظر گرفتن ماهیت و سازوکار پیشگیری کیفری از یک سو و بزه تجاوز به عنف از سوی دیگر به موارد زیر اشاره نمود:

۱. در عالم واقع، کنشهای مجرمانه‌ای با دلالت‌های جنسی به وقوع می‌پیوندد که به رغم تطبیق نداشتن با تعریف کلاسیک تجاوز به عنف، دارای پیامدهای روانی، عاطفی و حتی اجتماعی همسان و یا تقریباً یکسان با پیامدهای ناشی از وقوع تجاوز به عنف در مفهوم کلاسیک آن برای بزه‌دیده می‌باشد. در این راستا و به عنوان نمونه می‌توان به موارد تجاوز دهانی و... اشاره نمود. بنابراین به نظر می‌رسد اکتفا به تعریف کلاسیک از تجاوز به عنف و عدم توجه به کنشهای مجرمانه اجبارآمیز با دلالت‌های جنسی مانند مصداقی که در بالا بیان شد، به نوعی نادیده گرفتن بزه‌دیدگان چنین رفتارهایی می‌باشد. در نتیجه شایسته است که قانون‌گذار با توجه به حالات مختلفی از کنشهای اجبارآمیز با دلالت جنسی که در بیرون اتفاق می‌افتد و با توجه به پیامدهای روانی، عاطفی، اجتماعی و جسمانی چنین اعمالی بر روی بزه‌دیدگان، مبادرت به جرم‌انگاری تجاوز به عنف به صورت درجه‌ای نماید و در قانون مجازات، چندین نوع تجاوز به عنف (متنوع‌سازی عنصر مادی) را با مجازات‌های متفاوت و متناسب با پیامدهای عمل مورد نظر، جرم‌انگاری کند تا بدین وسیله، دستگاه عدالت کیفری بتواند به صورت دقیق‌تر نسبت به رفتارهای

مجرمانه‌ای که در خارج رخ می‌دهد، پاسخ دهد.

۲. مفهوم «رضایت» در تعریف جرم تجاوز به عنف، از اهمیت به سزایی برخوردار می‌باشد. بنابراین تبیین دقیق این مفهوم در متن قانون مجازات بسیار حیاتی است و اصولاً استفاده مبهم از مفاهیم در امور کیفری که مبتنی بر رعایت اصل قانونی بودن جرم و مجازات با هدف حمایت از حقوق شهروندان است، اقدامی ناشایست می‌باشد.

۳. تأسیس دایره ویژه مبارزه با تجاوز به عنف در پلیس و استفاده از افسران و کادرهای آموزش دیده زن در این دایره.

۴. ایجاد شعب مخصوص برای رسیدگی به تجاوز به عنف در دادسراها و دادگستریها و استفاده از دادیاران، بازپرسان و قضات زن.

نتیجه گیری

۱. هر چند تجاوز به عنف، به مثابه یک جرم، پیشینه‌ای طولانی دارد، تعریف و تحدید این بزه در نظامهای حقوقی یکسان نیست و بسته به تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در هر کشور دستخوش دگرگونی شده است.

۲. تجاوز به عنف بر خلاف تصور رایج، یک جرم جنسی نیست، بلکه جرمی خشونت‌بار است که در آن از امور جنسی به عنوان یک ابزار استفاده می‌شود.

۳. به نظر می‌رسد که در ارتکاب بزه تجاوز به عنف، عوامل اقتصادی مانند فقر یا احساس بی‌عدالتی چندان مؤثر نباشد. در مقابل مؤلفه‌های فرهنگی همچون تصور عمومی از «مردانگی» و «زنانگی» و نیز عوامل اجتماعی نظیر محتوای قواعد اخلاقی و نیز میزان و دامنه وفاق بر روی قواعد اخلاقی از تأثیرگذاری بیشتری برخوردار هستند.

۴. هرگونه راهبرد پیشگیرانه در خصوص این جرم، باید با در نظر گرفتن تمامی انواع پیشگیری تدوین و طراحی شود.

کتاب شناسی

۱. آشوری، محمد، عدالت کیفری، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۶ ش.
۲. ابراهیمی، شهرام، جرم‌شناسی پیشگیری، تهران، میزان، ۱۳۹۰ ش.
۳. سلیمانی، حسین، «مجازات‌ها در حقوق کیفری یهود»، *مجله هفت آسمان*، شماره ۹-۱۰، ۱۳۸۰ ش.
۴. گیدنز، آنتونی، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نی، ۱۳۸۶ ش.
۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، «پیشگیری عادلانه از جرم»، *علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)*، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
6. Ashworth, A., *Principles of Criminal Law*, 5th ed., New York, Oxford University Press, 2006.
7. Australian Institute of Criminology, *Preventing Crime in Australia 1990-2002*, 2009, in <http://www.aic.gov.au> .
8. Baron, Larry, et al, "Four Theories of Rape: A Macro Sociological Analysis", *Social Problems*, No. 5, December 1987.
9. Carrabine, Eamonn, et al, *Criminology*, New York, Routledge, 2004.
10. Cavendish Lawcard Series, *Criminal Law*, 5th ed., London, Rutledge, 2006.
11. Clarkson, CMV, *Understanding Criminal Law*, 4th ed., London, Thomson, 2005.
12. Duncan, Chappell, *Rape, Violence Prevention today*, No. 1, October 1992.
13. Elliott, C., et al., *Criminal Law*, 8th ed., London, Pearson, 2010.
14. Grander, Thomas, et al., *Criminal Law*, 9th ed., London, Thomson, 2006.
15. Green, Gillian, "Rape Myths", *California Coalition Against Sexual Assault*, 2005.
16. Hagan, Frank, *Introduction to Criminology*, 5th ed., Belmont, Wadsworth, 2002.
17. Muncie, John, et al., *The Sage Dictionary of Criminology*, 2nd ed., London, Sage, 2006.
18. Scheb, John, et al., *Criminal Law*, Belmont, Wadsworth, 1999.
19. Scott, John, *Sociology*, New York, Rutledge, 2006.
20. Siegel, Larry, *Criminology*, 8th ed., Belmont, Wadsworth, 2003.
21. Smith, Merrill, *Encyclopedia of Rape*, London, Greenwood Press, 2004.
22. Vetten, Lisa, et al., "Gange Rape", *SA Crime Quarterly*, No. 12, June 2005.

موجز المقالات

الحقوق الرئيسيّة للمجنيّ عليه في عمليّة المحاكمة الجزائيّة

- محمّد الأشوري (أستاذ بكلّيّة القانون والعلوم السياسيّة بجامعة طهران)
- ابوالقاسم خداداي (دكتوراه بفرع قانون العقوبات وعلم الإجرام من جامعة طهران)

اقتراف الجريمة ضدّ أيّ شخص كان، إضافة إلى أنّه يُسفر عن خسائر شتّى على المجنيّ عليه أعني البدنيّة والماليّة والنفسيّة من جهة، يوقعه في مشاكل وصعوبات منوّعة وملازمة للمراكز الطبيّة والأمنيّة والقضائيّة ومن أخرى، يواجه المجنيّ عليه عدداً من المتدخلين في شؤونه والملفّات المختلفة الجزائيّة والحقوقية والإداريّة وغيرها. وفي هذه الحالة لا يستقرّ المجنيّ عليه على المستوى المادّي والنفسيّ السابق، وحدوث هذا الأمر ناجم عن الخسائر الملحقة عليه. فعليه تشييد حقوق المجنيّ عليهم في مسيرة المحاكمة الجزائيّة لا بدّ وأن يؤسّس، إضافة إلى معرفة مشاكلهم وحاجاتهم، على أساس متين. لا ريب أنّ رعاية الكرامة والقيمة الإنسانيّة السامية التي من الحقوق الهامّة والمساوية وغير القابلة للنقل للمجنيّ عليه، تعتبر مبنى أساساً في هذا الصعيد. هذه الحقوق تشمل على حقوق أساسيّة ثلاثة هي أولاً، المعرفة وثانياً، التضامن والحماية وثالثاً، دفع الخسارة إلى المجنيّ عليه. ودراستنا هذه تدور حول أبعاد ومصاديق هذه الحقوق الثلاثة.

المفردات الرئيسية: حقّ المجنبيّ عليه، الحفاظ على كرامة الإنسان، مسيرة المحاكمة الجزائية، الحقوق الناظرة إلى المعرفة، حقوق التضامن والحماية، الحقوق الناظرة إلى دفع الخسارة إلى المجنبيّ عليه.

مفهوم النفي وماهيّته

- محمّد شمس ناتري (أستاذ مساعد بجامعة طهران، برديس قم)
- منصوره قنبريان بانوئي (ماجستيرة في فرع قانون العقوبات وعلم الإجرام)

يعتبر النفي كأحد ردود الفعل ضدّ الجريمة وله معانٍ لغويّة واصطلاحية عديدة والتي بعضها يفترق عن الآخر جدلاً إلى حدّ يشكل الأمر ويحير القانونيين في هذا المجال. فذكر الفقهاء تعاريف كثيرة للنفي وهذه الكثرة تعرب عن الجرائم الكثيرة التي يعتبر النفي كعقوبة لها. كما نرى هذه الخلافات عند القانونيين من ناحية المصطلح. وتجدر الإشارة إلى أنّ ضمن هذه الخلافات في تعريف النفي، هي هنا خلافات في مصطلحات «الإقامة الجبرية» و«المنع من الإقامة» حول النفي، فزادت المسألة غموضاً وإبهاماً. وكما حدث الخلاف في أنّه هل النفي يعدّ عقوبة أو إجراءً أميناً. فعلى غرض الوصول إلى مفهوم النفي وحقيقته، استهدفت الدراسة الحالية الإجابة عن التساؤلات التالية: ما هو مفهوم النفي وماهيّته؟ هل النفي هو نفس «الإقامة الجبرية» ويعتبر عقوبة؟ والذي يبدو في نهاية المطاف هو أنّ النفي الذي معناه الإبعاد والإلزام بالإقامة الجبرية في مكان معيّن، له ماهية ذو حيثيتين: العقوبة والإجراء الأمنيّ، وعند تصنيف الجرائم وتنوعها يمكن أن يلاحظ كجزءٍ حدّيّ أو تعزيريّ أو وقائيّ.

المفردات الرئيسية: النفي، الإقامة الجبرية، المنع من الإقامة، الإجراءات الأمنية، العقوبة.

التزوير في نطاق تقنية المعلومات والاتّصالات

- فاطمة فنّاد
- أستاذ مساعد بجامعة العلم والثقافة

لا يرتاب أحد أنّ الورود إلى عصر تقنية المعلومات والاتّصالات قد أسفر عن مشاكل

كثيرة أمام المجتمعات الإنسانيّة. ومقارناً مع تطوّر مناهج الحياة وأساليبها الاجتماعيّة نشاهد التقدّمات الهائلة في حقل اقتراح الجريمة. ففي عصرنا الراهن نرى أشكال حديثة من جريمة التزوير في الفضاء الإلكترونيّ، هذه الجرائم التي يقترفها الإحصائيّون المجرمون ومكافحة هذه الأنماط من الجرائم تحتاج إلى اكتساب شتّى المهارات العلميّة والعمليّة. لقد طرحت سمات وأركان التزوير الإلكترونيّ لأول مرّة في سنة ١٣٨٢ هـ.ش. ولحقت إلى قانون العقوبات الإسلاميّة كأحد الجرائم القابلة للاقتراح في الفضاء الإلكترونيّ. وتتمّ هذه الجريمة في نطاق تقنية المعلومات والاتّصالات مستمّدة من الأساليب التكنولوجيّة وأسفرت عن طعن صحّة وتأميّة المعلومات التي تعتبر من أهمّ أركان المجتمع المعلوماتيّ. ولا شكّ أنّ هذه القضية تمسّ بالراحة العامّة كما تزلزل المبادئ الاجتماعيّة. فهذا المقال استهدف تبين ماهيّة هذه الجريمة والتعرّف عليها مقارنة بالتزوير التقليديّ المعروف وكذلك ذكر خصائصها والطرق التي يستخدمها المجرمون في ممارسة الجريمة الإلكترونيّة. ومن المعلوم أنّ التعرّف على هذه الجريمة تساند المجتمع الحقوقيّ في سبيل تحليل صورها العمليّة والفنيّة.

المفردات الرئيسة: تقنية المعلومات، الفضاء الإلكترونيّ، المعلوم المعطى، التزوير الإلكترونيّ.

ملفّ الشخصية في قانون الجزاء الإيرانيّ والفرنسيّ

□ باقر شاملو (أستاذ مساعد بجامعة الشهيد بهشتي)

□ مهدي گوزلي (ماجستير في فرع قانون العقوبات وعلم الإجرام)

منذ فترة طويلة كانت دراسة شخصيّة الإنسان محطّ التفات الدارسين وقد طرحت رؤى شتّى في هذا الصعيد. لقد التفت الباحثون إلى أهميّة تدوين ملفّ الشخصية في عمليّة المحاكمة الجزائيّة في المنتصف الثاني من القرن العشرين وهذا الملفّ يحتوي على نتائج الدراسات والاختبارات السيكلوجيّة والطبيّة والاجتماعيّة حول الظنين أو المحكوم. فإنّ الدارسين والباحثين في حقل العدل الجزائيّ ضمن دراسة هذه النتائج وبشكل عامّ، دراسة الإجراءات المبدولة في هذا المجال، يحاولون تطبيق ومقارنة

العقوبات والإجراءات الأمنية والتربوية وعلى نحو عام، تطبيق الأحكام القضائية مع شخصية الظنين أو المجرم. فإن قانون العقوبات الإيراني التفت إلى تدوين هذا الملف في شطر من القوانين كالمادة ٢٢١ و٢٥١ من قانون العقوبات الإسلامية والمادة ٣٧١ و٣٩١ و٥٩١ و٦٣١ من مشروع قانون العقوبات الإسلامية سنة ١٣٩٠ هـ.ش. والتفت إلى ذلك في المادتين ٤٧١ و٦٤١ من النظام الداخلي لمنظمة السجون والإجراءات الأمنية والتربوية للبلد بهذا الشأن بصورة ملوحة أو مصرحة. على أي حال، ليس من الواجب تدوين هذا الملف في مراحل المحاكمة، في حين تدوين ملف الشخصية في بعض البلدان كفرنسا، في مرحلة التحقيقات التحضيرية في الجرائم الجزائية واجب وعند الحكم بالتعليق وإطلاق السراح المشروط للسجين لا بد من مراجعة ملف الشخصية. المفردات الرئيسة: ملف الشخصية، المجرم، القانون الجزائي، الإصلاح والعلاج، إعادة التأهيل.

من الرؤية الجزائية القديمة (التقليدية) إلى الرؤية الجزائية الحديثة (دراسة فكرة الرؤية الجزائية)

□ عبد الرضا جوان جعفري (أستاذ مساعد بجامعة فردوسي)
□ سيّد محمّد الساداتي (ماجستير في قانون العقوبات وعلم الإجرام بجامعة فردوسي)

تعتبر العقوبة رد فعل اجتماعي إلى الجريمة وتشتمل على فرض الألم والمشقة العامة وحبط أو خفض شأن الأفراد وبالتالي سلب حقوقهم. لذلك ممارسة هذه العقوبة تقتضي تبييناً وتبريراً لائقاً بها. وفي هذا المجال الرؤية الجزائية ومع اتجاه خلقي، من أقدم وأعرق الادعاءات في تبرير العقوبة، لكن في شطر هام من القرن العشرين الإخصائيون في علم الإجرام وباحثو الجريمة وفلاسفة قانون العقوبات اعتبروا هذا الاتجاه متروكاً وتقليدياً، ولكن العقود الأخيرة من القرن العشرين، تعرف بدورة حركة الرؤية الجزائية وإحياء هذه الفكرة القديمة من جديد، بحيث عدد غفير من ناقدتي هذه الفكرة تبدلوا إلى داعمي هذه الرؤية. الدراسة الراهنة ترمي إلى معالجة أسباب الإقبال الساخن لباحثي حقل العدل الجزائي إلى هذه الرؤية، كما تناقش سلبياتها وإيجابياتها.

المفردات الرئيسة: الرؤية الجزائرية، تبرير العقوبة من منظار الأخلاق، شرعية العقوبة الذاتية، رؤية الالتفات إلى النتيجة، حركة الرؤية الجزائرية.

مكانة المجنيّ عليه في قانون المحاكمة الجزائرية بألمانيا

□ سيد علي رضا ميركمالي

□ دكتوراه في فرع قانون العقوبات والعلوم الجنائية من فرنسا

لم تتحقّق لحدّ الآن دراسات كافية وواسعة النطاق حول المجنيّ عليه ولا توجد حمايات قانونية وقضائية منوّعة وكاملة وهذه الفئة من المجتمع لم تتلقّ من الرأي العامّ الدعم المناسب واللائق بها. وفي الواقع، لم تتحقّق لحدّ الآن دراسة ومعالجة شاملة بشأن المجنيّ عليه ومكانته، والحال أنّ تعيين دوره الحقيقيّ في قانون أصول المحاكمات الجزائيّ له أهميّة بالغة، لأنّه من الممكن بعد ممارسة هذه الدراسة وعرض تعريف حديث من مكانته، أن تتغيّر مسيرة الجزاء وتنجم تطوّرًا واسعًا في مجال المحاكمة الجزائرية. فإننا نرى في حقوق ألمانيا تعديلات قانونية لاثقة بهذا الشأن تظهر واحدة بعد أخرى. ومن أهمّ هذه التطوّرات ديمومة حضور الحكومة على غرض دفع الخسارة إلى المجنيّ عليه الذي يعتبر كمبدأ أساس في هذا المضمّار.

المفردات الرئيسة: المجنيّ عليه، الضرر والخسارة، تعويض الخسائر، المحاكمة الجزائرية، مسيرة المحاكمة الجزائرية، قانون أصول المحاكمات الجزائيّ.

المساعدات الماديّة للمجنيّ عليهم

المدعومة من ناحية المحكمة الجنائية الدولية

□ حسام الدين لساني (أستاذ مساعد بجامعة السيدة معصومة عليها السلام)

□ مرضية ديرباز (ماجستير في فرع قانون العقوبات وعلم الإجرام بجامعة مفيد)

تعتبر المحكمة الدولية الجنائية أولى محكمة جنائية دولية دائمية التي تمّ تأسيسها على نظام روما وصلاحيّتها محاكمة جرائم الإبادة العرقية والجرائم ضدّ الإنسان والجرائم الحربية والاعتداء. ولقد اعتبرت المحكمة، مساعدات منوّعة للمجنيّ عليهم منها الخدمات الطبيّة وخدمات الطبّ النفسيّ والمساعدات الماليّة لصندوق الحماية عن

المجنبيّ عليهم، وكلّ من هذه تدخل في نطاق المساعدات المادّية. الدراسة الراهنة تستهدف، وعلى ضوء قواعد هذه المحكمة، تبيين ومناقشة المساعدات المادّية المتكهنّة للمجنبيّ عليهم.

المفردات الرئيسة: قواعد المحكمة الجنائية الدولية، المساعدات المادّية، الدعم الطّبيّ، دعم الطّبّ النفسيّ، الخدمة المألّية.

التحليل الحقوقيّ - علم الإجراميّ للاغتصاب

□ أرزنگ چلبى

□ دكتوراه في قانون العقوبات وعلم الإجرام من جامعة الشهيد بهشتي

جريمة الاغتصاب من النماذج البارزة للجرائم الطبيعّية بحيث كلّ مجتمع يرى نصفاً من أعضائه على الأقلّ، أي النساء، دوماً أو بالقوّة في معرض هذه الجناية. فيمكننا أن ندرس أنواع جرائم الاغتصاب من جهتين، هما الأنواع الحقوقيّة للاغتصاب والأنواع علم الإجراميّة للاغتصاب. ولا شكّ أنّ الأنواع علم الإجراميّة في كلّ مجتمع تتحقّق على وتيرة واحدة، لكن الأنواع الحقوقيّة تختلف بالنسبة إلى مجتمع وآخر وذلك بسبب الظروف الاقتصادية والاجتماعيّة والثقافيّة. فجريمة الاغتصاب من جرائم العنف التي تُستخدم فيها الأمور الجنسيّة بمثابة آلة للجريمة. من المعلوم أنّ جذور هذه الجريمة تعود إلى الأسباب الثقافيّة والاجتماعيّة بحيث لا يوجد لها أيّ تابع اقتصاديّ إطلاقاً. ولا ريب أنّه لا تتحقّق الوقاية عن هذه الجريمة موعولاً على أسلوب واحد بل تحتاج إلى صياغة برمجة شاملة مستخدمة فيها جميع الأساليب الرادعة والوقائيّة، أي الوقاية الوضعيّة والوقاية الرشدية والوقاية الاجتماعية والوقاية الجزائيّة.

المفردات الرئيسة: الاغتصاب، الخوف من الاعتداء، اللامعيارية الخلقية، الوقاية الوضعيّة، الوقاية الاجتماعية، الوقاية الجزائيّة.

have no economic color. Rape prevention is not possible only upon one solution but rather requires a comprehensive strategy in which all prevention solutions, including: situational prevention, developmental prevention, social prevention and penal prevention, should be used.

Key words: *Rape, Social learning, Situational prevention, Social prevention, Penal prevention.*

Financial Support of the ICC from Crime Victims

- *Hesam Al-Din Lesani (Assistant professor of Hazrat Masumeh University)*
- *Marziyah Dirbaz (An M.A of criminal law and criminology)*

The International Criminal Court (ICC), is the first permanent international criminal court that is established on the legal basis of Rome Statute with the authority to address the genocide, crimes against humanity, war crimes and aggression. ICC has taken into account different supports for crime victims. Some of these protections like medical, psychological services & financial assistances of the Trust Fund for Victims, are material protections. This study explains & examines the material protections provided for the crime victims in the light of ICC provisions.

Key words: *International Criminal Court provisions, Material protections, Medical protection, Psychological protection, Financial protection.*

Legal Analysis of Criminology of Rape

- *Arzhang Chalabi*
- *A PhD in criminal law and criminology of Shahid Beheshti University*

Rape is one of the clear examples of natural crimes. In every society at least half of population namely females can potentially become the victim of this crime. The types of rape can be studied from two aspects: Legal types and criminological one. The criminological types are the same in all societies but the legal types depend on the economic, political, social, and cultural situations of every society. Rape is a violent crime that sexual matters are used as an instrument. The roots of rape traced back to socio-cultural factors and

criminal law. But the last decades of the twentieth century was the resurrection of the retributivism paradigm, so that many critics of this idea became its strong supporters. Exploring the causes of eagerly embracing the theory by the scholars of the criminal justice, this article attempts to assess its capabilities and shortcomings.

Key words: *Retributivism, Moral justification of the penalty, The inherent legitimacy of punishment, Consequentialism, Resurrection of the retributivism.*

The Position of the Victim in the German Code of Criminal Procedure

□ *Seyyed Ali Reza Mir Kamali*

□ *A PhD in criminal law and criminal sciences of France*

The position of the victims has still remained largely unexamined and a complete judicial and legal protections haven't been done for them and nor being supported by the public opinion. In fact, the victim and his position have not been surveyed independently while determining the proper position of the victim in the criminal procedure law is of great importance, since giving a new definition from the victim's position in the criminal process can lead to a transformation in the current conception of criminal proceedings. In the code of the Federal Republic of Germany some proper legal amendments have been made. The most important one we can refer to the continuous presence of the state to amend the damage of the victim as an accepted principle.

Key words: *Victim, Damage and loss, Compensation, Criminal proceeding, Process of criminal proceeding, German criminal procedure law.*

match penalties, safeguarding and educational measures and in general the judicial decisions with the personality of the accused or the offender. Formation of such a case in the Iranian penal code, in some laws including the Penal Code of 22 and 25 of the current Islamic penal code and 63, 59, 39, 37 Articles of the new Islamic penal code approved in 1390 and also in the Articles 47 & 64 of the implementing regulations of the prisons organization and safeguarding and educational measures of the country has been considered implicitly or explicitly. However, in some countries, like France, personality case formation is required in the preliminary investigation of the crime and also in the condition of granting parole suspension referring to the personality case is necessary.

Key words: *Personality case, Delinquent, Criminal law, Amending and treatment, Rehabilitation.*

From Classic Retributivism to Modern

Retributivism (Evaluation of Retributivism Idea)

- *Abd al-Reza Javan Jafari (Assistant professor of Ferdowsi University)*
- *Seyyed Muhammad Javad Sadati (An M.A of criminal law and criminology)*

Punishment as a social reaction is accompanied with intentional imposition of pain to individuals and negation their right and dignity. Therefore, such a reaction is worthy of explanation and justification. Meanwhile, retribution theory with a moral approach has been regarded as one of the most ancient penalties justifications.

For most part of the twentieth century, this idea was considered retrogressive and abandoned by criminologists and philosophers of

to the social foundations. This article attempts to explain and identify the nature of this crime compared with the traditional fabrication and expressing the features and qualities of technical methods that criminals can commit as the operation of crime of forging in the cyber space and being familiar with it will help the legal community in analyzing the practical and technical forms of committing this crime.

Key words: *Information technology, Cyber space, Data message, Computer forging, Electronic commerce.*

The Case of Personality in the Criminal Law of Iran and France

- *Bagher Shamloo (Assistant professor of Shahid Beheshti University)*
- *Mahdi Gozali (An M.A of criminal law and criminology)*

Studying the human being personality has been taken into consideration from ancient time and different opinions have been proposed about it. Given to the importance of the research about human being as the center of the universe and having rights, studying the personality of the offenders as human beings has been also taken into consideration of legal systems specially criminologists. The personality case that its necessity formation for the criminal process has been taken into consideration from the second half of the twentieth century, it contains the results of psychology, medical and social studies and tests about the accused and the sentenced. Studying these results and in general the measures have been done, criminal justice practitioners attempt to

place, has a dual penal and preventive nature and in classification the penalties it can be regarded as punishment or discretionary punishment or preventive one.

Key words: *Exile, Compulsory residence, Banning of residence, Preventive measures, Punishment.*

Forged in the Context of Information and Communication Technologies

□ *Fateme Ghannad*

□ *Assistant professor of University of Science and Culture*

Coming to the era of information and communication technology, communities have faced with many challenges. Concurrent with the development of tools and techniques of social life, we have faced with the significant developments in the field of committing crimes. Today we are facing with new forms of crimes of gorging in cyber space that are committed by professional offenders by using technical solutions and a lot of scientific and practical skills are needed to combat with them. Electronic forgery at first was proposed under the Article 68 of EC law in 1382 and subsequently with the approval of the Article 6 of the computer crimes in 1388 it was annexed to the Islamic Penal Code as one of the offenses of technical crimes. This crime in the field of information and communication technology (ICT) can be achieved by using technological methods and hence the accuracy and data integrity of the message as a fundamental pillar of the information society will be undermined. This issue will easily shake the public peace and trust

dignity as one of the fundamental, equal and inevitable transmission rights of human being, is based on a strong foundation. It consists of three basic rights: identification, cooperation, supporting and compensating the damage of the crime victim that the examples of these three rights will be considered in this paper.

Key words: *The rights of crime victims, Respect for human dignity, Criminal justice process, Rights based on identification, Rights of accompanying and supporting, Rights of compensating the damage.*

Concept and Nature of Exile

- *M. E. Shams Nateri (Assistant professor of Tehran University)*
- *Mansoor Ghanbarian Banooee (An M.A of criminal law and criminology)*

Exile as one of the reactions against crime has different meanings and expressions that some of them are quite different and it makes the lawyers confused. Given to the various crimes that applied for the exile as punishment in view of jurists, it has different definitions. These disagreements are also evident in view of Lawyers. In addition to these different definitions, the terms of compulsory residence and banning of residence are also used in regard for the exile and they make this punishment more confusing. There are also disagreements whether the exile is a punishment or a preventive measure. Thus, in order to find out the meaning and the nature of exile, this research is trying to answer these questions: what is the meaning and the nature of exile? Is exile a compulsory residence it is used just as a punishment? It appears that exile which its meaning is to keep away and making the convicted stay in special

Abstracts

Fundamental Rights of Victim in the Criminal Justice Process

- *Muhammad Ashuri (Professor of Tehran University)*
- *Abulghsem Khodadi (A PhD in criminal law and criminology)*

Committing crime against a person, in addition to multiple physical, financial, psychological and emotional injuries for the victim, on the one hand, it places him in the various maze of medical, judicial and police centers and in the other hand, he will be faced with the intervention of others and various cases including criminal, legal, administrative cases and others. Suffering injuries, he does not have any previous physical and mental ability. Thus, in addition to identifying the problems and the needs of crime victims, the foundation of their rights in the criminal justice process should be based on solid one. Undoubtedly respect for the high value of human

Table of contents

Researches:

| | |
|---|-----|
| Fundamental Rights of Victim in the Criminal Justice Process | |
| Muhammad Ashuri & Abulghsem Khodadi | 3 |
| Concept and Nature of Exile/ M. E. Shams Nateri & Mansoore Ghanbarian Banooee | 37 |
| Forged in the Context of Information and Communication Technologies/ Fateme Ghannad | 63 |
| The Case of Personality in the Criminal Law of Iran and France | |
| Bagher Shamloo & Mahdi Gozali | 89 |
| From Classic Retributivism to Modern Retributivism (Evaluation of Retributivism Idea) | |
| Abd al-Reza Javan Jafari & Seyyed Muhammad Javad Sadati | 119 |
| The Position of the Victim in the German Code of Criminal Procedure | |
| Seyyed Ali Reza Mir Kamali | 149 |
| Financial Support of the ICC from Crime Victims | |
| Hesam Al-Din Lesani & Marziyah Dirbaz | 173 |
| Legal Analysis of Criminology of Rape/ Arzhang Chalabi | 199 |

Translation of Abstracts:

| | |
|---|-----|
| Arabic Translation/ Muhammad Salami | 221 |
| English Translation/ Rahmatollah Karimzadeh | 234 |